

**اخیراً سرمنشی "ناتو" در جریان یک سفر به کابل طی یک مصاحبۀ مطبوعاتی که یک‌ جا با "رئیس جمهور" رژیم دست‌نشانده انجام داد با تأکید اعلام نمود که:**

**«ما برای بیرون رفتن نیروهای ما از افغانستان زمان مشخصی را در نظر نمی‌گیریم. نیروهای ما تا هر زمانی که لازم باشد این جا می‌مانند. بنابرین طالبان باید دست از آدم‌کشی بردارند و با حکومت افغانستان وارد مذاکرات برای صلح شوند.»**

**این سخنان در حالی بیان می‌شود که زلمی خلیل‌زاد به نمایندگی از وزارت خارجۀ دولت امریکا چندی قبل مذاکرات با دفتر سیاسی طالبان در قطر را آغاز کرده و هر دو طرف به ادامۀ مذاکرات متعهد شده اند. البته این اولین مذاکرات میان نمایندگان دولت امریکا و طالبان محسوب نمی‌گردد، بلکه از سال 2010 تا حال**

**"تلاش برای صلح"**

**چندین دور مذاکرات، به مناسبت‌های مختلف و از جمله روی ختم جنگ و**

**تأمین صلح در افغانستان، میان طرفین وجود داشته است. چنان‌چه فقط مدت زمان اندکی قبل از آغاز مأموریت زلمی خلیل زاد، چند دور مذاکرات میان طرفین صورت گرفت. خصلت ویژۀ مذاکرات خلیل زاد با نمایندگان طالبان آشکار بودن و غیرسری بودن آن است. به عبارت دیگر آن چه در طول هشت (8) سال گذشته به صورت نسبتاً سری و در خفا پیش برده می‌شد دیگر از پرده بیرون افتاده است.**

**از جانب دیگر باالاخره "کنفرانس صلح برای افغانستان" به دعوت دولت امپریالیستی روسیه و اشتراک نمایندگان 10 دولت آسیایی، نمایندگان طالبان، نمایندگان "شورای عالی صلح افغانستان"، سفیر رژیم دست‌نشانده در ماسکو و یک دیپلمات امریکایی مقیم ماسکو به عنوان نمایندۀ دولت امریکا دایر گردید.**

**شرکت سفیر رژیم دست‌نشانده در ماسکو، ولو به صورت ناظر، در کنفرانس جداً قابل دقت است. برعلاوه "شورای عالی صلح افغانستان" در واقع یک نهاد ساخته شده توسط رژیم دست‌نشانده بوده و در خدمت رژیم و اربابان امپریالیست اشغال‌گرش قرار دارد. بنابرین شرکت نمایندگانش در کنفرانس ماسکو را در حقیقت باید به مفهوم شرکت نمایندگان رژیم دست‌نشانده در کنفرانس ماسکو محسوب نمود. به عبارت دیگر انکار ظاهراً شدید طالبان از نشستن رویاروی با نمایندگان رژیم واضحاً درز برداشته و در حال از میان رفتن است. بنابرین قویاً احتمال دارد که در آیندۀ نه چندان دور سطح نشست میان نمایندگان طالبان و رژیم دست‌نشانده عالی‌تر و مستقیم‌تر گردد.**

**در عین‌حال صرف‌نظر از رتبۀ نسبتاً پایین نمایندۀ ناظر دولت امریکا در کنفرانس ماسکو، واضح است که سرانجام دولت امریکا نیز در کنفرانس مذکور شرکت نمود و بدین ترتیب نخواست- و نتوانست- از آن کنفرانس بیرون بماند. به این ترتیب موضع‌گیری مخالف اولیۀ دولت امریکا علیه "کنفرانس صلح ماسکو" تعدیل شده و به شکل شرکت در سطح ناظر و پایین در آن کنفرانس تبارز نمود که در هر حال عدم اصرار روی مخالفت اولیه را نشان می‌دهد. این شکسته شدن روحیۀ انحصارطلبی مطلق دولت امریکا در رابطه با مسایل جنگ و صلح در افغانستان نشانه ای از ضعف کنونی دولت مذکور در قبال اوضاع افغانستان است.**

**پیش‌نهاد تأخیر در انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده به مثابۀ حرکت مبتنی بر حسن نیت در مقابل طالبان توسط بعضی از مقامات دولتی امریکا به شمول زلمی خلیل‌زاد را می‌توان نشانۀ دیگری از ضعف دولت امریکا در قبال اوضاع افغانستان محسوب نمود. گرچه احتمال مبدل شدن این طرح به موضع‌گیری رسمی دولت امریکا ضعیف است ولی صرفاً طرح آن عیناً مثل مذاکرات مستقیم میان نمایندگان دولت امریکا و نمایندگان طالبان باعث گسترش و تعمیق بیش‌تر عدم مشروعیت رژیم دست‌نشانده ‌گردیده است و اگر در عمل تطبیق می‌گردید عدم مشروعیت رژیم**

**را شدت و وسعت بازهم بیش‌تری می‌بخشید.**

**بنابرین موضوع دیگر این نیست که مذاکرات مستقیم برای صلح میان رژیم دست‌نشانده و طالبان شروع می‌گردد یا نه؟ بلکه این است که احتمال شروع این مذاکرات میان دو طرف بیش‌تر گردیده است. اما موضوع این هست که شروع مذاکرات مذکور نمی‌تواند به معنای ختم اتوماتیک جنگ و تأمین صلح در افغانستان باشد. چنان‌چه دوام چندین سالۀ مذاکرات برای صلح میان دولت اسلامی تحت رهبری ربانی- مسعود و طالبان باعث ختم جنگ میان آن‌ها نگردید و آغاز چنین مذاکراتی در سوریه و یمن و دوام چندین ساله اش نیز تا حال باعث ختم جنگ در آن کشورها نشده است.**

**برعکس از هم اکنون روشن است که شدت عینی و ذهنی تضادها در جامعۀ افغانستان و هم‌چنان در سطح بین‌المللی و منطقه، مرتبط با این وضعیت داخلی، باعث گردیده است که تلاش‌های به اصطلاح صلح‌طلبانه خود به عرصۀ دیگری از نبرد برای تأمین منافع غارت‌گرانۀ امپریالیستی و ارتجاعی داخلی و خارجی در افغانستان مبدل شده است. در عین‌حال تلاش‌های دروغین و احیاناً راستین برای شروع و پیش‌برد مذاکرات به اصطلاح صلح دارای این خاصیت هست که از تشدید منازعات تا حد تکامل آن‌ها به درگیری‌های جنگی مستقیم میان قدرت‌های بزرگ و کوچک امپریالیستی جلوگیری می‌نماید.**

**تلاش‌های به اصطلاح صلح‌طلبانۀ داخلی و خارجی در شرایط فعلی افغانستان خود بهانه‌ای برای تشدید جنگ در کشور، ظاهراً برای کسب امتیازات بیش‌تر در شکل‌دهی به مذاکرات بعدی، گردیده است. چنان‌چه این مذاکرات در آینده آغاز گردد، جریان مذاکرات خود پروسۀ دیگری خواهد شد برای تشدید درگیری‌های جنگی به خاطر امتیازگیری در پشت میز مذاکرات و نه تخفیف آن. مجموع این اوضاع ممکن است منازعات در افغانستان را ابعاد تازه ای ببخشد.**

**داخل شدن پای روسیۀ امپریالیستی در مسایل افغانستان، تحت نام کنفرانس صلح، منازعات در افغانستان را به طرف حل و حتی تضعیف سوق نداده است، بلکه بیش‌تر از پیش پیچیده ساخته است. در واقع روسیه در پی احیای نفوذ سوسیال امپریالیستی "شوروی" سابق، به عنوان میراث‌خوار آن، به شکل نفوذ امپریالیستی و سپس افزایش آن نفوذ در افغانستان است. از لحاظ داخلی طالبان بخش بیش‌تر و رژیم پوشالی بخش کم‌تر مسئولیت تاریخی دخیل ساختن روسیۀ امپریالیستی، این اشغال‌گر دیروزی، در منازعات افغانستان را بر عهده دارند.**

**تلاش امپریالیزم امریکا و متحدین امپریالیستش از یک جانب کماکان روی تحمیل انقیاد بر افغانستان و مردمان آن متکی است و از جانب دیگر روی جلوگیری از نفوذ و تعمیق و گسترش نفوذ امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین در افغانستان.**

**در حالی که امپریالیزم امریکا در مسیر افول افتاده است و متحدین سیاسی و نظامی اروپایی امریکا در پیمان ناتو با ملایمت و گاهی با تندخویی فاصلۀ شان را با ابرقدرت رهبری کنندۀ این پیمان بیش‌تر می‌سازند. اگر قدرت‌های امپریالیستی اروپا قادر گردند در آینده ارتش اتحادیۀ اروپا را شکل دهند، شکل‌گیری یک قطب جهانی امپریالیستی در وسط امریکا و روسیه به نحوی تکمیل خواهد شد و در نتیجه جهان بیش‌تر چند قطبی خواهد گردید. این اوضاع منازعات جهانی و منطقه‌یی، منجمله منازعات در افغانستان، را به طرف حل و تضعیف سوق نمی‌دهد. برعکس حرص روسیۀ امپریالیستی به عنوان قدرت بزرگ امپریالیستی در نزدیکی افغانستان را نسبت به کشور بیش‌تر خواهد ساخت، چنان‌چه از هم اکنون دعواهای منفعت‌خواهی امپریالیستی‌اش در افغانستان، هم‌راه با قدرت‌های ارتجاعی متحدش در منطقه، جری‌تر گردیده است.**

**بنابرین کلاف سردرگم جنگ**

**افغانستان کماکان در مسیر باز شدن پیش نمی‌رود و راه درازی تا رسیدن به صلح و آرامش در کشور در پیش است. وظیفه و مسئولیت تاریخی ما این است که برای به میدان آوردن نیرومند بدیل مقاومت همه جانبۀ ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده در کشور پیوسته و فداکارانه تلاش کنیم تا از یک‌طرف میدان‌داری انحصاری مقاومت جنگی ارتجاعی طالبانی در**

**نبرد علیه اشغال‌گران و پوشالیان و از طرف دیگر جلوه‌فروشی‌های توجیه گرانۀ آن‌ها با توسل به ماهیت تاریخاً کهن این مقاومت، به خصوص برای فریب اذهان مردم امریکا، شکسته شود و مقاومت مردمان افغانستان بتواند شبیه به مقاومت مردمان ویتنام علیه اشغال‌گران امریکایی، در داخل امریکا نیز حمایت توده‌یی به دست بیاورد.**

**ساختمان یک حزب ...**

**تولیدی. سیاست، مبارزه برای قدرت [سیاسی است].**

**بنابرین یک حزب مائوئیستی طراز نوین در قدم اول باید توسط زبده‌ترین و جانبازترین جانب‌داران پرولتاریا- کسانی که برای پیروزی پرولتاریا در رسیدن به قدرت [سیاسی] مبارزه می‌کنند، ایجاد گردد، نه توسط حامیان حزب. درجۀ به اهتزار درآمدن درفش منافع پرولتاریا و خط پرولتری توسط خط سیاسی حزب وابسته به این است که این جانب‌داران [پرولتاریا] چگونه در راه اندازی مبارزه و جلب حمایت مردم از این مبارزه موفق هستند.**

**زنـده بـاد جـانـب‌‌‌داران پـرولـتـاریـا و زنـده بـاد حـزب پـرولـتـری!**

**"کـمـیـتـۀ مـرکـزی حـزب کـمـونـیـسـت انـقـلابـی کـانـادا"**

**در واقع حیات سیاسی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین‌شان از همان روز اول تولد نامیمون این رژیم پوشالی، و فراتر از آن از همان اولین زمان نطفه بندی‌اش، در جلسۀ خاینین ملی در شهر بن آلمان در زیر بال‌وپر اشغال‌گران امپریالیست و تمهیدات قبلی برای سرهم‌بندی جلسۀ مذکور، تا حال بازی‌چۀ مطامع امپریالیستی اشغال‌گرانه و چپاول‌گرانۀ آن‌ها بوده است و این بازی تا آخرین روز اشغال کشور و تا آخرین لحظات حیات این رژیم ادامه خواهد یافت. در این بازی آن‌چه برای اشغال‌گران امپریالیست اهمیت تعیین‌کننده دارد تأمین منافع آزمندانه و غارت‌گرانۀ امپریالیستی خودشان است. طبعاً در جریان این بازی باید تمامی نمایشات به اصطلاح دموکراتیک از قبیل برگذاری انتخابات، تشکیل پارلمان، تصویب قانون اساسی و غیره و غیره در خدمت این عامل تعیین کننده قرار بگیرد، در غیر آن برای اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشاندگان شان پشیزی هم ارزش ندارد.**

**جناح‌های ارتجاعی افغانستانی تشکیل دهندۀ جلسۀ خاینین ملی در بن، دشمنان قسم خوردۀ دموکراسی حقیقی بودند و**

**دور سوم انتخابات پارلمانی رژیم دست‌نشانده عدم مشروعیت**

**رژیم پوشالی را پرقدرت‌تر و گسترده‌تر از قبل متبارز ساخت**

**هستند. آن‌ها که تا حد زیادی نیروهای متخاصم با هم بودند، صفت مشترک همۀ شان اعلام وفاداری نظری و عملی سیاسی و نظامی به متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست و ایفای نقش "روباه پیش‌گرگی" و "پیاده نظام" بازی شطرنج آغاز شده در افغانستان، در خدمت به آن‌ها از لحاظ سیاسی و نظامی بود، هست و خواهد بود. متجاوزین و اشغال‌گان امپریالیست با استفاده از همین دشمنان قسم خوردۀ دموکراسی نمایشات مسخرۀ دموکراسی‌بازی‌های شان در افغانستانِ تحت اشغال‌ و انقیاد را به راه انداختند. اما در همان صحنۀ اول این نمایش فریبنده، ماهیت ضد دموکراتیک دموکراسی‌بازی اشغال‌گرانۀ امپریالیستی و وطن‌فروشانۀ ارتجاعی واضحاً خود را نشان داد.**

**جلسۀ خاینین ملی در بن جمع کوچکی از وطن‌فروشان مرتجع و خاینی بودند که با هیچ معیاری از منافع و خواست‌های برحق اکثریت مردمان کشور نمایندگی نمی‌کردند. تجمع آن‌ها در بن فقط و فقط در زیر بال‌وپر متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست ممکن و مقدور گردیده بود. این تجمع، گردهم‌آیی باندهای جنایت‌کار و رهزنی بود که احاد متشکلۀ آن تحت رهبری اربابان امپریالیست‌شان حتی قواعد به اصطلاح دموکراسی‌بازی میان خودشان را نیز نتوانستند رعایت کنند، چه رسد به این که به حقوق دموکراتیک مردم حتی تعهد سستی داشته باشند. بالاتر از این، اربابان امپریالیست این خاینین ملی حتی به "حقوق دموکراتیک" مزدوران‌شان نیز باورمند نبودند و فقط خواست‌های خودشان را بالای آن‌ها تصویب نمودند.**

**اکثریت خاینین ملی گردهم‌آمده در بن کاندید غیرپشتون "جناح روم" را به ریاست برگزیدند. اما اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین شان این فیصله را "ویتو" کردند. آن‌ها از قبل روی نصب کردن یکی از خدمت‌گذاران دولت امریکا و کمپنی امریکایی یونیکال بر مسند ریاست رژیم دست‌نشانده در افغانستان به توافق رسیده بودند. آن‌ها از همان ابتدای نطفه‌بندی رژیم دست‌نشانده در افغانستان نصب "شاه شجاع سوم" و "ببرک کارمل دومِ" (حامد کرزی) بر مسند ریاست رژیم دست‌نشانده را رنگ ملیتی دادند و تحت عنوان این که در شرایط کنونی افغانستان باید ریاست رژیم را یک پشتون بر عهده داشته باشد، ریاست او را بر سایر مزدوران شان در جلسۀ بن تحمیل کردند. به این ترتیب تحریکات ملیتی و دامن زدن به تفرقه‌های ملیتی از همان ابتدای اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های امریکایی و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی‌شان و شکل‌دهی رژیم دست‌نشانده توسط آن‌ها، بخش مهمی از سیاست‌های امپریالیستی اشغال‌گرانۀ شان و جزء مهمی از سیاست‌های وطن‌فروشانۀ رژیم دست‌نشاندۀ شان را تشکیل داده و تا امروز پیوسته تعقیب گردیده است و تا زمانی که کشور تحت اشغال باشد و رژیم پوشالی بر مسند دست‌نشاندگی تکیه زده باشد، هم‌چنان ادامه خواهد یافت.**

**"اتحاد شمال" قبل از شرکت در جلسۀ بن سه چوکی "کلیدی" وزارت دفاع، وزارت داخله و وزارت خارجه در رژیم را میان هر سه بخش متشکلۀ اتحادشان تقسیم کرده بودند. اما بخش تحت رهبری ربانی- مسعود در جلسۀ بن روی این تعهد استوار باقی نماند و هر سه چوکی کلیدی مذکور را در بدل تأئید ریاست حامد کرزی به تنهایی تصاحب نمود. این وضعیت نشان داد که بخش‌های مختلف "اتحاد شمال" نمی‌توانند قواعد به اصطلاح دموکراتیکِ بازی حتی میان خودشان را رعایت کنند، چه رسد به این‌که قواعد مذکور را در مناسبات با سایر جناح‌های شرکت کننده در جلسۀ بن رعایت کنند و مقدم بر همه سرشت ذاتی ضد ملی و ضد دموکراتیک شان به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که حقوق دموکراتیک توده‌های مردم را رعایت کنند.**

**مرجعی که قانون اساسی دموکراسی اشغال‌گرانه و وطن‌فروشانۀ امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان و دست‌نشاندگان شان در افغانسـتان را بـه تصویب رساند، حتی یـک مجلس مؤسسان انتخابی طبق معیارهای دموکراتیک کهن بورژوایی نبود، بلکه یک "لویه جرگۀ" انتصابی طبق معیارهای ضد دموکراتیک فیودالی و قببلوی بود، اما جناح حاکم در رژیم دست‌نشانده و در واقع اربابان امریکایی و غیر امریکایی رژیم حتی متن قانون اساسی تصویب شده توسط این "لویه جرگۀ" ضد دموکراتیک را نیز نتوانستند بربتابند و متن تصویب شدۀ آن را در ده‌ها مورد طبق خواست خود "تقلب‌کارانه" تعدیل و "اصلاح" نمودند. اما حتی به رعایت متن "تقلبی" این قانون اساسی نیز وفادار باقی نمانده اند و در هر موردی که منافع شان را در عدم رعایت متن مذکور دیده اند، نقض کلی و یا قسمی احکام قانون اساسی ساختۀ خودشان را، بدون یک لحظه درنگ و تأمل، در پیش گرفته اند. چنان‌چه به جرئت می‌توان گفت که سردم‌داران رژیم پوشالی، به ویژه رأس رهبری آن، ناقضین اصلی قانون اساسی "جمهوری اسلامی افغانستان" محسوب می‌گردند، کما این که اشغال‌گران امپریالیست، به ویژه اشغال‌گران امپریالیست امریکایی، ازین لحاظ پیشوای کلیت رژیم، به ویژه رأس رهبری رژیم هستند.**

**لزومی ندارد دراین جا تمامی کارنامه‌های رژیم دست‌نشانده در دورۀ اقتدار پوشالی حامد کرزی را در مورد نقض قانون اساسی رژیم به تفصیل مورد ارزیابی قرار دهیم. فقط باید به دو دور از انتخابات سراسر تقلبی و مجرمانۀ ریاست جمهوری و پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم و حذف کلی انتخابات شوراهای ولسوالی رژیم از یک‌جانب و تدویر"لویه جرگه"های به اصطلاح سنتی در تناقض با متن قانون اساسی رژیم در مورد "لویه جرگه"ها از جانب دیگر اشاره نمود.**

**سومین دور "انتخابات" ریاست جمهوری رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست با ماهیت سراسر تقلب‌کارانه و مجرمانۀ خود، حتی در مطابقت با معیارهای "قانون اساسی" خودِ رژیم، نتوانست عدم مشروعیت وطن‌فروشانه و خاینانۀ ملی این رژیم را اندکی تخفیف دهد، چه رسد به این که آن را از میان ببرد. به اصطلاح حکومت وحدت ملی که بعد از این "انتخابات" تشکیل گردید اساساً حاصل پیروزمندی "انتخابات" مذکور نبود، بلکه حاصل شکست فضاحت‌بار، عمیق، وسیع و کاملاً آشکار آن بود. مبنای به اصطلاح حقوقی تشکیل این "حکومت" در مطابقت با حکم قانون اساسی رژیم یعنی پیروزی یکی از جناح‌های شامل در سومین دور "انتخابات" ریاست جمهوری رژیم پوشالی قرار نداشته و ندارد، بلکه بر مبنای امضای یک "موافقت‌نامۀ سیاسی" سرهم‌بندی شده، دیکته‌شده و تضمین‌شده توسط وزیر خارجۀ دولت امپریالیستی اشغال‌گر امریکا و متناقض با قانون اساسی رژیم، میان دوطرفِ مدعی پیروزی در آن "انتخاباتِ" سراسر تقلب‌کارانه و مجرمانه، قرار داشته و دارد.**

**پس از دور سوم انتخابات سراسر تقلبی و مجرمانۀ ریاست جمهوری رژیم، حاکمیت پوشالی از اساس و به طور کلی، حتی بر مبنای معیارهای قانونی خودِ رژیم پوشالی، مبنای انتخاباتی نداشت، بلکه بر مبنای "توافق‌نامۀ سیاسی" ای شکل گرفت که قانون اساسی رژیم را در حالت تعلیق اعلام کرد و اقدامات تدارکی برای "اصلاح و تعدیل" آن را طی دوسال آینده، از طریق "لویه جرگۀ اصلاح قانون اساسی"، برنامۀ کاری اساسی "حکومت" اعلام نمود و به این ترتیب عمر به اصطلاح حکومت وحدت ملی را نیز دو سال تعیین نمود. اما اشغال‌گران امپریالست و خاینین ملی دست‌نشاندۀ شان حتی روی مبنای تقلب‌کارانه و مجرمانۀ "توافق‌نامۀ سیاسی" نیز وفادار باقی نماندند و آن را نه تنها در موارد بسیاری بلکه اساساً و بنیاداً و به طور واضح و آشکار نقض نمودند.**

**عمر دوسالۀ تعیین شده برای "حکومت وحدت ملی"، در "توافق‌نامۀ سیاسی" عملاً پنج سال به درازا کشیده است و به این ترتیب حالت تعلیقی دو سالۀ قانون اساسی رژیم نیز پنج سال دوام کرده است. "لویه جرگۀ اصلاح قانون اساسی" رژیم اصلاً دایر نگردیده و طبعاً قانون اساسی قابل تعدیل و اصلاح رژیم نیز تا حال بلاتغییر باقی مانده است. در چنین وضعیتی طبیعی است که موقعیت‌های غیرقانونی و فساد سراسر ارگانیزم قوۀ اجرائیۀ رژیم (حکومت) را فراگیرد و افغانستان را به یکی از فاسدترین کشورهای جهان مبدل نماید. مرتبط با این وضعیت قوۀ قضائیۀ رژیم آن‌ چنان فاسد و آلوده است که در موارد بسیاری اهالی کشور از شر آن به قضائیۀ بدوی و ارتجاعی طالبان پناه می‌برند و "بد" را از "بدتر" و "بدترین" ترجیح می‌دهند. هم‌چنان مرتبط با این‌چنین اجرائیه و قضائیه ای میزان و درجۀ فساد در قوۀ مقننۀ رژیم نیز کم‌تر و رقیق‌تر از آن‌ها نیست. چنان‌چه "قانون سازان" خود سه سال کامل به صورت "غیر قانونی" یعنی با نقض "قانون" بر مسند قدرت پوشالی باقی ماندند. برعلاوه انتخابات شوراهای ولسوالی رژیم سال‌های سال به تعویق انداخته شد و عاقبت رژیم تصمیم گرفت که برای اولین بار هم‌زمان با دور سوم انتخابات ولسی جرگۀ رژیم دایر گردد. ولی سرانجام این تصمیم‌گیری "دموکراتیک" نیز عملی نشد و نقض گردید.**

**دور سوم انتخابات ولسی جرگۀ رژیم فقط برای مدت چند روز یا چند هفته یا حتی یک سال به تعویق انداخته نشد، بلکه سه سال به تعویق انداخته شد و حالت تعلیقی قانون اساسی رژیم به این ترتیب نیز واضحاً خود را نشان داد. تعویق سه سالۀ انتخابات مذکور فرصت کافی (یک فرصت هشت ساله) در اختیار رژیم قرار داد که با استفاده از آن می‌توانست ضعف‌ها و نواقص انتخابات ولسی جرگۀ رژیم در دور اول و دور دوم را مورد حلاجی قرار دهد، برای رفع آن‌ ضعف‌ها و نواقص بکوشد و انتخابات به مراتب بهتری نسبت به دوره‌های قبل دایر نماید. اما از آن جایی که این ضعف‌ها و نواقص عارضی نیستند بلکه از ذات و سرشتِ حالت اشغال امپریالیستی کشور و از ذات و سرشت دست‌نشاندگی رژیم شکل‌یافته و پرورده‌شده توسط اشغال‌گران امپریالیست در کشور و ماهیت ارتجاعی و ضد دموکراتیک آن مایه می‌گیرد، نمی‌توانند از طریق بررسی، حلاجی و نتیجه‌گیری توسط خاینین ملی قابل رفع باشند.**

**بناءً دوام اشغال امپریالیستی کشور و دوام حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده در کشور به معنای مهیا شدن فرصت‌های بیش‌تری برای اصلاح ضعف‌ها و نواقص اساسی مذکور به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی نیست، بلکه به معنای مهیا شدن فرصت‌های بیش‌تری برای انکشاف و تکامل منفی بیش‌تر این ضعف‌ها و نواقص است.**

**تجارب پی‌هم در طول زمان بیش‌تر از یک‌ونیم دهه عمر اشغال امپریالیستی کشور و عمر رژیم دست‌نشانده در کشور، بیش‌تر شدن پیهم و روز افزون تکامل منفی ضعف‌ها و نواقص مذکور را، چه در انتخابات ریاست جمهوری رژیم و چه در انتخابات و عدم انتخابات**

**سطوح مختلفِ پارلمانی رژیم، نشان داده است.**

**دور اول انتخابات ریاست جمهوری رژیم متقلبانه و مجرمانه بود و دور دوم آن متقلبانه تر و مجرمانه تر. اما تقلبات و جرایم انتخاباتی در دور سوم انتخابات ریاست جمهوری آن چنان سیر صعودی منفی یافت که کل پروسۀ انتخابات مذکور در واقع باطل گردید و حکومت پوشالی به اصطلاح وحدت ملی نه بر مبنای انتخابات متقلبانه و مجرمانۀ مذکور بلکه بر مبنای سازش و مصالحه و تقسیم قدرت غیر انتخاباتی هر دو جناح متقلب و مجرم سرهم‌بندی گردید.**

**دور اول انتخابات ولسی جرگۀ رژیم یک انتخابات متقلبانه و مجرمانه و دور دوم آن متقلبانه‌تر و مجرمانه‌تر بود و عمر آن نیز به نحو متقلبانه و مجرمانه ای سه سال بیش‌تر از موعد به اصطلاح قانونی آن دوام نمود. اما دور سوم انتخابات ولسی جرگۀ رژیم فضیحت‌بارترین، متقلبانه‌ترین و مجرمانه ترین انتخابات پارلمانی در تاریخ افغانستان و تاریخ کشورهای مختلف جهان را از لحاظ میزان محدودیت و جرایم انتخاباتی، به شمول تقلبات، تا سطح جنایات انتخاباتی رقم زده است. مهم‌ترین جوانب این محدودیت‌ها و جنایات انتخاباتی را اجمالاً مرور می‌کنیم:**

**1 -- مـحـدودیـت‌هـا:**

**در قانون اساسی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست، ظاهراً اصل انتخابات عمومی برای تعیین رئیس جمهور، ولسی جرگه، شوراهای ولایتی و شوراهای ولسوالی پذیرفته شده است. اما تاریخ حاکمیت پوشالی بیش‌تر از یک‌ونیم دهۀ این رژیم نشان می‌دهد که به اصطلاح تطبیق اصل انتخابات عمومی در آن پیوسته سیر نزولی داشته و به جای این که عرصۀ آن روزبه‌روز مستحکم‌تر و گسترده‌تر گردد، به‌طور روزافزون غیرمستحکم‌تر و محدودتر می‌گردد. چنان‌چه عدم استحکام و محدودیتی که در دور سوم انتخابات ولسی جرگۀ رژیم خود را نشان داد در واقع اصل انتخابات عمومی برای انتخاب اعضای ولسی جرگۀ رژیم را از چندین جنبۀ مهم در عمل و به صورت بسیار واضح باطل‌ ‌ساخته است.**

**در این جا فقط چند مورد از مهم‌ترین محدودیت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهیم:**

**الف: محدودیت از لحاظ عدم شرکت افراد دارای حق رأی در انتخابات:**

**طبق احصائیه‌های تقریبی، مجموع نفوس افغانستان در داخل کشور و آوارگان و کارگران افغانستانی ساکن در خارج از کشور در حدود سی‌وشش میلیون (36000000) نفر هستند. حداقل نصف این مجموعه یعنی هجده میلیون (18000000) نفرشان می‌توانند دارای حق رأی باشند. می‌توان گفت که به همین خاطر کمسیون انتخابات رژیم قبل از تنطیم لیست رأی‌دهندگان، هجده میلیون (18000000) استیکر چاپ کرده بود. علیرغم ادعای کمسیون انتخابات رژیم مبنی بر تهیۀ لیست هشت میلیون (8000000) نفری رأی‌دهندگان، مطابق به اعلام نتایج اولیۀ غیر رسمی توسط خود کمسیون، چهار میلیون (4000000) نفر در انتخابات سهم گرفتند. اما منابع دیگری از درون خود رژیم و احزاب شرکت کننده در انتخابات، مجموع افراد شرکت کننده در انتخابات را صرفاً دوونیم میلیون (2500000) نفر می‌دانند که با توجه به وضعیت انتخابات در مجموع می‌توان گفت که حتی شرکت همین تعداد افراد در انتخابات، که صرفاً 14% مجموع افراد دارای حق رأی را در بر می‌گیرد، نیز فقط می‌تواند طبق یک محاسبۀ دست‌ودل باز و "سخاوت‌مندانه" قابل پذیرش باشد. ولی با توجه به وضعیت عمومی کشور و بی‌رغبتی وسیع اهالی نسبت به انتخابات رژیم، رقم حقیقی مجموع افراد شرکت کننده در انتخابات به نظر ما فقط می‌توانست دو میلیون (2000000) نفر باشد.**

**ب: محدودیت از لحاظ عدم تدویر انتخابات در مناطق مختلف:**

**در حال حاضر بیش‌تر از پنجاه فیصد کلِ قلمرو کشور در مناطق روستایی بیرون از ساحۀ حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده قرار دارد. بناءً دور سوم انتخابات ولسی جرگۀ رژیم در سراسر این مناطق اصلاً برگذار نگردید.**

**مجموع آوارگان و کارگران افغانستانی ساکن در خارج از کشور، به شمول پاکستان و ایران، شش میلیون (6000000) نفر و مجموع افراد دارای حق رأی در میان آن‌ها سه میلیون (3000000) نفر، که 6، 16 فیصد مجموع افراد دارای حق رأی را در بر می‌گیرد، تخمین زده می‌شود. به این ترتیب مجموع افراد دارای حق رأی در خارج از کشور یک‌ونیم برابر مجموع حقیقی افراد شرکت کننده در انتخابات است و ازین لحاظ رقم نسبتاً بزرگی از مجموع افراد دارای حق رأی را تشکیل می‌دهند. ولی تمامی مناطق مورد سکونت این مجموعه در انتخابات شامل نبوده است، یعنی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ شان، نه لازم دیدند و نه جرئت کردند که درین مناطق برنامۀ انتخابات را، ولو با تقلب و تحدید، برگذار نمایند.**

**انتخابات در ولایت غزنی به دلیل کشمکش میان جناح‌های مختلف رژیم پوشالی اصلاً تا حال نتوانسته برگذار گردد و بدتر از آن تمامـی منسوبین رژیم تلاش کرده اند که موضوع یک حوزۀ انتخاباتی باقی ماندن ولایت غزنی و یا سه حوزه شدن آن را به یک تنازع ملیتی در این ولایت تبدیل نمایند. با توجه به این وضعیت، رژیم ابتدا انتخابات ولسی جرگه درین ولایت را چهار ماه به تعویق انداخت و قرار شد که در ماه حوت برگذار گردد. ولی بعداً این فیصله نیز نقض گردید و قرار شد که انتخابات مذکور هم‌زمان با انتخابات ریاست جمهوری رژیم برگذار گردد. حالا این موضوع در میان منسوبین بلندپایۀ رژیم مطرح گردیده است که علاوه بر برگذاری انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولسوالی‌های رژیم، برگذاری انتخابات ولسی جرگه در ولایت غزنی در عین روز ممکن نیست و باید این انتخابات به تاریخ دیگری- که تا حال معلوم نیست، برگذار گردد. احتمال بیش‌تر این است که دور سوم انتخابات ولسی جرگۀ رژیم اصلاً در ولایت غزنی برگذار نگردد و هر 11 نفر آن‌ها از میان منسوبین پشتون، هزاره و تاجک رژیم درین ولایت، به صورت انتصابی و "غیر قانونی"، از نظر قانون اساسی رژیم، معین شوند. واقعیت این است که قانون اساسی رژیم نه تنها نزد مخالفین اشغال‌گران و رژیم بلکه نزد خود رژیم، به ویزه رهبران رژیم و مقدم بر آن اربابان رژیم نیز کتاب‌چۀ بی ارزشی بیش نیست.**

**انتخابات در ولایت قندهار به دلیل ترور گنگ و مبهم جنرال رازق قوماندان امنیۀ رژیم در ولایت قندهار در روز معینۀ آن برگذار شده نتوانست و به صورت "غیر قانونی" یک هفته بعد برگذار گردید. از آن مهم‌تر، در مراکز انتخاباتی نسبتاً زیادی در تمامی ولایات کشور، البته غیر از ولایت غزنی، انتخابات به صورت غیر قانونی برای روز دوم نیز ادامه یافت.**

**علاوتاً انتخابات در دو ولایت فراه و ارزگان مطلقاً در محدودۀ مراکز این دو ولایت باقی ماند. به همین خاطر مجموع افراد شرکت کننده در انتخابات ولایت فراه، که بیش‌تر از نیم میلیون (500000) افراد دارای حق رآی دارد، از لحاظ وسعت بعد از هرات ولایت درجه دوم کشور است و مساحت آن پنجاه و پنج هزار (55000) کیلومتر مربع می‌باشد، طبق احصائیه‌های کمسیون انتخابات رژیم، در حدود سی هزار (30000) نفر بوده است، یعنی تقریباً 6 % مجموع افراد دارای حق رأی درین ولایت و آن‌هم صرفاً از محدودۀ بازار شهر فراه و حومه‌های نزدیک آن که به زحمت پنجاه و پنج (55) کیلومتر مربع مساحت دارد و 0،001 % کل مساحت ولایت را در بر می‌گیرد.**

**پ: محدودیت‌ رو به افزایش از لحاظ نبود امنیت مناسب برای برگذاری انتخابات:**

**اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاندۀ آن‌ها سال‌های‌سال افغانستان تحت اشغال امپریالیستی را "یک کشور پس از جنگ" خواندند. آن‌ها فقط از مدتی به این طرف این عبارت بی‌مفهوم را دیگر بر زبان نمی‌رانند و به جای آن از عبارت «به بن‌بست‌رسیدن جنگ در افغانستان» استفاده می‌کنند و از این که «جنگ راه حل مشکل افغانستان نیست» دم‌می‌زنند که در واقع عبارت‌پردازی دیگری از مفهوم " افغانستان کشور در حال جنگ" و اعتراف به موجودیت جنگ در افغانستان و این که «جنگ بر ما تحمیل شده است»، می‌باشد.**

**این یک واقعیت غیر قابل انکار است که افغانستان در طول چهل سال گذشته (از کودتای 7 ثور 1357 تا حال) و بلکه در طول چهل و پنج سال گذشته (از کودتای 26 سرطان 1352 تا حال) یک کشور در حال جنگ باقی مانده است. این جنگ طولانی اشکال متعدد کودتا و ضد کودتا، جنگ تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی، جنگ مقاومت علیه این تجاوزات و اشغال‌گری‌ها، خانه‌جنگی‌های خانمان‌سوز ارتجاعی و مداخلات نظامی و استخباراتی خارجی خونین را به‌خود گرفته است و هم‌چنان ادامه دارد.**

**"کشور پس از جنگ" خواندن افغانستان مبتنی بر این فرضیه بود که جنگ تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ امپریالیستی یانکی‌ها و متحدین شان بر افغانستان به موفقیت انجامیده و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران در این کشور مستقر گردیده است. در واقع تمامی طرحات و برنامه‌های دیگر اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی از قبیل بازسازی، انتخابات، نهادهای جامعۀ مدنی سازی و غیره همه مبتنی بر حقیقی‌انگاری فرضیۀ فوق‌الذکر بود. اما تجربه ثابت ساخت که فرضیۀ مذکور حقیقت نداشت و ندارد.**

**خود اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده نیز دیگر اجباراً پذیرفته اند که جنگ تجاوزکارانه و اشغال‌گرانۀ امپریالیستی و جنگ وطن‌فروشانه، خاینانه و ضد ملی شان در افغانستان به موفقیت نینجامیده و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده نیز در کشور استقرار و ثبات پیدا نکرده است، بلکه به طور روزافزون با عدم موفقیت و عدم استقرار مواجه است. ازین‌جا است که اکنون می‌پذیرند که افغانستان «کشور پس از جنگ» نه بلکه "کشور در حال جنگ" است و «جنگ راه حل مشکل افغانستان نیست» و به این ترتیب نادرستی فرضیۀ قبلی شان را می‌پذیرند. اما از جانب دیگر طرحات و برنامه‌های مبتنی بر آن فرضیۀ شان را، با وجودی که از جهات متعددی ناکارآمدی شان ثابت شده است، هنوز کاملاً رها نکرده اند و هم‌چنان به پیش‌برد آن طرحات و برنامه‌ها ادامه می‌دهند.**

**سرهم‌بندی انتخابات در سطوح مختلف یکی ازین برنامه‌ها است که ناکارآمدی اش از جهات متعدد در عمل ثابت گردیده و در هر سرهم‌بندی تازۀ یک انتخابات جدید بیش‌تر از پیش ثابت می‌گردد. چنان‌چه در دور سوم انتخابات ولسی جرگۀ رژیم بیش‌تر از دور دوم آن ثابت گردید و چنان‌چه در دور چهارم انتخابات ریاست جمهوری رژیم بیش‌تر از دور سوم آن و بیش‌تر از دور سوم انتخابات ولسی جرگۀ رژیم ثابت خواهد شد.**

**مثلاً نبود امنیت مناسب برای برگذاری انتخابات رژیم در هر سرهم‌بندی انتخابات جدید گسترده‌تر و عـمـیـق‌تـر از پـیـش خـود را نـشـان می‌دهد. دلیلش این است که جنگ روزبه‌روز عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌گردد و توأم با خود نبود امنیت مناسب برای برگذاری انتخابات را نیز عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌سازد. اگر دور سوم انتخابات ولسی جرگۀ رژیم تنها در شهر کابل در حدود 25 روی‌داد امنیتی و بیش‌تر از دوصد (200) تن کشته و زخمی و در سطح سراسر کشور چند صد روی‌داد امنیتی و نزدیک به هزار (1000) تن کشته و زخمی را شاهد بوده است، دور چهارم انتخابات ریاست جمهوری رژیم روی‌دادهای امنیتی و تلفات و صدمات به مراتب بیش‌تری را درین شهــر و در سراسر کشور مرتبط با برنامه‌های انتخاباتی رژیم شاهد خواهد بود.**

**ت: محدودیت از لحاظ فقدان توان‌مندی مالی در برگذاری انتخابات:**

**این محدودیتِ رژیم دست‌نشانده در سال‌های آغازین شکل‌دهی رژیم توسط اشغال‌گران امپریالیست یک محدودیت عمومی بود و تا حال به عنوان یک محدودیت عمومی باقی مانده است و تا جایی که در چشم‌رس قرار دارد در آینده نیز به همین صورت باقی خواهد ماند؛ زیرا تا حال نه اشغال‌گران و نه رژیم دست‌نشانده برنامه ای برای رفع کلی یا قسمی آن روی‌دست گرفته اند و حتی نه تا حال نیت شان برای رفع کلی یا قسمی این محدودیت را اعلام کرده اند.**

**در واقع تطبیق اصل انتخابات عمومی در یک کشور، نه تنها طبق معیارهای دموکراتیک نوین و انقلابی بلکه حتی طبق معیارهای کهن بورژوا- دموکراتیک مستلزم آن است که کشور مربوطه بتواند مصارف این تطبیق را خود مستقلانه و با اتکاء به خود عهده‌دار شود. هر سطحی از حرکت غیرمستقلانه و عدم اتکاء به خود، نه تنها استقلال یک کشور و آزادی ملی مردمان آن کشور در همان سطح بلکه اصل دموکراتیک انتخابات عمومی در کشور مذکور را نیز خدشه‌دار می‌سازد. بنابرین واضح است که حرکت کاملاً غیر مستقلانه و اتکای مطلق به "کمک خارجی"، و آن‌هم کمک‌های خارجی امپریالیستی اشغال‌گرانه، در برگذاری هر نوع انتخاباتی در افغانستان، نه تنها ناقض اصل استقلال کشوری افغانستان و آزادی ملی مردمان افغانستان است، بلکه ناقض کلی اصل دموکراتیک انتخابات عمومی در کشور نیز می‌باشد. حتی می‌توان چنین وضعیتی را در انتخابات رژیم دست‌نشانده طبق معیارهای درج شده در قانون اساسی خود رژیم نیز مورد چالش قرار داد.**



**2 -- جنایات انـتـخـابـاتـی، به شمول تقلبات جنایت‌کارانه:**

**ناهنجاری‌ها در انتخابات ریاست جمهوری، ولسی جرگه، شوراهای ولایتی و شوراهای ولسوالی رژیم دست‌نشانده را به طور عموم می‌توان به دو بخش تخطی‌ها و جرایم تقسیم نمود. تخطی‌ها می‌توانند اصلاح گردند و خطاکاران مورد انتقاد قرار گیرند. ولی جرایم باید قابل تعقیب و مجرمان قابل مجازات باشند.**

**مثلاً عدم مهارت کافی در استفاده از وسایل بایومتریک و یا خراب بودن این وسایل را می‌توان تخطی‌های انتخاباتی به حساب آورد. در جریان دور سوم انتخابات پارلمانی رژیم دست‌نشانده صدها مورد ازین تخطی‌ها انتخاباتی مشاهده گردیده است. قدر مسلم است که یک قسمت ازین تخطی‌ها حقیقتاً تخطی بوده است و نه چیز دیگری. ولی در عین‌حال مسلم است که قسمت بیش‌تر این تخطی‌ها نه تخطی‌های حقیقی بلکه تخطی‌های متقلبانه بوده است. مثلاً وسایل بایومتریک عمداً ناکاره ساخته شده و یا وسایل قابل استفاده ناکاره وانمود گردیده است. یا مثلاً مهارت کافی در استفاده از وسایل بایومتریک حقیقتاً وجود داشته ولی وانمود گردیده که چنین مهارتی وجود ندارد. درین گونه موارد اصولاً مشکل و بلکه ناممکن است که یک تخطی انتخاباتی ظاهری یک جرم انتخاباتی محسوب گردد؛ به خصوص که هیچ پیش‌بینی قانونی در مورد آن وجود نداشته باشد، چنان‌چه در قانون انتخابات رژیم هیچ حکمی در مورد وسایل بایومتریک وجود ندارد. در هر حال لزومی ندارد در مورد تخطی‌های انتخاباتی بیش‌تر ازین مکث کنیم.**

**جرایم انتخاباتی، به شمول تقلبات، در تاریخ انتخاباتی رژیم دست‌‍نشانده سیر رو به افزایش داشته و در دور سوم انتخابات ولسی جرگۀ رژیم اشکال متعدد جدیدی از جرایم انتخاباتی، به شمول تقلبات، مشاهده شده است. این جرایم انتخاباتی همه در یک سطح قرار ندارند، بلکه سطوح مختلفی دارند. یک جرم انتخاباتی یا یک جرم فردی و گروپیک محلی است یا جرمی که توسط رژیم، در کلیت آن، صورت می‌گیرد. برعلاوه همین جرم انتخاباتی می‌تواند یک جرم انتخاباتی معمولی باشد و می‌تواند یک جرم انتخاباتی جنایت‌کارانه باشد.**

**جرایم انتخاباتی فردی و گروپیک محلی معمولی یا جنایت‌کارانه و جرایم انتخاباتی معمولی صورت گرفته توسط کلیت رژیم اشکال گوناگون و متعددی دارند که اولاً توجه به تمامی آن‌ها در این سطور گنجایش ندارد، ثانیاً در کلیت خود در مقایسه با جرایم انتخاباتی جنایت‌کارنۀ کلیت رژیم اهمیت کم‌تری دارند و ثالثاً اشکال گوناگون آن‌ها تا حد زیادی برای عموم مردم شناخته شده است.**

**اما توجه به جنایات انتخاباتی کلیت رژیم که ریشۀ تمامی محدودیت‌ها و جرایم انتخاباتی فردی و گروپیک در انتخابات رژیم را تشکیل می‌دهد دارای اهمیت اساسی است و بی‌توجهی و حتی کم‌توجهی نسبت به آن باعث شکل‌گیری دیدگاه‌های انحرافی و غیر شفاف در مورد انتخابات رژیم می گردد.**

**تمامی جنایات انتخاباتی رژیم، در کلیت آن، مبتنی بر وارونه‌سازی جنایت‌کارانۀ انتخابات و وارونه‌سازی جنایت‌کارانۀ نهادهای انتخاباتی است که خود مبتنی بر وارونه‌سازی جنایت‌کارانۀ اوضاع و شرایط کشور و وارونه‌سازی جنایت‌کارانۀ ضرورت‌های کنونی کشور و مردمان کشور است.**

**به عبارت دیگر اساس مسئله این است که افغانستان یک کشور تحت اشغال امپریالیستی است- و این عمده است- و در عین‌حال یک کشور نیمه فیودالی است. به بیان دیگر افغانستان یک کشور مستعمراتی- نیمه فیودالی است. این است بیان فشردۀ اوضاع و شرایط کشور و تعیین کنندۀ ضرورت‌های کنونی کشور و مردمان کشور یعنی ضرورت مبارزۀ ملی علیه امپریالیزم- عمدتاً امپریالیست‌های اشغال‌گر- و مبارزۀ دموکراتیک علیه نیمه فیودالیزم و مرتبط با این دو، مبارزه علیه سرمایه‌داری دلال در جهت سرنگونی سلطۀ امپریالیزم بر کشور- عمدتاً اخراج امپریالیست‌های اشغال‌گر از کشور- و سرنگونی طبقات فیودال و سرمایه‌دار دلال در کشور به خاطر پیروزی انقلاب ملی- دموکراتیک نوین در کشور.**

**اما رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست در کشور بنا به ماهیت دست‌نشاندگی و ارتجاعی خود اساساً در مورد اوضاع و شرایط کشور دید جنایت‌کارانه ای دارد و تمامی رسانه‌های مزدور امپریالیست‌های اشغال‌گر و رژیم پوشالی در کشور نیز مبلغ و مروج این دید جنایت‌کارانه است. این دید جنایت‌کارانه به تقدیس اشغال امپریالیستی می‌پردازد، افغانستان مستعمره را افغانستان دارای استقلال جا می‌زند، رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست را دولت ملی می‌داند، یک مشت از دزدان و رهزنان و چپاول‌گران فیودال و سرمایه‌دار دلال قاتل را رهبران کشور و مردمان کشور محسوب می‌نماید و در حالی که تروریزم دولتی جهانی امپریالیستی را نادیده می‌گیرد، هر نوع مخالفت، مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران و پوشالیان را تحت عنوان "تروریزم" تکفیر می‌نماید.**

**واضح است که تمامی مرتجعین و خاینین ملی عامل و حامل چنین دید و تفکر جنایت‌کارانه، که همان رژیم دست‎نشانده در کلیت آن است، در رابطه با انتخابات جز وارونه‌سازی جنایت‌کارانۀ نظری و عملی انتخابات و وارونه‌سازی جنایت‌کارانۀ نظری و عملی نهادهای انتخابی چیز دیگری نمی‌توانند انجام دهند.**

**واضح است که در کشوری مثل افغانستان که تحت اشغال نیروهای امپریالیستی متجاوز و قدرت پوشالی دست‌نشاندگان آن‌ها قرار دارد، استقلالش از میان رفته و آزادی ملی مردمانش پامال گردیده است، مدعی دولت ملی، دموکراسی، انتخابات و نهادهای انتخاباتی بودن یاوه‌گویی وطن‌فروشانه و جنایت‌کارانه‌ای است که صرفاً در خدمت اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و پوشاندن وضعیت مستعمراتی موجود قرار دارد. در یک کشور فاقد استقلال و آزادی ملی وجود دولت ملی اساساً نمی‌تواند زمینه‌ای پیدا نماید، حتی در شکل خدشه‌دار نیمه مستعمراتی آن.**

**در چنین کشوری که سرنوشت کشور و مردمان آن توسط اشغال‌گران تعیین می‌گردد، وظیفۀ عمده و تعیین‌کنندۀ مردمان آن انتخابات یا عدم انتخابات محض نمی‌باشد، بلکه اخراج اشغال‌گران از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران در کشور است. فقط با اجرای موفقانۀ این وظیفۀ عمده است که زمینه برای ایجاد دولت ملی در کشور مساعد می‌گردد. بر اساس چنین زمینه ای است که تشکیل دولت ملی به عنوان یک پروسۀ عمومی ملی عمدتاَ معنا و مفهوم پیدا می‌نماید؛ در غیر آن برگذاری به اصطلاح انتخابات عمومی برای به اصطلاح انتخاب نهادها و مقامات سطوح مختلف رژیم دست‌نشانده صرفاً یک نیرنگ جنایت‌کارانۀ ضد ملی و وطن‌فروشانه برای پوشاندن حالت واقعی کشور و مردمان کشور یعنی پامال بودن استقلال کشور و پامال بودن حق آزادی ملی و حق تعیین سرنوشت مردمان کشور است.**

**هم‌پا با اجرای این وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی، وظیفۀ بزرگ دیگر مبارزاتی، که در حال حاضر علیرغم بزرگ بودنش در موقعیت وظیفۀ مبارزاتی غیرعمده و وظیفۀ درجه دوم قرار گرفته است، نیز باید مورد اجرا قرار بگیرد تا اصل انتخابات عمومی در معنا و مفهوم حقیقی خود مورد تطبیق قرار بگیرد. این وظیفۀ بزرگ مبارزاتی عبارت است از مبارزه برای سرنگونی فیودالیزم و توأم با آن مبارزه برای سرنگونی بورژوازی کمپرادور. فقط با اجرای این وظیفۀ بزرگ مبارزاتی غیر عمده، و البته در توآمیت با اجرای وظیفۀ بزرگ مبارزاتی عمدۀ مرحلۀ کنونی، است که می‌توان از تطبیق اصل انتخابات عمومی دموکراتیک برای خصلت انتخابی بخشیدن به دولت سخن به میان آورد؛ در غیر آن برگذاری به اصطلاح انتخابات عمومی برای به اصطلاح انتخاب نهادها و مقامات سطوح مختلف رژیم دست‌نشاندۀ فیودال- کمپرادور، صرفاً یک نیرنگ جنایت‌کارانۀ ضد دموکراتیک برای پوشاندن حالت واقعی رژیم پوشالی است و هیچ معنا و مفهوم دیگری نمی‌تواند داشته باشد.**

**در عین‌حال اجرای دو وظیفۀ مبارزاتی مهم دیگر یعنی مبارزه علیه سلطۀ شوونیزم ملیتی و شوونیزم جنسیتی مردسالار در جامعه و سرنگونی آن‌ها برای تأمین بی‌خدشۀ خصایل ملی و دموکراتیک حاکمیت در کشور ضروری است، در غیر آن این خصایل خدشه‌دار و ناقص خواهد بود و ممکن است در دراز مدت خصایل مذکور را کلاً از میان ببرد.**

**اما اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده صرفاً به اجرای جنایات کلی انتخاباتی مذکور در جریان برگذاری "انتخابات" اکتفا نمی‌کنند، بلکه یک پروسۀ جنایت‌کارانۀ پس از انتخابات را نیز پیش می‌برند. در واقع در جریان پیش‌برد این پروسۀ بعد از انتخابات است که آن‌ها افرادی را در مقامات به اصطلاح انتخابی انتصاب می‌نمایند و سهمیه‌بندی دارودسته‌های ضد ملی و ضد دموکراتیک در بافت رژیم دست‌نشانده را شکل نهایی می‌بخشند. این پروسه که مثل جریان انتخابات یک پروسۀ نمایشی نیست بلکه یک پروسۀ واقعی است، در معین ساختن "برندگان انتخابات" نقش تعیین‌کننده دارد.**

**شواهد حاکی است که مجموع انتصابات در پروسۀ پس از دور سوم انتخابات ولسی جرگۀ رژیم را می‌توان در سه بخش مورد توجه قرار داد:**

**بخش اول کسانی اند که توسط مقامات زیربط قدرت‌های امپریالیستی اشغال‌گر به عنوان وکیل ولسی جرگۀ رژیم منصوب گردند.**

**بخش دوم افرادی اند که در بدل پیوستن به کمپاین انتخاباتی جناح حاکم رژیم در انتخابات آیندۀ ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده بتوانند بر کرسی‌های ولسی جرگۀ رژیم تکیه زنند.**

**بخش سوم در بر گیرندۀ افرادی است که می‌توانند چوکی‌های ولسی جرگۀ رژیم را با پول بخرند.**

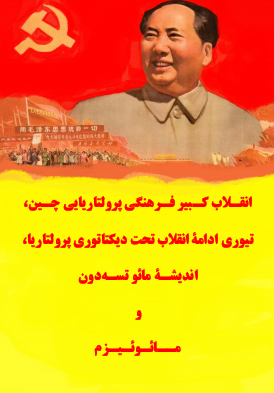
**بنابرین پروسۀ پس از دور سوم انتخابات ولسی جرگۀ رژیم نه تنها به ذات خود یک پروسۀ جنایت‌کارانۀ ضد انتخاباتی است، بلکه در عین‌حال زمینه‌ساز جنایات انتخاباتی دور چهارم انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده نیز می‌باشد.**

**تا زمانی که وضعیت فعلی در کشور حاکم باشد، این نمایشات انتخاباتی و پروسه‌های واقعی انتصابی توأم با هم پیش خواهد رفت و در هر دور جدید عمیق تر و بیش‌تر از دور قبلی خواهد شد.**

**یگانه راه رفع این ضعف‌ها و نواقص اساسی نظام مستعمراتی- نیمه فیودالی حاکم خاتمه دادن به حالت اشغال امپریالیستی کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست در کشور، یعنی اخراج قهری نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست در کشور به خاطر تأمین حقیقی استقلال کشور و آزادی ملی مردمان کشور و حقوق دموکراتیک مردم در چهارچوب یک نظام ملی مردمی و انقلابی است.**

**×××××‌**

**××××**



**ترجمۀ یکی از اسناد مندرج در**

**"زرادخـانـه"**

**مجلۀ تیوریک- سیاسی حزب کمونیست انقلابی کانادا- شمارۀ نهم- منتشرۀ زمستان**

**مسئولیت تیوریک این سند بر عهدۀ کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست انقلابی کانادا و مسئولیت ترجمۀ آن از انگلیسی به دری بر عهدۀ ما است**

**"هـیـئـت تـحـریـریـۀ شـعـلـۀ جـاویـد"**

**سـاخـتـمـان یـک حـزب**

**مـائـوئـیـسـتی طـراز نـویـن**

**یکی از مفاهیم مرکزی مائوئیزم، تمرکز آن پیرامون آگاهی انقلابی و برداشت از جبرگرایی میکانیکی است. درین معنا پروراندن یک درک خودآگاه از کار ما و چگونگی و چرایی انجام آن مهم است. این که به عنوان یک حزب، چگونه در مورد خود فکر می‌کنیم، جنبۀ مهمی از آن [درک خودآگاه] است. همانند هر بخشی از کار ما، بینش ما در مورد حزب در روشنی درک به دست آمده توسط مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم متحول شده**

**است. این چنین است که ما می‌توانیم یک حزب مائوئیستی طراز نوین را، که موضوع این سرمقاله است، بپرورانیم.**

**وقتی ما پیرامون "حزب مائوئیستی طراز نوین" صحبت می‌نماییم، ما پیرامون یک پیچیدگی مربوط به "حزب طراز نوین" شرح داده شده توسط لنین و بعدتر نام‌گذاری شده توسط استالین حرف می‌زنیم. آن‌چه مطرح می‌کنیم در تداوم- گسست با این مفهوم، یعنی تداوم این مفهوم و گسست ازین مفهوم، همراه با بعضی عناصر جدید و بعضی عناصر دیگرِ توسعه یافته در روشنی تجربۀ پرولتاریای جهانی در ایجاد انقلاب، از زمانی که آن مفاهیم مطرح گردیده اند، قرار دارد.**

**نقاطی در تاریخ وجود دارد که در آن ایده‌های برقرار شدۀ ما ناکافی به نظر رسیده است، جایی که با حفظ ماهیت انقلابی مارکسیزم تأکید گردیده است که ما [باید] دست‌آوردهای خود را دایر بر ایجاد یک گسست با آن [ایده]هایی که بیش‌تر ازین کارآیی ندارند و تداوم آن ایده‌هایی که کار می‌کنند، مجدداً آزمایش نماییم. رویزیونیزم همیشه خود را به مثابۀ یک گسست فعال از کمونیزم انقلابی برقرار شده ارائه نمی‌نماید، [بلکه] بعضی اوقات تداوم بینش کهنی است که با آن که در زمانش انقلابی بوده، در روشنی تجارب پرولتاریای جهانی منسوخ گردیده است. ناکامی در تلفیق مفاهیم مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم با فهم ما از حزب، اشتباهی ازین نوع خواهد بود.**

**نـقـش و وظـیـفـۀ حـزب در مـشـی تـوده‌یـی:**

**پیدایش مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم به عنوان یک مرحلۀ جدید در تکامل تیوری انقلابی به ما اجازه می‌دهد که استراتژی‌هایی را که قبلاً به طرق غیر تیوریزه شده پیش‌برده می‌شدند یا کلاً پیش‌برده نمی‌شدند، به کار ببریم. قضیۀ کاربرد مشی توده‌یی، یکی ازین قضایا است. نقش و وظیفۀ حزب درین‌جا تقطیر و سیستماتیک ساختن پیش‌رفته‌ترین ایده‌های جداگانه و غیرسیستماتیک توده‌ها در کارزارها، شعارها و تشکلات است. آن گاه که چنین تقطیری صورت گرفت، این‌ها توسط حزب تنظیم می‌گردد و "به میان توده‌ها" یعنی جایی که در پراتیک مورد آزمایش قرار می‌گیرد برده می‌شود. این پراتیک به مثابۀ یافته‌ها به تکامل درک‌های نوین، بیش‌تر خالص و بیش‌تر جهانی، خدمت می‌نماید. در این پروسه، نقش حزب این است که آگاهانه یافته‌ها را پخته سازد- دریافت بینشی- و آن را از طریق بررسی اجتماعی و از طریق تطبیق تیوری در پراتیک– دریافت تعقلی- که می‌تواند پرولتاریا را در پراتیک مبارزاتی برای نجاتش رهبری نماید، جمع‌وجور کند. این پروسه ای است که تمام مردم همه وقت در زندگی روزمرۀ شان انجام می‌دهند. تفاوت در این است که ما آن را سیستماتیک، آگاهانه و کلکتیوی انجام می‌دهیم و بدنه ای از معرفت و تجربۀ غیر مستقیم- تیوری- به وجود می‌آوریم که نمی‌تواند خود به‌خود از مبارزات مستقیم مردم به وجود بیاید. برعلاوه ما آن را با داشتن یک هدف واضح شعوری: به پیش سوق دادن منافع پرولتاریا در مبارزۀ طبقاتی، انجام می‌دهیم. تیوری شناخت ما مبتنی بر جانب‌داری از پرولتاریا است.**

**ما این امر را که نقش مردم در این پروسه**

**عامل تعیین‌کننده است به رسمیت می‌شناسیم. حزب و کادرهای آن باید برای راه حل‌های کمونیستی مشکلاتی که در مقابل توده‌ها قرار می‌گیرد آن‌ها را تهییج نمایند و به مثابۀ یک ساختار تشکیلاتی، که حول آن تجمع نیروهای گردآمده در پراتیک مستحکم می‌شود، خدمت نماید. اما این فعالیت مردم است که فاتح دوران است و بخش بزرگی از موفقیت حزب در این پروسۀ ساخت‌وساز روشن‌فکرانه، تابع چگونگی مؤثریت نتایج کار‌هایش برای بسیج توده ها است.**

**الـزامـات مـبـارزۀ دو خـط بـرای حـزب:**

**حزب خود نیاز دارد که عرصه ای از مبارزۀ دو خط [درتفسیر] از "مارکسیزم" باشد. بورژوازی مکرراً مارکسیزم را از خصلت انقلابی اش و کمونیزم انقلابی پرولتری حقیقی تهی می‌سازد. در حمایت از سانترالیزم دموکراتیک، "درونی سازی" [مسایل خطی)، یا به عبارت دیگر طرح بحث‌های درونی در مورد فیصله‌های موجود حزب، به عنوان وظیفۀ اعضاء، یک فریب‌کاری است. این گونه فرهنگ "درونی سازی"، تکامل سازندۀ ابتکارات تیوریکی به عنوان یگانه نیاز در مقابله با چالش‌های به‌یادماندنی در مسیر کمونیزم را خفه می‌سازد. بدتر از آن، پوششی برای عناصر بورژوایی در درون حزب می‌گردد. این‌ها کسانی اند که قادر خواهند بود با تکیه بر عضویت فرمان‌بردارانه و یک پارچۀ حرکت شان، قرار دادن حزب در مسیر سرمایه‌داری و پیش‌برد غیرقابل‌چالش این حرکت ها در درون خود حزب را حمایت و حفاظت نمایند.**

**شاید به نظر بیاید که این [امر] یک جنبۀ اساسی سانترالیزم دموکراتیک است و به هیچ طریقی یک خصوصیت "مائوئیستی" تکامل تیوری حزب نمی‌باشد، اما به دو دلیل خصلت یک تکامل را دارا می‌باشد. اولاً، در مقایسه با معیارهایی که در کمینترن در دهۀ 30 قرن 20 و بعد از آن انکشاف یافت. [آن معیارها] روی "سانترالیزم" در "سانترالیزم دموکراتیک" و فوقیت آن نسبت به "دموکراسی" و روی انضباط راکد در خط سیاسی و فوقیت آن نسبت به مباحثه و ابتکار تأکید داشت. آن معیارها به رویزیونیزم کمک نمود که خود را سریعاً در جنبش کمونیستی بین‌المللی با اتخاذ "سه مسالمت‌آمیز" خروشچفی- رقابت مسالمت‌آمیز میان نظام های اجتماعی، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز میان نظام‌های اجتماعی و انتقال مسالمت‌آمیز از سرمایه‌داری به سوسیالیزم استحکام بخشد. ثانیاً به‌ترین نمونه در تکوین سیستماتیک خود توسط تیوری مبارزۀ دو خط مائو است، که می‌توان از طریق [پیش‌برد] پروسۀ هدف‌مند مباحثه، انتقاد و انتقاد از خود و عدم توافقات، کارکرد و [نتایج] آن را در یک خط بورژوایی و یک خط پرولتری دقیقاً [بیان] نمود.**

**[ما] برین امر آگاهیم که [اجرای] این کار در هر شرایط مفروض خیلی آسان نیست. آن گونه که لنین تشریح نمود، نیروهای انقلاب و ارتجاع به نحو ساده‌ای در ضدیت در مقابل هم قرار نمی‌گیرند، وفاداری شان را به انقلاب و ارتجاع بیان نمی‌کنند و برای آن نمی‌جنگند. اسلوب مبارزۀ دو خط کمک می‌کند که روی این تمایزات به طریق آگاهانه و سیستماتیک کار شود. این وظیفۀ انقلابیون پرولتری در حزب است که خط بورژوایی را، نه از طریق حفظ صلح در درون حزب تحت نام "وحدت " دروغین، شکست دهند. در درون حزب، ما باید در جانب‌داری از پرولتاریا بجنگیم.**

**به هر حال این شکست خط بورژوایی در قدم اول و قبل از هر چیز دیگری باید سیاسی و نه تشکیلاتی باشد. برای حاملین خط درست کافی نیست که موقعیت‌های‌شان در رهبری تشکیلاتی را حفظ کنند و از طریق جلوگیری از موقعیت‌گیری‌های تشکیلاتی حاملین خط نادرست و منزوی کردن یا اخراج آن‌ها، موقعیت های تشکیلاتی شان را تحکیم نمایند. باید برای اعضای حزب و توده‌ها توضیح داده شود که خط بورژوایی، پرولتاریا را از مسیر کمونیزم دور خواهد کرد. این گفته بدین معنا نیست که ما باید برای تضمین انتخاب حاملین خط درست در رهبری حزب کوشش نماییم، یا نباید هیچ کس به خاطر حمایت از خط بورژوایی و سرباززدن از اصلاح خود اخراج گردد. اما روی‌کردهای بروکراتیک برای پرداختن به تضادی مثل این، در دراز مدت، فرهنگ درونی ای در داخل حزب را تقویت خواهد کرد که زمینۀ باروری برای استقرار یک رهبری رویزیونیست خواهد بود.**

**حـزب بـه عـنـوان مـقـر فـرمـانـدهـی بـاالـقـوۀ ارتـجـاع:**

**بیشک ممکن است خط بورژوازی نه تنها توسط بعضی از دسته‌بندی‌های فرومایه در درون حزب که از طریق چند بحث و جدل به آن می‌پردازند، بلکه توسط خود رهبری نیز بتواند مورد توافق قرار بگیرد. به مثابۀ یک موضوع مربوط به حقیقت، ما به عنوان مارکسیست- لنینیست- مائوئیست ها، متوقعیم که [اگر] تحت دیکتاتوری پرولتاریا، دورنمای سیاسی بورژوازیی هم‌راه با یک بورژوازی در شرف تکوین پیرامون رهبری حزب به درهم‌آمیختن آغاز نماید، خود حزب می‌تواند به مقر فرماندهی ارتجاع مبدل گردد.**

**یکی از بصیرت‌های مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم این است [که] این گرایش نمی‌تواند به صورت انحصاری، یا حتی عمدتاً، از بیرون جامعۀ سوسیالیستی از طریق تبلیغات یا نفوذ امپریالیستی تکوین یابد، بلکه برعکس از تضادهای درونی خود جامعۀ سوسیالیستی ناشی می‌شود. با آن که ساختار اساسی یک جامعه ممکن است هم‌راه با مناسبات تولیدی متحول شده، به درجاتی تغییر یافته و خصلتاً سوسیالیستی شده باشد و وسایل تولید تحت کنترل پرولتاریا باشد، روبنا- به ویژه فرهنگ- این جامعه یک شبه سوسیالیستی نخواهد شد. روبنا نه تنها نسبت به زیربنا عقب می‌ماند بلکه در تداخل با آن وجود دارد و [به نوبۀ] خود رشد زیربنا را متأثر می‌سازد. یک دیدگاه فرهنگی بورژوایی (یا حتی فیودالی)، حتی در یک جمعۀ سوسیالیستی، مردم را به ارزش های بورژوایی یا فیودالی مرتبط خواهد کرد که اگر مهار نگردد شروع به بازتولید مناسبات تولیدی بورژوایی خواهد کرد. این [امر] به حیات درونی حزب و مناسبات میان حزب و مردم گسترش می‌یابد. بنابرین ما می‌دانیم که ضروری است یک جامعۀ پرولتری (که به طرف کمونیزم گام‌زن است)علیه جامعۀ بورژوایی (که به طرف سرمایه‌داری گام‌زن است) مبارزه نماید و آن را در هر عرصه‌ای از حیات اجتماعی شکست دهد و این مبارزه را بعد از ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا نیز ادامه دهد. ازینجاست که باید گفت: مبارزۀ طبقاتی تحت سوسیالیزم ادامه خواهد یافت و وظیفۀ ما به عنوان جانب‌داران پرولتاریا حمایت از اردوگاه پرولتری و تحکیم آن در این مبارزه خواهد بود. ما می‌دانیم که این مبارزه قبل از همه یک مبارزۀ سیاسی خواهد بود و نه مبارزۀ تنها علیه "مداخلات بورژوایی" یا اشرار بیرونی.**

**راه حل این [مشکل] بسیج توده ها در انقلاب فرهنگی، یکی از مفاهیم تاریخی- جهانی مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم است. درین‌جا حزب نیاز دارد که توده‌ها را بشوراند و آن‌ها را وادار به عمل نماید و مردم را برای این ضرورت نهایی از هم اکنون آماده سازد.**

**با آگاه بودن به این امر که حزب می‌تواند مقر فرمان‌دهی نیروهای بورژوایی گردد، ما [باید] درک خود را از حزب بازاندیشی نماییم. اولاً این [بازاندیشی] امکان "سرباز خوب" شدن را منتفی می‌سازد، زیرا اگر وظیفۀ هر کادر شامل یک مبارزۀ درونی علیه ظهور یک رهبری ارتجاعی باشد، این کردار "خوب"- که ویژگی اش فرمان‌برداری ناسنجیده از سفارشات صادر شده توسط مرکز است- راه را، بدون پیش‌برد یک مبارزه، برای اجرای خط بورژوایی هموار می‌سازد. [بنابرین] این کردار "خوب"، که اگر حزب همیشه و مداوماً نمایندۀ مطلق خط پرولتاریایی باشد ممکن است پذیرفتنی باشد، در حقیقت [یک کردار] بد می‌شود.**

**علاوتاً، یک آموزش مشخص شده توسط این گونه فرمان‌برداری ناسنجیده به تولید یک مناسبات ویژه میان رهبری و اعضاء و مزید بر آن میان حزب و مردم خدمت می‌نماید. این [فرمان‌برداری]، فرهنگ بورژوایی و جامعۀ بورژوایی را از طریق متبلور کردن مداوم قشربندی کسانی که رهبری می‌کنند و کسانی که رهبری می‌شوند و مادیت بخشیدن آن قشربندی و ارتقای آن از یک ضرورت واقع گرایانۀ مؤقتی به یک شایستگی ماهوی دایمی، بازتولید می‌نماید. این ته ماندۀ فرهنگی جامعۀ بورژوایی، که تحت دیکتاتوری پرولتاریا ادامه می‌یابد، می‌تواند به تحریف و کند کردن تکامل سوسیالیزم خدمت نماید و راه را برای ره‌روان راه سرمایه‌داری هموار سازد. بنابرین ما باید علیه آن در دوران دیکتاتوری پرولتاریا و حتی قبل از برقراری دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه نماییم. حزبی که خط پرولتری در آن در فرمان‌دهی قرار داشته باشد، ازین مبارزه با آغوش باز پذیرایی خواهد کرد.**

**درگـیـرشـدن در زنـدگـی داخـلی حـزب:**

**حزب مائوئیستی حاوی یک وحدت اضداد در زنـدگـی درونـی خـود اسـت. ایـن [امـر] روحیۀ شورشگری، پراتیکی از انتقاد و تعهد تشکیلاتی به دموکراسی را بر تارک انضباط، وحدت و تمرکز بنا می‌نماید. گذشته از همه، ما می‌دانیم که روزی ادامه دهندۀ مبارزۀ طبقاتی تحت سوسیالیزم و بسیج توده‌ها برای درهم‌کوبیدن بقایای جامعۀ بورژوایی، محتملاً موجود در درون دولت سوسیالیستی و حتی در درون خود حزب، خواهیم بود.**

**بدون بنا بودن بر بنیاد انضباط، وحدت و تمرکز، مشخصات اخیرالذکر کم‌وبیش چیز دیگری جز دعوت به بهم‌ریختگی تشکیلاتی، پراگنده‌گرایی و فردگرایی نخواهد بود، اما بدون آن‌ها، بنیادهای مذکور خطر رشد دگماتیزم، فرمان‌یرداری یک پارچه از اتوریتۀ مرکزی و رکود را به راه می‌اندازد. هر یک ازین‌ها زمانی و فقط زمانی پرارزش خواهد شد که یک‌جا با هم وجود داشته باشند.**

**ما در مورد دورنماها، برنامه و هر تبلیغات حزب به مثابۀ یک چیز الهام شده، با کیفیت ویژه ای از "درستی"، که به طور ساده توسط یک حزب پیش‌آهنگ خود خوانده تولید شده باشد و وظیفۀ ما صرفاً قبولاندن درستی آن به مردم باشد، باور نداریم. ما به بهترین وجه می‌کوشیم که به نتیجه‌گیری‌های درست- نتیجه‌گیری‌هایی که ما را در مسیر نزدیک شدن به کمونیزم حرکت دهد- دست یابیم و از بهترین تیوری، تجربه و تجزیه‌وتحلیل که در دسترس ما قرار دارد استفاده نماییم، اما همۀ این‌ها صرفاً کوشش‌هایی به سوی [درک] درست است. این که [درک ما] درست است یا نه؟ در پراتیک، توأم با این که واقعیت داور نهایی است، زاده می‌شود. بدین معنا که ما باید روحیۀ تجربی و گرایش خلاقانه را در کار[ویپکار] خود مورد استفاده قرار دهیم. هم‌چنان بدین معنا که ما باید طبق فهمی که در پراتیک برای ما فراهم شده است، از شکست‌های خود و هم‌چنان از موفقیت‌های خود بیاموزیم.**

**بخش‌های حزب نباید به طور ساده به مرکز گزارش دهند تا [طبق آن] بعداً مرکز رهنمودهایش را برای بخش‌ها صادر نماید. یکی از نقش‌های رهبری (مرکز) در این بینش حزبی این است که به بخش‌ها اجازه داده شود که در تجربه و تشویق به این گونه تجربه آزادی عمل داشته باشند. ابتکارات متفاوت ممکن است ویژگی‌های بیش‌تری در بعضی زمینه‌ها نسبت به سایر ابتکارات، به خاطر ویژگی‌های این یا آن موقعیت، داشته باشند. بدین سان این [امر] برای فراهم کردن این محیط از لحاظ اجرای وظیفه سودمند است، اما این سودمندی در حقیقت نسبت به علت واقعی ای که بخش‌ها به چنین محیطی برای تجربه نیاز دارند، ثانوی است. حزب لغزش ناپذیر نیست، و رهبری مصئون از خطا نمی‌باشد. به کاربستن این ایده به معنای پراتیکی آن مجاز بودن بخش‌ها در تمرین ابتکارات است. این [امر] به رشد کادرها و قادر ساختن آن‌ها به کار[وپیکار] از طریق مواجهه با مشکلات مبارزاتی و سرمشق‌های درک ما از مناسبات حزب با توده ها، کمک می‌رساند: این یعنی به رسمیت شناختن اهمیت تعیین‌کنندۀ ابتکار اخیرالذکر.**

**گرچه نقش رهبری درین‌جا خاتمه نمی‌یابد. گذشته ازین، تجارب بخش‌های محلی به دورنماهای محدود، پراتیک‌های پراگنده و محدودیت پراتیک‌های صحیح بخش‌ها که سرچشمۀ آن‌ها است، منجر خواهد شد. با اتخاذ این گستره برای تجربه، مرکزیت حزب در تعمیم دادن پراتیک‌های درست رشدیافته توسط بخش‌ها، نقش بازی می‌نماید. این به معنای تشویق و بعضی وقت‌ها هدایت بخش‌ها در اتخاذ پراتیک‌هایی که موفقانه تبارز یافته اند و دست‌کشیدن از پراتیک‌هایی که غیر موفقانه تبارز یافته اند است. درست همان گونه که رهبری لغزش ناپذیر نیست، هیچ سطحی از تشکیلات حزب نیز خطاناپذیر نمی‌باشد و یکی از مزیت‌های داشتن یک رهبری مرکزی، توانایی در اتخاذ یک دورنمای جامع از کار[وپیکار] حزب و به کار بردن درس‌های آموخته‌شده از آن دورنمای جامع در [حل] مشکلات محلی است.**

**حزب باید مراقب باشد که از تکریم [افراطی] رهبران خود اجتناب ورزد، تکریم [افراطی]ای که آن‌ها را مافوق وضعیت قانونی صرفاً فانی قرار می‌دهد و به تجلی رهبری در وجود یک شخص منجر می‌شود. در وضعیتی مثل این، برای این رهبر خیلی آسان است که خط نادرست اتخاذ نماید و با [استفاده] از تکریم شورمندانه نسبت به خود، که در عقب این وضعیت قرار دارد، کل حزب را در آن خط نادرست قرار دهد. یک رهبری دسته جمعی که درگیری با پیچیدگی‌های دورنماهای مختلف را به خوبی درک می‌کند و بر محور یک پایۀ برناموی مستحکم و جانب‌داری از پرولتاریا وحدت دارد، برای چالش‌های پیچیده و ظریفی که مردم در**

**مبارزات شان برای کمونیزم با آن‌ها مواجه**

**می شوند، خیلی به‌تر و مناسب‌تر است.**

**نـقـش حـزب در مـشـتـعـل شـدن جـنـگ طـولانـی خـلـق:**

**استراتژی جنگ طولانی خلق ما را وادار می‌سازد که برداشت خود از حزب، مناسبات آن با توده ها، نقش آن و روش‌های تبلیغاتی آن را انکشاف دهیم.**

**ما نمی‌توانیم به سادگی برای وقوع یک تحول عظیم یعنی پیدایش "وضعیت انقلابی" یا بحران بزرگی در نظم جاری که تبلیغات کلاسیک ما بتواند به طور موثری تعداد زیادی از جمعیت را قدرت‌مندانه به طرف دورنماهای ما بکشاند و آن بلوک [از مردم] را برای درهم‌‍‍‌‌‌‌کوبیدن سریع دولت بورژوایی و تشکیل دولت پرولتری بسج نماید، انتظار بکشیم. ما نیاز داریم که با دشمن در یک تصادم همه‌جانبه و طولانی در برگیرندۀ مبارزات برای قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی قرار بگیریم.**

**وظیفۀ حزب باید ورای "تبلیغات کلاسیک"- انتشار مواد ایدیولوژیکی، طرح شعارها و بیرون دادن اعلامیه ها- گسترش یابد. این ها جنبه‌های مهمی از کار[وپیکار] ما هستند. درین مورد نباید سوء‌تفاهم رخ دهد. اما این‌ها در رفع نیازمندی‌های یک تصادم نظامی طولانی میان نیروهای انقلابی و نیروهای مربوط به دولت بورژوایی، ناکافی هستند. درین‌جا رویارویی [با دشمن] خودش یک کار تبلیغاتی است. درست همان گونه که پروسۀ انقلابی نیازمند همه‌جانبه بودن است، تبلیغات حزب نیز باید چنین باشد.**

**آن‌چه این "تبلیغات همه‌جانبه" نیاز دارد، درستی عملی حزب و برنامۀ آن- اجرای آن‌ها در پراتیک- است. یقیناً ما نمی‌توانیم به سادگی خود را با وسایل قانونی تبلیغات و مبارزه علیه طبقۀ سرمایه‌دار و دولت آن قانع سازیم. اگر ما نظم اجتماعی موجود را در معرض تهدید قرار دهیم، این گونه قانون‌گرایی نمی‌تواند ما را در مقابل سرکوب [دشمن] محافظت نماید. برای محافظت از توده‌ها و جنبش انقلابی آن‌ها [صرفاً] حرف زدن در مورد قدرت دوگانه یا حتی مغلوب ساختن دولت بورژوایی و تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بی اهمیت است. نیاز [این] است که یک ارتش خلق سازمان‌دهی گردد.**

**سازمان‌دهی و به میدان‌آوردن یک ارتش خلق معانی بیش‌تری نسبت به یک‌‍جا گردآوردن سادۀ سربازان این ارتش، تنظیم یک ساختار فرمان‌دهی و آغاز مبارزۀ مسلحانه دارد. یک ارتش خلق به حمایت نظامی و سیاسی بخش عظیمی از مردم نیاز دارد. آن‌ها نیازمند مسلح بودن، تغذیه شدن، پناه گرفتن، آموزش دیدن و هدایت شدن هستند. اگر این [امور] به خود ارتش واگذار شود که منحصراً طبق کوشش‌های نظامی خودشان پایه ریزی گردد، این کار دستورالعملی برای ماجراجویی، رهزنی و شکست خواهد بود. آن گونه که مائو نگاشته است، حزب باید بر تفنگ فرمان دهد و [نه تفنگ بر حزب]. حزب باید ارتش خلق را رهبری نماید و تمرکز روی وظایف سیاسی خود را نسبت به اهداف سادۀ عملی نظامی ترجیح دهد. مفهوم "حزب نظامی شده" در این نشریه با تفصیل بیش‌تر مورد بررسی قرار گرفته است و لذا ما درین‌جا به تشریح آن نمی‌پردازیم.**

**نـقـش حـزب در شـرایـط [کـشـور] نـاقـلـیـن مـسـتـعـمـره‌نـشـیـن:**

**در یک کشور ناقلین مستعمره‌نشین مثل کانادا، مناسبات حزب و پرولتاریا به طور کل با "ملت" نسبت به انقلابات سوسیالیستی سابق که بیش‌تر در کشورهای ماقبل سرمایه‌داری و نیمه فیودالی، نیمه مستعمراتی مستقر گردیدند، خیلی متفاوت است. نظر به این که سابقاً کمونیست ها، آن گونه که در مانیفیست کمونیست ارائه شده بود، در پی ان بودند که: «طبقۀ کارگر خود را به مقام ملت ارتقا دهد... هر چند نه به مفهوم بورژوایی کلمه.» این هدف مادامی که شکل‌گیری ملی کانادا، ملل بدوی "میتیس" و "انویت" را در معرض ستم ملی، [سرکوب و نسل‌کشی] توسط موجودیت حقیر خود قرار داد، نمی‌تواند هدف ما باشد. طبقۀ کارگر در کانادا باید به مثابۀ بخشی از واژگونی انقلابی بورژوازی کانادا، به معنای واقعی کلمه کانادا را براندازد. در غیر این صورت [سرنگونی مذکور باعث] ادامه یافتن حیات یک دولت کانادایی جدید که استعمارگر پرولتاریایی خواهد بود، نه پرولتاریایی و به بیان دقیق‌تر سوسیال- استعماری، خواهد شد. تاریخاً دورنمای جنبش کمونیستی در کانادا این گونه بوده است، دورنمایی که ما با آن گسست کرده ایم.**

**بنابرین در مورد مدنظر قرار دادن خط پرولتری به عنوان هویتی از "منافع ملی" یا بدتر از آن معرفی کردن حزب پرولتری به مثابۀ نمایندۀ "کل ملت" سوالی نمی‌تواند در میان باشد. یقیناً [وضعیت] اخیرالذکر در هر جامعۀ کاملاً رشد یافتۀ سرمایه داری صدق می‌نماید. بهر حال، در زمان انداخته شدن دولت ملی کانادا به زباله دان تاریخ، به عنوان یکی از وظایف عاجل انقلاب پرولتری، این موضوع دوبرابر اهمیت پیدا می نماید.**

**نـتـیـجـه‌گـیـری:**

**اگر "حزب مائوئیستی طراز نوین" را بتوانیم در چند کلمه [توصیف نماییم]، باید بگوییم که: [حزب مائوئیستی حزبی است] که در آن سیاست در مقام فرمان‌دهی قرار دارد، نه برتری استراتژیک، نه ظرفیت**

**باقی در صفحه ۵**

**جنگ پنج شبانه روزۀ طالبان در شهر غزنی**

**یک "خام‌بازی"، "خام‌اندازی" و معامله‌گری عاقبت نیندیشانه**

# *مطالب در برگیرندۀ این گزارش در اصل حاصل گفت‌وگو با تعداد نسبتاً زیادی از افراد متعلق به منابع مختلف در شهر غزنی، یعنی شاهدان عینی این جنگ پنج شبانه روزه است. طرازبندی جوابات آن‌ها و نتیجه‌گیری از صحبت‌های شان توسط ما بعداً صورت گرفته است.*

***18/6/ 1397***

**گزارش ذیل را شخصی بنام " غــزنوی" که خود را یک خبرنگار آزاد معرفی کرده، به ایمل آدرس شعله جاوید ارسال نموده است. چون این سند در خطوط کلی مورد تایید ما قرار دارد، به نشر آن در ویب سایت شعلۀ جاوید می پردازیم.**

**مـقـدمـه:**

**حملۀ یک ماه قبل طالبان بر شهر غزنی در نوع خود وسیع‌ترین حملۀ آن‌ها بر مرکز یکی از ولایات مهم کشور محسوب می‌گردد.**

**قبلاً آن‌ها مراکز ولایات هلمند، قندوز، فراه، فاریاب و ارزگان را مورد حمله قرار داده بودند. حملۀ طالبان بر حومه‌های شهر لشکرگاه، مرکز ولایت**

**هلمند، و حتی بخش‌هایی از خود شهر، از لحاظ زمانی طولانی‌ترین حملۀ طالبان بر یکی از مراکز ولایات کشور بوده و با وجودی که در اثر شرکت فعال نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی امریکایی و متحدین شان در سرکوب این حمله تا حد زیادی از رمق افتاده است، اما هنوز هم کاملاً پایان نیافته است. در حملات پارسال و پیرارسال طالبان بر مرکز ولایت قندوز تقریباً تمام محلات این شهر چند روز توسط نیروهای طالبان تصرف گردیده بود. شهر فراه یک‌بار امسال و یک بار پارسال تقریباً به‌طور کامل چند روز در تصرف طالبان قرار گرفته بود. شهر فاریاب پارسال مورد حملات وسیع طالبان قرار گرفت و بخش‌هایی از محلات حومۀ آن برای مدتی تحت تصرف آن‌ها قرار گرفت. ترین‌کوت مرکز ولایت ارزگان تا حال چندین‌بار مورد حملات طالبان قرار گرفته و هر بار توسط نیروهای کمکی ولایت قندهار عقب زده شده است.**

**در هیچ یک ازین حملات طالبان قادر نبوده اند که شهرها یا بخش‌های تصرف شدۀ شهرها را بیش‌تر از چند روز در تصرف نگهدارند. تنها یکی از نواحی شهر لشکرگاه- مرکز ولایت هلمند- را باید یک استثناء به حساب آورد. تلفات طالبان در تمامی این حملات بالاتر از 100 (صد) نفر و حداکثر چند صد نفر بوده است.**

**اما حمله بر شهر غزنی نه تنها از لحاظ ترکیب و تعداد نیروهای طالبان در جنگ در نوع خود تا حال بی‌نظیر بوده است، بلکه از لحاظ تلفات وارده بر نیروهای آن‌ها نیز در نوع خود تا حال مثل و مانندی نداشته است.**

**مساعد شدن شرایط برای حملۀ طالبان بر شهر غزنی در خود ولایت:**

**از همان ابتدای سال جاری خورشیدی که هوا کم کم گرم شده می‌رفت، حملات طالبان بالای پوسته‌های دولتی در ولسوالی‌های مختلف ولایت غزنی، همانند سایر ولایات کشور بیش‌تر و بیش‌تر می‌شد و پوسته‌های مختلف "حربکی"، پولیس و اردو یکی پس از دیگری به دست آن‌ها می‌افتاد. چندین روز قبل از عید رمضان گذشته، که آتش بس 13 (سیزده) روزه از طرف رژیم اعلام شد و طالبان نیز در 3 روز عید آن را مراعات کردند، این آوازه در شهر غزنی گرم بود که فرمان‌دهان طالبان قسم خورده اند که نماز عید را حتماً در مسجد "عیدگاهِ" شهر غزنی ادا خواهند کرد. وقتی روز اول عید فرا رسید و طالبان به تعداد زیاد، اکثراً خلع سلاح و بعضاً مسلح، در حالی که بیرق‌های شان را در دست داشتند به شهر غزنی داخل شدند، بعضی‌ها آشکارا می‌گفتند که آن‌ها سوگندشان در حصۀ ادای نماز عید در مسجد "عیدگاه" شهر غزنی را به جا کردند.**

**بعد از ختم آتش‌بس سه روزه میان طالبان و رژیم در عید رمضان گذشته، حملات طالبان بالای مـواضـع دولـتـی در در ولایت غزنی و ولسوالی‌های‌ آن، مثل اکثر ولایات کشور، با تاکتیک جدید شدت بیش‌تری یافت که در بعضی موارد با دست‌آوردهای معین و بعضاً مهمی هم هم‌راه بود.**

**هم‌زمان با این حملات، گاه و بی‌گاه آوازۀ تهاجم وسیع طالبان غرض تصرف شهر غزنی نیز در بین مردم زیاد شده می‌رفت و منابعی از طالبان و افرادی از رژیم نیز این آوازه‌ها را تائید می‌کردند.**

**از آن‌جایی‌که تلفات نیروهای نظامی رژیم، به خصوص پولیس، در ولایت غزنی، مثل اکثر ولایات دیگر، خیلی بالا رفته بود، طوری که در هر شبانه روز در حدود 15 (پانزده) نفر کشته می‌شدند، رژِیم تصمیم به جمع کردن پوسته‌های کمربندی شهر غزنی گرفته و تعداد زیادی از آن‌ها را جمع کرد. هم‌چنان پوسته‌های پراگندۀ اکثر ولسوالی‌ها را نیز جمع کرده و آن‌ها را در مراکز ولسوالی‌ها یا شهر غزنی و یا نزدیک به شهر جابجا نمود.**

**بعضی از قطعات ریزرف پولیس، "امنیت ملی" و اردوی رژیم از کابل به غزنی آمده و هر کدام در موقعیت هایی در داخل شهر غزنی جابه‌جا شدند. مراجعۀ افراد جدید برای سوق یافتن در صفوف پولیس و اردوی رژیم به صفر رسیده و فرار نظامیان از قطعات مربوطۀ شان ادامه داشت و روزبه‌روز بیش‌تر می‌شد.**

**از جانب دیگر شایعات حملۀ طالبان بالای شهر غزنی هم برای مردم و هم برای رژیم عادی شده می‌رفت و چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت. چنان‌چه استفاده از تعطیلات و رخصتی‌ها در قطعات نظامی رژیم طبق معمول جریان داشت.**

**روز سه شنبه 16 اسد، از تجمع زیاد افراد طالبان در اطراف شهر و رسیدن چندین مقام نظامی بلند پایۀ طالبان از ولایات هم‌جوار و هم‌چنان مشاوین خارجی آن‌ها به تجمع مذکور و دایر شدن جلسات طالبان در مناطق مختلف گزارش شده بود. به تعقیب آن عصر روز پنج‌شنبه 18 اسد راپورهایی مبنی بر حملۀ سرتاسری طالبان بالای شهر غزنی به اشتراک بیش‌تر از 2000 (دوهزار) نفر در شبِ پیشِ رو خبر می‌داد.**

**حملۀ عمومی طالبان بالای شهر غزنی بر اساس همین فیصلۀ قبلاً تصویب شده، ساعت 10 شب 18/19 اسد شروع گردید.**

**مساعد شدن وضعیت پاکستان برای فعالیت‌های بیش‌تر طالبان:**

**ماه‌ها قبل از انتخابات پارلمانی سال جاری پاکستان به خوبی روشن بود که ارتش پاکستان برای ناکام ساختنِ حزب تحت رهبری نواز شریف (مسلم لیگ نواز) از طریق تقویت غیر مستقیم و حتی مستقیم حزب تحت رهبری عمران خان (تحریک انصاف پاکستان) زمینه‌سازی می‌نماید. در واقع از همین طریق برای نواز شریف و افراد خانواده اش به جرم فساد مالی عظیم، طبق اسناد مؤثق، دوسیه‌سازی شد و به همین جرم از صدر اعظمی پاکستان و رهبری حزب مسلم لیگ معزول گردید.**

**اما جرم اصلی نواز شریف در نزد ارتش قدرت‌مند پاکستان، که در واقع قدرت اصلی دولتی در پاکستان را در دست دارد، برقراری مناسبات دوستانۀ نزدیک سیاسی و حتی شخصی و خانوادگی میان او و مودی (صدراعظم هند) و خانواده اش بود. این مناسبات سیاسی و خانوادگی نزدیک مبتنی بر موضع‌گیری نواز شریف علیه ارتش پاکستان، به عنوان منبع و مجری اصلی کشمکش میان هند و پاکستان، بود.**

**در واقع نواز شریف و حزب تحت رهبری اش (مسلم لیگ نواز) که در آن زمان بر سر قدرت بودند و مسیر سازش و تخفیف تشنج با هند، منجمله در مسایل مربوط به کشمیر، را در پیش گرفته بودند، اتکای اصلی شان در سطح منطقه و جهان بالای دولت امپریالیستی امریکا و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی اش، به شمول دولت توسعه طلب هند تحت رهبری مودی به عنوان یکی از اعضای اتحاد ضد چینی امریکا، جاپان، استرالیا و هند در منطقۀ آسیا- پاسیفیک، بود.**

**اگر در انتخابات پارلمانی پاکستان حزب مسلم لیگ و نواز شریف برنده می‌شدند این امکان قویاً وجود داشت که شرایط در پاکستان برای طالبان افغانستان حداقل نسبتاً نامساعد گردد و این امکان به وجود می‌امد که رهبران شان از پاکستان اخراج شوند. در آن زمان با وجودی که طالبان تا حدی به جنگ در افغانستان ادامه می‌دادند، اما در مقابل پیش‌نهادات رژیم دست‌نشانده مبنی بر آغاز مذاکرات دوجانبه برای صلح و برقراری آتش بس، برای مدتی به نحوی سکوت اختیار کرده بودند. در آن زمان طالبان افغانستان در مورد اوضاع بعد از انتخابات پارلمانی در پاکستان قویاً تشویش داشتند.**

**اما کمی پیش از انتخابات پارلمانی پاکستان در ماه جولای سال جاری، نواز شریف به زندان افتاد و ازین طریق شکست انتخاباتی حزب مسلم لیگ، پیش از انتخابات مذکور، اعلام گردید. بدین ترتیب وضعی که در پاکستان پیش آمد تا حدی باعث رفع تشویش طالبان افغانستان در مورد اوضاع پاکستان گردید.**

**بهر حال، وقتی حزب تحت رهبری عمران خان یعنی "تحریک انصاف پاکستان" برندۀ انتخابات پارلمانی پاکستان اعلام گردید و سپس حکومت جدید پاکستان تحت رهبری وی تشکیل گردید، طالبان افغانستان نفس راحتی کشیدند و تشویش چندین ماهۀ قبلی شان در مورد اوضاع پاکستان رفع گردید.**

**پیروزی انتخاباتی عمران خان و "تحریک انصاف پاکستان" در واقع برای طالبان افغانستان به این معنا بود که بعد ازین انتخابات، "حکومت ملکی" پاکستان نه در ضدیت با ارتش پاکستان بلکه هم‌آهنگ با آن، سیاست ضد هندی واحدی را تعقیب می‌نمایند و این سیاست ضد هندی در مورد مسایل افغانستان و رژیم دست نشاندۀ اشغال‌گران در افغانستان به عنوان یکی از دوستان دولت هند را نیز در بر خواهد گرفت و بیش‌تر از پیش واضح‌تر و روشن‌تر پیش برده خواهد شد.**

**در واقع به دلیل نزدیکی نظامی دولت ارتجاعی توسعه طلب هند با دولت امپریالیستی امریکا و متحدینش در منطقۀ آسیا- پاسیفیک است که دولت پاکستان نیز تا حدی از دولت امریکا دور شده و به طرف دولت سوسیال امپریالیستی چین و دولت امپریالیستی روسیه نزدیک گردیده است.**

**نزدیکی از قبل شکل گرفتۀ طالبان افغانستان با دولت امپریالیستی روسیه و دولت سوسیال امپریالیستی چین را نیز باید بخشی از پروسۀ شکل‌گیری یک نوع هم‌نوایی عمومی آسیایی علیه اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین غربی آن در افغانستان به حساب آورد. بنابرین بعد از انتخابات پارلمانی پاکستان، طالبان افغانستان از پشت‌گرمی و حمایت واضح‌تر ارتش پاکستان و "حکومت ملکی" پاکستان برخوردار شده است. این پشت‌گرمی و حمایت واضح‌تر از قبل "دوستان" پاکستانی طالبان افغانستان از آن‌ها ممکن است یکی از دلایل مهم راه اندازی جنگ بالای شهر غزنی توسط آن‌ها بوده باشد.**

**تعداد نیروها و تسلیحات و تجهیزات طالبان در جنگ:**

**در حملۀ طالبان بر شهر غزنی، علاوه بر شرکت وسیع نیروهای طالبان از سراسر ولایت غزنی به شمول شرکت وسیع نیروهای موسوم به "مرکز"- که طالبان شهر غزنی و حومه‌های آن را در برمی‌گیرد-، حداقل نیروهایی از ولایات پکتیکا و وردگ شرکت نموده بودند. هم‌چنان نیروهای بسیج شده از پاکستان، شامل طالبان افغانستانی مقیم پاکستان و نیروهای بنیادگرای پاکستانی، از قبیل طالبان پاکستانی و لشکر طیبه، درین حمله سهیم بوده اند.**

**درین حمله تنها در حدود 130 (یک‌صدو سی) نفر از طالبان مربوط به ولسوالی قره‌باغ غزنی سهم داشته اند. شرکت طالبان مربوط به ولسوالی‌های واغظ، خوگانی، رشیدان، اندر، ده‌یک، گیرو، مقر، ... و به ویژه ولسوالی ناوه، که حتی بعد از سرنگونی امارت اسلامی طالبان تا حال تحت کنترل طالبان باقی مانده است و حیثیت منطقۀ پای‌گاهی مرکزی طالبان در ولایت غزنی و ولایات هم‌جوار و مرکز نقل و انتقالات آن‌ها به سمت شمال را بازی می‌نماید نیز درین حمله وسیع بوده است.**

**گفته می‌شود که مجموع طالبان "مرکز"، که در حدود 200 نفر بوده اند، درین حمله سهیم بوده اند. این‌ها شامل طالبان سپندده، روضه، کشک، خشیک، بهلول، آرزو و سایر روستاهای تاجیک نشین حومۀ شهر غزنی و هم‌چـنـان طـالبـان داخـل شـهـر غـزنـی هستند.**

**گروپ مربوط به "باقی سوز" (باقی سبز) از بیات‌های بکاول (یکی از روستاهای حـومـۀ شـمـالِ شـهـر غـزنـی) کـه خودش زندانی است، نیز درین حمله سهم داشته است.**

**برعلاوه، روستاهای "قره‌باغی" در جنوب غرب شهر غزنی- که مربـوط بـه مـرکـز غـزنـی اسـت- از چـنـد سـال بـه این‌طرف تحت تصرف طالبان قرار دارد و تعدادی از افراد اهالی آن به بخش نظامی طالبان تعلق دارند. این روستاها نه تنها در جریان جنگ یکی از مراکز تجمع طالبان و نیروهای متحد پاکستانی آن‌ها بوده است، بلکه طالبان نظامی آن در جنگ نیز سهیم بوده اند.**

**گروپ طالبان علاءالدینی، یکی از مناطق مربوط به ولسوالی ناهور، نیز درین حمله سهیم بوده اند. چنان‌چه یکی از باشندگان نوآباد غزنی که از اهالی علاءالدینی است به اتهام ارتباط با این گروپ و کمک به طالبان در خلع سلاح پوستۀ پولیس در نوآباد (حومۀ شمال غربی شهر غزنی) توسط پولیس رژیم بعد از جنگ دست‌گیر گردید و تقریباً یک هفته بعد در اثر فشار اهالی محل آزاد گردید. همین گروپ طالبان با همکاری طالبان جغتوی وردگ بعد از ختم جنگ شهر غزنی مرکز ولسوالی ناهور (دوآِّبی) را مورد حمله قرار داده و چند ساعت با نیروهای رژیم در آن‌جا درگیری داشته است.**

**هر سه گروپ فوق‌الذکر متعلق به هزاره‌ها و در سطح وسیع‌تری متعلق به اهل تشیع هستند. حضور این سه گروپ و برعلاوه حضور طالبان تاجیک تبار "مرکز" در جنگ شهر غزنی نشان می‌دهد که حداقل قسماً محدودیت ملیتی طالبان به عنوان یک حرکت پشتون تبار در ولایت غزنی رفع گردیده است.**

**به این ترتیب با یک محاسبۀ تخمینی، می‌توان گفت که طالبان درین حمله بیش‌تر از 2000 (دوهزار) نفر نیروهای نظامی و کمکی را از مناطق مختلف ولایت غزنی، وردگ و پکتیکا و هم‌چنان پاکستان بسیج نموده بودند که از ابتدای مقاومت جنگی طالبان علیه اشغال‌گران امریکایی و متحدین شان از لحاظ تعداد در نوع خود بی‌سابقه بوده است.**

**تسلیحات و تجهیزات نظامی عمومی طالبان در جنگ غزنی شامل تفنگ‌های کلاشنکوف قدیمی و مهمات جدید روسی، ماشین‌دارهای قدیمی پیکا و مهمات جدید روسی و راکت اندازهای قدیمی آر پی جی 7 و راکت‌های روسی جدید آن بود. مهمات جدید این سلاح‌ها را احتمالاً به تازگی روس‌ها با طالبان کمک کرده باشند.**

**یگانه سلاح جدیدی که توسط طالبان در جنگ غزنی به طور مؤثر مورد استفاده قرار گرفت راکت اندازها و راکت‌های 82 (هشتادودو)ی روسی بود. زره پوش‌های سنگین امریکایی در مقابل راکت های آر پی جی 7 قدیمی روسی مقاوم است، ولی راکت‌های 82 (هشتادودو)ی روسی که نسبت به آن راکت‌های قدیمی روسی قوی‌تر و دارای برد بیش‌تر است، می‌تواند تا فاصلۀ معینی زره پوش‌های سنگین امریکایی را بشکافد و برعلاوه می‌تواند در ارتفاعات نسبتاً پایین هلیکوپترهای امریکایی مربوط به اردوی پوشالی و نیروهای اشغال‌گر امریکایی را نیز مورد هدف قرار دهد. امکان دارد که یک پروند هلیکوپتر اردوی پوشالی که در جریان انتقال کوماندوهای اردوی مذکور به شهر غزنی مورد هدف قرار گرفته بود توسط همین اسلحه زده شده باشد.**

**قبلاً گفته می‌شد که طالبان در جنگ‌های ولسوالی‌های ولایت غزنی از تفنگ‌های روسی مجهز با دوربین‌های شب‌بین استفاده می‌کنند، ولی در جنگ شهر غزنی هیچ گزارشی از استفادۀ آن‌ها ازین نوع سلاح‌ها وجود نداشته است. بنابرین قویاً احتمال دارد که گفته‌های مذکور صرفاً افواهاتی از جانب عوامل رژیم مزدور به‌خاطر پوشاندن دلایل شکست‌های پی‌هم‌شان در آن جنگ‎ها بوده باشد. البته این امکان وجود دارد که در جنگ‌های مذکور طالبان از تفنگ‌های دوربین‌دار قدیمی روسی که در افغانستان به "درازنوف" معروف است و در واقع شکل نسبتاً مدرن و نیمه اتومات تفنگ‌های قدیمی‌تر روسی "نیکلای" و "بلشویک" است کار گرفته باشند. دوربین‌های آن تفنگ‌ها قبلاً شب‌بین نبوده اند و از مجهز شدن شان با دوربین‌های شب‌بین جدید معلومات مؤثقی در دست نیست.**

**در جنگ شهر غزنی نیروهای طالبان تقریباً در مجموع از انواع مختلف هاوان استفاده نکرده اند و هم‌چنان غیر از مسیر بزرگ‌راه کابل- قندهار، در جاهای دیگر مین‌گذاری نیز نداشته اند.**

**مخابره‌های مورد استفادۀ گروپ‌های مخابرۀ طالبان در جنگ شهر غزنی همان مخابرۀ‌های دارای برد حداکثر 35 کیلومتر قدیمی بوده است که حتی در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" در بازارهای پاکستان به فراوانی یافت می‌شد. ولی گروپ‌های مخابرۀ طالبان حتی در استفاده از چنین وسایل مخابراتی قدیمی ناشیانه عمل می‌کرده اند، اکثراً بدون استفاده از رمز و به‌صورت عادی صحبت می‌کرده اند و از قرار معلوم آموزش‌های چندان مؤثری نداشته اند.**

**نیروهای طالبان حسب معمول یونیفورم نظامی یک‌دستی نداشته اند. اکثر آن‌ها از همان لباس معمول وطنی یعنی پیراهن و تنبان، لنگی و چپلی یا بوت چرمی یا حتی بوت پلاستیکی استفاده می‌کرده اند، تنها تعداد معینی از آن‌ها پطلون و چنپر به اصطلاح پلنگی، که ممکن است از نیروهای رژیم به غنیمت گرفته بوده باشند، به تن داشته اند، آن‌هم اکثراً بدون کلاه و کفش عسکری و به‌جای کلاه عسکری دستمال بر سر می‌بسته اند و بوت معمولی چرمی یا حتی پلاستیکی به پا داشته اند.**

**برای گروپ‌های نظامی سیار داشتن حداقل امکانات صحی برای رساندن کمک‌های اولیه به مجروحان جنگ یا انتقال آن‌ها به مراکز صحی پشت جبهه یک ضرورت جدی است. بدون این‌گونه امکانات ممکن است یک فرد زخمی در جنگ در اثر خونریزی از یک زخم یا زخم‌های معمولی تلف گردد. گروپ‌های نظامی طالبان در جنگ شهر غزنی، تقریباً در مجموع فاقد چنین امکاناتی بوده اند. حتی مناطق پای‌گاهی‌ طالبان فاقد مراکز صحی برای رسیدگی به زخمیان جنگ هستند. به همین جهت یا زخمیان به پاکستان انتقال داده می‌شوند، یا کار شان در داخل کشور به شفاخانه‌های دولتی کشیده می‌شود که اکثراً در حال زخمی بودن توسط پولیس رژیم، حتی در داخل شفاخانه‌ها، شکنجه می‌شوند و تلف یا معیوب می‌گردند و یا هم به حال خود رها می‌شوند. صلیب سرخ بین‌المللی برای تداوی این مجروحان جنگی نه امکاناتی در داخل افغانستان فراهم کرده است و نه در پشت مرزهای کشور.**

**حتی یک نفر از نیروهای طالبان در جنگ شهر غزنی هم پتک آب نداشته است و بعضی از آن‌ها با چنین چیزی آشنایی هم نداشته اند. این مشکل در زمان جنگ مقاومت ضد "شوروی" نیز وجود داشت و حتی تا آخر آن جنگ عمدتاً حل ناشده باقی ماند.**

**مهم‌ترین وسیلۀ نقلیۀ طالیان موتر سایکل است. اما نیروهای آن‌ها در جنگ شهر غزنی علاوه از استفاده ازین وسیلۀ نقلیۀ عمومی شان، تعداد نسبتاً زیادی موترهای "رینجر" غنمت گرفته شده از پولیس رژیم و هم‌چنان تعداد معینی زره‌پوش‌های غنیمتی از پولیس و اردوی رژیم در جنگ‌های قبلی و در جریان جنگ شهر غزنی را نیز در اختیار داشته اند. تعدادی از آن‌ها تا آخر جنگ شهر غزنی در اثر بم‌باران طیارات و هلیکوپترهای امریکایی و رژیم از میان رفتند و گفته می‌شود که تعداد دیگر شان به مناطق تحت تصرف طالبان در اطراف ولایت غزنی انتقال داده شده اند.**

**تعداد نیروها و تجهیزات رژیم پوشالی و اشغال‌گران امریکایی در جنگ:**

**تعداد نیروهای رژیم پوشالی در جنگ در روی کاغذ تنها از ولایت غزنی شامل 2400 نفر از اردو، 1800 نفر از پولیس و تشکیلات نسبتاً کوچک نظامیان مربوط به "امنیت ملی" رژیم در مرکز و مربوطات ولایت غزنی بوده بوده است که جمعاً تقریباً به 4500 (چهار هزار و پنج‌صد) نفر می‌رسیده است و بر این مجموعه 300 (سه‌صد) پولیس قندهاری را که همراه با قوماندان امنیۀ جدید ولایت غزنی از قندهار آورده شده نیز باید علاوه نمود. در هر حال، تعداد واقعی این نیروها هم‌راه با نیروهای ریزرف پولیس، "امنیت ملی" و اردوی رژیم که قبلاً از کابل به غزنی آمده بودند، حداقل برابر با مجموع نیروهای بسـیـج شـده از ولایـات غـزنـی، وردگ و پـکـتـیـکـا و پـاکـسـتـان**

**توسط طالبان بوده است.**

**تعداد مجموعی نیروهای کمکی "امنیت ملی"، "پولیس" و "اردو"ی رژیم، به شمول کوماندوها، که در جریان جنگ از کابل به غزنی انتقال یافتند برای ما به طور دقیق معلوم شده نتوانست. یک‌بار نیروی کمکی برای "امنیت ملی"، یک‌بار نیروی کمکی کوماندو و دوبار نیروی معمولی کمکی اردو برای "لوا"ی اردوی پوشالی و حداقل دوبار نیروی کمکی پولیس برای پولیس پوشالی رژیم دست‌نشانده در جریان جنگ به غزنی رسیده است و سلسلۀ ورود نیروهای کمکی بعد از جنگ نیز تا حدی ادامه یافته است. ولی اجمالاً و در افواهات میان مردم گفته می‌شود که در حال حاضر تقریباً 4000 (چهار هزار) نفر نیروهای نظامی زمینی کمکی رژیم، علاوه از نیروهای سابقاً موجود رژیم در غزنی حضور دارند. به این ترتیب در حال حاضر مجموع نیروهای نظامی زمینی رژیم در غزنی تقریباً به 6000 (شش هزار) نفر می‌رسد. این نیروها در سه بخش پیاده، توپچی و زرهی همه تا دندان مسلح و مجهز هستند.**

**یک گروپ از نیروهای زمینی امریکایی نیز در جریان جنگ و بعد از جنگ در ناحیۀ "اسپند ده" در حومۀ جنوبی شهر غزنی دیده شده است.**

**نیروهای هوایی امریکایی از عصر روز چهارم جنگ تا پایان شب پنجم جنگ، برای مدت بیش‌تر از 12 ساعت فعالانه و در واقع انحصاری در سرکوب نیروهای طالبان شرکت کردند، ولی پیش از آن در جنگ شرکت نداشتند و پس از آن نیز گاهگاهی و به طور مقطعی در جنگ شرکت می‌کنند. اما نیروهای هوایی رژیم پوشالی، بیش‌تر با استفاده از طیارات باقی‌مانده از جنگ دوم جهانی به نام "سوپرتوکانو" و هلیکوپترهای مستعمل و نسبتاً عقب‌ماندۀ "بلک هاگ" امریکایی، که مورد استفادۀ نیروهای هوایی امریکا قرار ندارند، چه در جریان جنگ و چه در زمان بعد از جنگ شهر غزنی، فعالانه در فضای شهر غزنی و فضای اطراف آن و حتی فضای ولسوالی‌های ولایت غزنی حضور دارند و به تعقیب و سرکوب طالبان ادامه می‌دهند. تعداد طیارات و هلیکوپترهای جنگی رژیم پوشالی و اشغال‌گران امریکایی، حتی تعداد تخمینی آن‌ها، برای ما معلوم شده نتوانست.**

**نـقـشـۀ جـنـگی طـالـبـان:**

**شروع حمله: ساعت 10 (ده) شب 19/18 اسد.**

**جناح‌بندی و استقامت حرکت نیروها:**

**جـنـاح اول:**

**با نام مستعار"خـالـد" شامل 1000 (هزار) الی 1200 (یک هزار و دوصد) نفر نظامی و کمکی. سمت حرکت: از غرب شهر غزنی به طرف مرکز شهر. هدف اصلی حمله: تصرف قوماندانی امنیه و ولایت رژیم در شهـر غـزنـی.**

**جـنـاح دوم:**

**با نام مستعار"خـنـجـر" شامل 500 (پنج‌صد) نظامی. سمت حرکت: از شمال شهر غزنی به طرف مرکز شهر. هدف اصلی حمله: تصرف "امنیت ملی" و ولایت رژیم در شهر غزنی.**

**جـنـاح سـوم:**

**با نام مستعار "ابـوعـمـر" شامل 300 (سه صد) نظامی. سمت حرکت: از جنوب شهر غزنی به طرف بزرگ‌راه کابل- قندهار. هدف اصلی حمله: مصروف نمودن "لـوا"ی "اردوی" رژیم در ولایت غزنی، کـنـتـرل بـزرگ‌راه کابل- قندهار، تصرف پوسته‌های بزرگ‌راه و جلوگیری از رسیدن کمک به "امنیت ملی" و "قومندانی امنیۀ" رژیم.**

**جـنـاح چـهـارم:**

**با نام مستعار "مـبـارز" شامل 300 (سه صد) نظامی. سمت حرکت: از جنوب شـهـر غـزنـی بـه طـرف حـوزۀ پولیس ولایتی رژیم و سرک غربی ساختمان ولایت رژیم(سرک هدۀ قره‌باغ). هدف اصلی حمله: تصرف حوزۀ چهارم پولیس شهر غزنی و پوسته‌های نظامی رژیم در داخل شهر.**

**تکمیل تصفیۀ شهر ظرف چند ساعت. محل تجمع کل نیروها در ساختمان ولایت. ادای نماز جمعه در مسجد الجهاد. جمع‌آوری ریش‌سفیدان شهر در مسجد و خواندن پیام مولوی هیبةالله رهبر طالبان. فرستادن جمعی از ریش‌سفیدان شهر به شمول چند نفر انتحاری یا به تعبیر طالبان"فدایی" (استشهادی) به "لوا" و دعوت از نیروهای "لوا" برای تسلیمی. اگر "لوا" تسلیم نشد توسط انتحاری‌ها (فدایی‌ها یا استشهادی‌ها) از درون و به صورت گروهی و هم‌زمـان**

**از بیرون مورد حمله قرار بگیرد و به طور مکمل تصفیه گردد.**

**نقشۀ جنگی رژیم پوشالی و اشغال‌گران امریکایی:**

**نـقـشـۀ جـنـگی رژیـم:**

**همان طوری که قبلاً گفتیم سلسلۀ جنگ‌ها از ابتدای سال جاری خورشیدی تا زمان جنگ شهر غزنی پیوسته به ضرر رژیم پوشالی رقم خورد و در اثر این شکست‌های پیهم مناطق تحت کنترل رژیم در ولایت غزنی پیوسته کاهش یافت.**

**چند روز قبل از جنگ شهر غزنی والی جدید ولایت که فرمان‌دهی کل قوای جنگی رژیم در ولایت را به نمایندگی از "رئیس جمهور" رژیم بر عهده دارد از ولایت خارج شد و فرمان‌دهی کل قوای جنگی رژیم در ولایت را بر عهدۀ قوماندان امنیۀ ولایت گذاشت. رتبۀ منصب‌داری قوماندان امنیۀ ولایت غزنی معادل "دگرمن" یا "دگرمل" در اردوی رژیم است، در حالی که قوماندان "لوا"ی اردوی رژیم در ولایت غزنی "برید جنرال" است. ظاهراً این "برید جنرال" اردوی رژیم پوشالی حتی قبل از جنگ از پذیرفتن فرمان‌دهی عمومی افسر پولیسی که دو رتبه پایین‌تر از خودش قرار دارد، سر باز زد و در مقابل امر والی ولایت تمرد نمود.**

**در نتیجه، در شبانه روز اول، دوم و سوم جنگ، مجموعۀ قوای اردوی رژیم در ولایت غزنی تماشاچی جنگ طالبان با نیروهای فروپاشیدۀ پولیس رژیم و هم‌چنان نیروهای "امنیت ملی" رژیم در ولایت و نیروهای کمکی محدود آن باقی ماند. فرماندۀ "لوا"ی اردوی رژیم در ولایت در ظرف این سه روز به قوای کمکی اردوی رژیم که از کابل و پکتیا آمده بودند، نیز اجازۀ داخل شدن به میدان جنگ را نداد. قوای کمکی اعزامی از کابل که عصر روز اول جنگ به کوتل روضه رسیده بود تا آخر روز سوم جنگ به بهانۀ مسدود بودن بزرگ‌راه کابل- قندهار در داخل شهر غزنی، در کوتل روضه معطل نگه داشته شد و قوای کمکی اعزامی از پکتیا نیز در محلی دور از میدان جنگ شهر معطل نگه داشته شد.**

**تنها پس از آن که به امر اشرف غنی "رئیس جمهور" پوشالی رژیم دست‌نشانده، فرمان‌دهی عمومی جنگ غزنی به لوی درستیز اردوی رژِیم سپرده شد، تمرد قوماندان "لوا"ی اردوی رژیم در غزنی پایان یافت و نیروهای اردوی رژیم، اعم از قوای قبلاً مستقر در ولایت و قوای کمکی به شمول کوماندوهای کمکی از کابل، در ساعات اولیۀ شب چهارم جنگ به میدان جنگ وارد شدند. تا این زمان در واقع رژیم پوشالی نقشه‌ای برای پیش‌برد جنگ شهر غزنی نداشت.**

**نقشه ای که توسط لوی درستیز اردوی پوشالی، و در واقع تصویب شده توسط "شورای امنیت ملی رژیم"، طرح گردیده، شامل نکات ذیل است:**

**1 -- جلوگیری از "سقوط مطلق" شهر غزنی به دست طالبان و نجات قوماندانی امنیه، ولایت و "امنیت ملی" رژیم**

**در شهر غزنی.**

**2 -- تصفیۀ شهر از وجود نیروهای طالبان.**

**3 -- تصفیۀ حومه‌های شهر از وجود نیروهای طالبان، افراز مجدد پوسته‌های کمربند امنیتی اطراف شهر غزنی و تقویت و گسترش پوسته‌های مذکور**

**4 -- پیش‌روی نیروهای رژیم به مناطق اطراف و پس گرفـتـن ولـسـوالـی‌هـای تـصـرف شـده تـوسـط طـالـبـان از نیروهای آن‌ها که منظور از آن پس گرفتن ساختمان ولسوالی‌ها و بازارهای مربوطۀ آن‌ها از طالبان است.**

**5 -- "تأمین امنیت" بزرگ‌راه کابل- قندهار در ساحۀ ولایت غزنی به مثابۀ جنبۀ بسیار مهمی ازین نقشـۀ جـنـگـی.**

**SHOLAJAWID2@HOTMAIL.COM**

**پس گرفتن ساحات روستایی تحت تصرف طالبان در ولسوالی‌ها در این نقشه وجود ندارد.**

**این نقشه چند روز پس از ختم جنگ پنج شبانه روزه توسط والی رژیم در ولایت غزنی اعلام گردید. آن‌چه در این نقشۀ جنگی ناگفته باقی مانده است، "تقاضا"ی کمک هوایی از نیروهای اشغال‌گر امریکایی برای بیرون کردن نیروهای طالبان از شهر غزنی است. این "تقاضا" به عمل آمد و طیارات و هلیکوپترهای امریکایی عصر روز چهارم جنگ، فضای جنگ در شهر غزنی و حومه‌های اطراف آن را اشغال نمودند و به تعداد خیلی زیاد و فعالانه به سرکوب و تعقیب نیروهای در حال عقب نشینی غیر منظم طالبان از شهر غزنی پرداختند.**

**نقشۀ جنگی اشغال‌گران امپریالیست امریکایی:**

**اشغالگران امپریالیست امریکایی نقشۀ جنگی واضحی را مطرح و عنوان نکردند تا گویا بعداً نشان دهند که نیروهای هوایی آن‌ها طبق درخواست رژیم و به صورت مقطعی در جنگ شرکت کرده اند و نه بر اساس نقشۀ جنگی از پیش تعیین شده‌ای. اما واقعیت‌های جنگ نشان می‌دهند که آن‌ها نقشۀ محیلانه‌ای در سر داشته اند.**

**اشغال‌گران امریکایی از طریق نمایندگان‌شان در چند دور مذاکرات مقدماتی در کابل و قطر با گفتن پیوستۀ این سخن که گویا مشکل افغانستان راه حل نظامی ندارد، نمایندگان و رهبران عالی طالبان را دچار این توهم ساختند که گویا آن‌ها دیگر در جنگ‌های افغانستان فعالانه مداخله نخواهند کرد و فقط در پی این هستند که طالبان و رژیم را به دور میز مذاکرات برای صلح بنشانند تا جنگ در افغانستان خاتمه یابد. در واقع به همین جهت بود که طالبان در نقشۀ جنگی شان خطر حملات هوایی وسیع طیارات و هلیکوپترهای امریکایی بالای نیروهای شان را در جنگ شهر غزنی به صورت جدی در نظر نگرفته بودند. اگر آن‌ها این خطر را به صورت جدی در نظر می‌گرفتند، درست همان شب چهارم جنگ، که لوی درستیز اردوی پوشالی فرمان‌دهی عمومی جنگ را بر عهده گرفت و نیروهای اردوی رژیم دست‌نشانده فعالانه به میدان جنگ داخل گردیدند و چانس تصرف قوماندانی امنیۀ رژیم نیز از میان رفت، فرصت داشتند که قبل از شروع حملات هوایی وسیع امریکایی‌ها از شهر غزنی به صورت منظم عقب‌نشینی نمایند و تلفات شان را حداقل به نصف تقلیل دهند. اما آن‌ها این کار را نکردند و هم‌چنان در داخل شهر غزنی باقی ماندند و در نتیجه عقب‌نشینی غیرمنظم بر نیروهای شان تحمیل گردید و تلفات شان دوبرابر گردید.**

**جریان واقعی جنگ پنج شبانه روزه:**

**از طـرف نـیـروهـای طـالـبـان:**

**افراد "خالد" سر ساعت 10 (ده) شب حمله بر پوسته‌های پولیس، پوستۀ مابین قبرستان‌ها و پوستۀ پیر قرض‌دارها آغاز می‌کنند و آن‌ها را در مدت زمان کوتاهی تصرف شده و پیش‌روی شان را به سمت قوماندانی امنیۀ رژیم در ولایت غزنی ادامه می‌دهند و می‌توانند بسیار ساده و سریع خود را به نزدیکی‌های قوماندانی امنیه برساند. ساعت یک بجۀ شب یعنی سه ساعت بعد از آغاز حمله، "خالد" از فتح پوسته ها و حتی قوماندانی امنیه خبر داده بود. در واقع "خالد" در همان ساعات اولیۀ حمله توانسته بود تعدادی از افرادش را از طریق مارکیتی که در پشت قوماندانی امنیه قرار دارد به قوماندانی امنیه نزدیک کند و با استفاده از زینه بالای بام قوماندانی امنیه برساند و حتی عده ای را به داخل محوطۀ قوماندانی امنیه نفوذ دهد و جنگ را ادامه دهد.**

**هم‌زمان افراد "مبارز" می‌توانند پوسته‌های سرپل حیدرآباد، پوستۀ حوزۀ دوم پـولـیـس شـهـر غـزنـی و سـر ادۀ قره‌باغ را در مدت کوتاهی پاک‌سازی نمایند.**

**افراد "خنجر" با گرفتن "پوستۀ روضه" و "پوستۀ مارکیت" می‌توانند خودشان را به "پل کابل" برسانند.**

**افراد "ابوعمر" می‌توانند در همان شب اول حمله، کنترل بزرگ‌راه کابـل – قـنـدهار از نـانـی تـا بـازار شـاه‌بـاز و تـا دروازۀ بلخ را به دست بیاورند.**

**از طرف نـیـروهـای رژیـم پـوشـالـی و اشغال‌گران امریکایی:**

**افراد قطعۀ "01" مربوط "امنیت ملی" رژیم که پیش از جنگ از کابل آمده و به ریاست "امنیت ملی" رژیم در شهر غزنی رسیده بود، در منطقۀ "پل کابل" و "چوک مسعود" جابه‌جا شده و جلو پیش‌روی افراد "خنجر" را می‌گیرند. شب دوم حملۀ طالبان نیروی هوایی رژیم عملیات هوایی را شروع نموده و افراد "خنجر" را که در "پل کابل" و اطراف آن پل موقعیت دارند مورد هدف قرار ‌می‌دهند. افراد این قطعه به کمک حملات هوایی می‌‌توانند در قدم اول جلو پیش‌روی افراد "خنجر" را بگیرند و سپس تا اوایل شب چهارم جنگ، آن‌ها را از ساحـۀ "پل کابل" و اطـراف آن تصفیه نمایند و راه ورود قوای کمکی "اردو"ی رژیم به داخل شهر غزنی را باز نمایند.**

**قوای اصلی کمکی "اردو"ی رژیم که در شام روز اول جنگ پس از درگیری‌هایی با نیروهای طالبان ولایت وردگ در منطقۀ سیدآباد وردگ به کوتل روضه در نزدیکی شمال شهر غزنی م‌یرسند مدت دو روز و یک شب در کوتل روضه متوقف می‌مانند و سرانجام در شب چهارم جنگ، ظاهراً پس از تصفیه شدن افراد "خنجر" از ساحۀ پل کابل و اطراف آن و در حقیقت پس از سپرده شدن فرمان‌دهی عمومی جنگ به لوی درستیز اردوی پوشالی، به شهر غزنی داخل ‌می‌شوند.**

**هم‌زمان با رسیدن قوای اصلی کمکی "اردو"ی رژیم به داخل شهر غزنی، تعداد چند پروند هلیکوپتر مربوط به قوای هوایی رژیم دست‌نشانده گروپ‌های کوماندوی اردوی رژیم را از کابل به غزنی انتقال می‌دند. با وجودی که یک پروند ازین هلیکوپترها مورد هدف قرار می‌گیرد، هلیکوپترها می‌توانند در قرارگاه "لوا"ی اردوی رژیم در ساختمان پی. آر. تی. سابق نشست انجام ‌دهند و گروپ‌های کوماندو را به مقصد برسانند. کوماندوها با افراد "ابوعمر" به جنگ و زدوخورد پرداخته با عقب‌زدن آن‌ها و وارد آوردن تلفاتی بر آن‌ها راه شان را به طرف قوماندانی امنیه باز می‌نمایند. آن‌ها رمز مخابراتی طالبان را به دست آورده و با لباس محلی ویژۀ طالبان از همان راهی که طالبان به قوماندانی امنیه دخول اجرا نموده بودند خود را بالای بام قوماندانی امنیه ‌رسانده و پس از تصفیۀ افراد طالبان در بام ساختمان قوماندانی، افراد طالبان در داخل محوطۀ قوماندانی امنیه را نیز تصفیه می‌نمایند. بدین طریق فشار جنگ بالای قوماندانی امنیه کم‌تر ‌شده و افراد گیرمانده در آن‌جا غرض تعرض بالای طالبان از دو استقامت: یکی از قوماندانی امنیه به سمت بزازی و پیرقرض‌دارها و دیگری پیش‌روی در سرک ادۀ قره‌باغ (سرک غربی ولایت)، آماده ‌شده و دست به تعرض می‌زنند. آن‌ها تا آخر شب چهارم جنگ (شب یک‌شنبه/ دوشنبه) ‌می‌توانند چندین مارکیت بلند منزل در مسیر سرک بزازی و سرک ادۀ قره‌باغ را اشغال نمایند و می‌توانند از همین مواضع تا آخر جنگ چند تعرض طالبان بر قوماندانی امنیه و مسیر سرک مذکور را دفع نموده و تلفات نسبتاً سنگینی بر آن‌ها وارد نمایند.**

**بعد از ظهر روز چهارم جنگ طیارات و هلیکوپترهای مربوط به قوای هوایی اشغال‌گر امریکایی در افغانستان فضای جنگ را اشغال می‌کنند. مرکز فرمان‌دهی عمومی طالبان و در عین‌حال مرکز فرمان‌دهی ستون اصلی نیروهای طالبان یعنی "خالد"، در مسجد "بلال" که در محلۀ "گدول" شهر غزنی موقعیت داشته است، تقریباً سر ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز دو شنبه (روز چهارم جنگ) توسط دو پروند طیارۀ فانتوم امریکایی مورد حمله قرار ‌گرفته و بالای مسجد سه بمب انداخته می‌شود. کل مسجد با خاک یک‌سان می‌گردد و تمام افراد مقیم در آن که گفته می‌شود مجموعاً در حدود 30 (سی) نفر بوده اند همه در زیر ویرانه‌های مسجد دفن می‌شوند. گفته می‌شود که در میان آن‌ها 12 (دوازده) نفر از فرمان‌دهان بلند پایۀ طالبان نیز بوده اند.**

**طیارات فانتوم امریکایی در همان روز و شب متعاقب آن دوباره در فضای غزنی ظاهر ‌نشدند، اما هلیکوپترها و انواع دیگر طیارات امریکایی در اوقات باقیماندۀ روز چهارم و کل طول شب پنجم جنگ به حملات شان ادامه می‌دادند. حدود چهل پنج- پنجاه دقیقه بعد از بم‌باران مرکز فرماندهی عمومی طالبان، مرکز فرماندهی ستون "مبارز"، که در ابتدای "کوچۀ وردگ‌ها" در ناحیۀ "حیدر آباد" موقعیت داشت، نیز مورد اصابت راکت‌های هلیکوپترهای امریکایی قرار ‌می‌گیرد و چند نفر مستقر در آن همه از میان می‌روند.**

**با از میان رفتن مرکز فرمان‌دهی طالبان در مسجد بـلالِ "گـدول"، هـرج و مـرج، بـی‌نـظـمـی و قـطـع ارتـبـاط مـیـان گروپ‌های مختلف طالبان پیش می‌آید. بم‌باران و راکت زنی‌های طیارات و هلیکوپترهای امریکایی مدت بیش‌تر از 12 (دوازده) ساعت، از عصر روز چهارم جنگ تا آخر شب پنجم جنگ، بالای خطوط دفاعی و خطوط پشتیبانی طالبان ادامه می‌یابد و سبب عقب‌نشینی غیر منظم طالبان از مواضع شان در تمام شهر و حومه‌های نزدیک آن می‌شود.**

**در آخر روز چهارم جنگ، بازهم نیروهای کمکی تازه نفس اردوی پوشالی به تعداد زیاد و مجهز با وسایط جنگی از کابل می‌رسند، فوراً وارد میدان جنگ ‌می‌شوند و به تعقیب نیروهای در حال عقب‌نشینی طالبان در مـیـدان جـنـگ می‌پردازند.**

**می‌توان گفت که تلفات سنگین طالبان در جنگ شهر غزنی در طول همین مدتِ بیش‌تر از 12 ساعت رقم می‌خورد. اگر نیروهای طالبان در همان شب چهارم جنگ که در واقع تا حد زیادی امید تصرف قوماندانی امنیه را از دست دادند، از مواضع شان در داخل شهر غزنی و حومه‌های نزدیک آن عقب نشینی می‌کردند، این امکان وجود داشت که مورد حملات هوایی طیارات و هلیکوپترهای امریکایی قرار نگیرند و از زمین نیز توسط نیروهای تازه نفس، کثیرالعده و مجهز اردوی پوشالی تعقیب نشوند و تلفات نیروهای آن‌ها می‌توانست نسبتاً خیلی کم باقی بماند.**

**در واقع در شب چهارم جنگ روحیۀ فرمان‌دهان "دلگی‌ها"- هر دلگی 5 (پنج) نفر- و "تولی‌ها"- هر تولی 50 (پنجاه) نفر- و جنگ‌جویان صفوف طالبان آمادۀ عقب‌نشینی بوده است. اما فرمان‌دهی عمومی طالبان تا زمانی که توسط طیارات امریکایی مورد هدف قرار نگرفت و از میان برده نشد، کوچک‌ترین توجهی به این روحیۀ عمومی نیروهای زیر فرمانش نکرد و هم‌چنان به تلاش‌های جنگی مذبوحانه ادامه داد، گو این‌که هیچ خطری از جانب نیروهای امریکایی و به ویژه قوای هوایی آن‌ها متوجۀ نیروهای زیر فرمانش و خودش نیست. تا حد زیادی عقب‌نشینی نیروهای طالبان در شب پنجم جنگ یک عقب نشینی نسبتاً غیر منظم بود و تلفات وسیع نیروهای آن‌ها نیز تا حد زیادی ناشی از همین عقب‌نشینی غیر منظم بوده است.**

**تـلـفـات جـنـگ:**

**تـلـفـات طـالـبـان:**

**تلفات طالبان درین جنگ بی‌سابقه بوده است. منابع مختلف رژیم و بیرون از رژیم تعداد تلفات آن‌ها را بین 400 (چهارصد) تا 1000(یک‌هزار) نفر و حتی تا 1500 (یک‌هزار و پنج‌صد) نفر می‌دانند. به نظر ما رقم تخمینی تلفات طالبان، شامل کشته‌شدگان، زخمیان شدید، دست‌گیرشدگان و فراریان از جنگ به بالاتر از 1000 (یک‌هزار) نفر می‌رسد.**

**تنها در قسمتی از روستاهای "قره‌باغی" فرمان‌دهان لشکر طیبۀ پاکستانی 80 (هشتاد) جسد را در یک چـاه خشک**

**انداخته و سپس چاه را با خاک پر کرده اند و دلیل شان این بوده که روح این جسدها از بدن شان جدا شده و اجساد بدون روح فقط یک چیز کثیف است.**

**تخمین زده می‌شود که تعداد تلفات طالبان در مرکز فرماندهی شان– مسجد بلالِ محلۀ گدول، یکی از محلات غربی شهر غزنی- مجموعا (شامل کشته‌شدگان و دست‌گیرشدگان) تقریباً 50 (پنجاه) نفر بوده است.**

**دو تولی از نیروهای طالبان- هر تولی شامل 10 (ده) دلگی پنج‌نفره، که مجموعاً در حدود 100 (صد) نفر بوده اند، در قسمت پل بالای دریای غزنی در مسیر بزرگ‌راه کابل- قندهار، در جریان جنگ در میان نظامیان مربوط به "امنیت ملی" رژیم در شهر غزنی و نیروهای هوایی رژِیم دست نشانده گیرمی‌افتند و تقریباً تمامی افراد شان نابود می‌شود.**

**تنها 30 نفر از طالبان ولسوالی قره‌باغ غزنی در جریان جنگ شهر غزنی کشته می‌شوند و 30 نفر دیگرشـان نـیـز در تلاش ناکام بعدی برای تصرف مرکز ولسوالی مذکور از بین می‌روند (مجموعاً 60 (شصت) نفر).**

**تلفات طالبان "مرکز" – شامل کشته شدگان و زخمیان شدید ازین هم وسیع‌تر بوده است. در شهر غزنی شایع است که طالبان "مرکز" و روابط توده‌یی آن‌ها بیش‌تر از طالبان ولسوالی‌های ولایت غزنی درین جنگ کشته شده و صدمه دیده اند.**

**در دو طرف دریای غزنی واقع در مرکز شهر غزنی تعداد زیادی از لیلامی فروشان به کار و کاسبی مصروف بودند. تعداد زیادی از طالبان که در جریان یکی از روزهای جنگ در لیلامی فروشی‌ها گیر می‌افتند از وسایل لیلامی فروشی‌ها برای پنهان شدن استفاده می‌نمایند تا مورد حملات هوایی قرار نگیرند. اما محل اختفای شان افشا می‌شود و تقریباً همۀ آن‌ها یک‌جا با وسایل و مواد لیلامی فروشی‌ها می‌سوزند و از بین می‌روند.**

**تعداد کشته شده‌ها و زخمیان طالبان درین جنگ آن‌قدر وسیع و کثیرالتعداد بوده که تعداد زیادی از آن‌ها، و البته نه تعداد 500 (پنج‌صد) نفر از آن‌ها طبق ادعای بعضی از منابع رژیم، به پاکستان انتقال یافته و این وضعیت مورد اعتراض سردمدار رژیم دست‌نشانده (اشرف غنی) قرار می‌گیرد. جواب لوی درستیز اردوی پاکستان به این اعتراض نیز خیلی جالب بوده است. او این کشته شده‌ها و زخمیان را تجار و کارگران پاکستانی شاغل در افغانستان خوانده است. این جواب حداقل بخشاً ممکن است راست باشد و این افراد تحت چنین پوشش‌هایی به افغانستان آمده و سپس در جنگ شرکت کرده باشند. ولی بخش اصلی این کشته شده‌ها و زخمیان مربوط به گروپ‌های بنیادگرای پاکستانی از قبیل "طالبان پاکستانی" و "لشکرطیبه" و هم‌چنان طالبان افغانستانی مقیم پاکستان بوده است**

**در چندین مورد نیز موترهای انتقال‌دهندۀ زخمیان و کشته‌شدگان طالبان مورد هدف طیارات و هلیکوپترهای امریکایی قرار گرفته و تلفات بیش‌تری به‌بار آورده است.**

**تعداد نامعلومی از افراد به بهانۀ انتقال زخمیان و کشته شدگان به مناطق پای‌گاهی طالبان در واقع از جنگ فرار کرده اند. برعلاوه در مناطق دورتر از شهر غزنی از قبیل "قره‌باغی" و غیره تعدادی از طالبان افغانستانی و غیر افغانستانی بسیج شده از پاکستان بعد از آغاز بم‌باران‌های هوایی طیارات و هلیکوپترهای امـریکایـی و نابودی مرکز فرمان‌دهی طالبان در داخل شهر غزنی و هرج و مرج ناشی از آن، شب پنجم جنگ (شب دوشنبه/ سه شنبه) سلاح‌ها و تجهیزات شان را رها کرده و به پاکستان فرار کرده اند. تعداد دقیق و حتی تعداد تخمینی این افراد فـراری نامعلوم است.**

**تلفات نیروهای طالبان از لحاظ تسلیم شدگان یا دست‌گیر شدگان در واقع چندان زیاد نبوده اند. این امکان وجود دارد که نظامیان پوشالی، به خصوص نظامیان مربوط به "امنیت ملی" رژیم در ساحۀ "پل کابل" و اطراف آن و نیروهای کوماندو حداقل در بام و داخل ساختمان قوماندانی امنیه دست‌گیر نگرفته باشند.**

**به هر حال، همان طوری که قبلاً نیز گفتیم تعـداد تلـفـات طـالـبـان دریـن جـنـگ در مـجـمـوع بـه بآیآش‌تـر از 1000**

**(یک‌هزار) نفر می‌رسد.**

**این‌که چه فی‌صدی ای از تلفات نیروهای زیر فرمان‌دهی طالبان در جنگ شهر غزنی مربوط به نیروهای طالبان افغانستانی بوده است و چه فی‌صدی از آن تلفات به نیروهای "کمکی" پاکستانی و غیر پاکستانی آن‌ها تعلق داشته است، به طور دقیق معلوم شده نمی‌تواند. اما یک چیز مسلم است: تعداد تلفات نیروهای اخیرالذکر 500 (پنج‌صد) نفر نبوده است. کل نیروهای غیر افغانستانی شامل در جنگ به نفع طالبان به دو جناح "مبارز" و "ابوعمر" تعلق داشته اند که مجموعاً 600 (شش‌صد) نفر بوده اند. اگر حتی پنجاه فی‌صد مجموع افراد این دو جناح (300 (سه‌صد) نفر) را غیر افغانستانی‌ها به حساب آوریم و نصف آن‌ها را از جملۀ تلف شدگان بشماریم، مجموع تلفات آن‌ها 150(یک‌صدوپنجاه) نفر می‌شود، یعنی یک هفتم مجموع تلفات جنگ در طرف طالبان و نه 500 (پنج‌صد) نفر و نصف مجموع تلفات آن‌ها. بنابرین شرکت نیروهای خارجی متحد طالبان در جنگ شهر غـزنی آن قـدر نـبـوده است که مقامات رژیم پوشالی ادعا دارند.**

**اما بیان این موضوع به هیچ وجه بدین مفهوم نیست که حضور نیروهای ارتجاعی خارجی "متحد" طالبان در جنگ افغانستان توجیه گردد. گرچه این نیروها، نیروهای دولتی یونیفورم پوش خارجی نیستند، اما التفات ضمنی و نظر لطف‌آمیز سردمداران اردو و استخبارات پاکستان یا حداقل اغماض و انعطاف‌پذیری آن‌ها را در موضوع داخل شدن به میدان‌های جنگ افغانستان با خود دارند و بر آن مبنا می‌توانند از راه پاکستان در میدان‌های جنگ افغانستان داخل گردند.**

**به هر حال این نیروها خارجی هستند و مزید بر آن ارتجاعی هستند. ارتجاعیت این نیروها در هـر حـال رنـگ‌وبـوی رجعت‌گرایی طالبانی را غلیظ‌‌ ‌تر می‌سازد و مهم‌تر از آن خارجی بودن شان در جو روحیات ضد متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست خارجی و ضد رژیم دست‌نشانده، مستقل بودن و ملی بودن جنگ مقاومت جاری طالبانی را، نه تنها در واقعیت بلکه در روحیات توده‌های مخالف متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست نیز تا این حد یا آن حد و در موارد معینی به نحو شدیدی خدشه‌دار می‌سازد. برین مبناست که حتی ناسیونالیزم دروغین رژیم دست‌نشانده تا حد معینی زمینه می‌یابد که آب‌ورنگی بر چهرۀ دروغین ضد خارجی و به خصوص ضد پاکستانی خود بپاشد.**

**این خارجی‌ها در ذهنیت توده‌های مناطق خارج از کنترل اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی، به خصوص در ذهنیت زنان این مناطق، تا حد زیادی مورد نفرت قرار دارند و در سطح وسیعی حداقل "مهمانان" قابل "استقبال" تلقی نمی‌گردند و "مهمان‌نوازی" سنتی مردمان افغانستان شامل حال شان نمی‌گردد. این نیروها را در حقیقت باید داعشیان بالقوه به حساب آورد.**

**خواست خروج قوای خارجی از افغانستان خواست برحقی است که باید شامل حال انواع گوناگون قوای خارجی گردد؛ در قدم اول شامل متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و غیر امریکایی و اشغال‌گران مرتجع داعشی و سپس شامل مرتجعین داعشی باالقوۀ موجود در صفوف جنگی طالبان.**

**تـلـفـات نـیـروهـای رژیـم پـوشـالـی:**

**منابع مختلف رژیم دست‌نشانده تلفات نیروهای‌شان، اعم از پولیس و اردوی پوشالی، را از 110 (یک‌صدوده) نفر تا 300 نفر می‌دانند. اما حقیقت این است که تلفات آن‌ها- شامل کشـته شـدگان، زخـمـیـان، فـراریـان و افـراد تسلیم شده و دست‌گیر شده خیلی بیش‌تر ازین تعداد بوده است.**

**در اثر جنگ پنج روزۀ شهر غزنی تشکیلات پولیس در این ولایت تقریباً به‌طور کلی ازهم پاشید. چند روز قبل از جنگ، قوماندان امنیۀ رژیم پوشالی در ولایت غزنی، که یکی از افراد جنرال رازق قوماندان امنیۀ رژیم در ولایت قندهار است، گفته بود که در تشکیلاتِ تقریباً 1800 (یک‌هزار و هشت‌صد) نفری پولیس ولایت غزنی در حدود 1200 (یک هزار و دوصد) نفر غیر حاضر است. البته یقینی است که رقم اصلی غیرحاضران نمی‌تواند تا این حد باشد. بخشی از این افراد "غیر حاضر" (حداقل 600 (شش‌صد) نفر آن‌ها) را در واقع باید پولیس خیالی به حساب آورد که فقط معاش، مواد ارتزاقی و سایر مصارف شان توسط فرمان‌دهان پولیس و مأمورین عالی‌رتبۀ وزارت داخلۀ رژیم حیف‌ومیل می‌گردد. به همین جهت قوماندان امنیۀ جدید رژیم پوشالی در ولایت غزنی در حدود 300 (سه‌صد) نفر از جنگ‌جویان قندهاری را خود با آورده است تا گویا کم‌بود افراد پولیس در ولایت غزنی تا حدودی رفع گردد.**

**در واقع بخش مهمی از چوروچپاول بازار شهر غزنی در سرک بزازی توسط همین افراد صورت گرفته است، زیرا قوماندانی امنیۀ ولایت غزنی تقریباً در وسط بازار بزازی قرار دارد و اگر افراد این قوماندانی می‌خواستند حتی یک خس هم درین بازار بی‌جا شده نمی‌توانست.**

**در جریان جنگ فقط تعداد معینی از پوسته‌های پولیس در شهر و حومۀ آن به تصرف نیروهای طالبان در آمد. مثـلاً پوستۀ سرِپل حیدر آباد، پوستۀ پهلوی مکتب حیدر آباد و پوستۀ حوزۀ دوم امنیتی در نزدیکی ادۀ موترهای شهرک مهاجرین. اما بعد از داخل شدن نیروهای طالبان به شهر غزنی، تمامی پوسته‌های پولیس واقع در تپه‌های شهرک مهاجرین که تعداد آن‌ها به شش پوسته می‌رسید، پوستۀ مربوط به محلۀ "توحیدآباد" در حومۀ جنوبی شهر غزنی، پوسته‌های قلعۀ شهاده، کشک، خاک غریبان، بکاول، پوستۀ حوزۀ امنیتی نوآباد در حومۀ شمال غربی شهر غزنی، پوستۀ پایین تر از "گدول"، پوستۀ واقع در ساختمان قدیمی جاندارمه (ژاندارمه) و چندین پوسته در منطقۀ دورتر از شهر غزنی یعنی درۀ قیاق (قیاغ) خود به خود فروپاشیدند و عساکر موجود در آن‌ها متواری شدند و در اکثریت قریب به اتفاق موارد پی کارشان رفتند.**

**مثلاً افراد پوسته‌های درۀ قیاق (قیاغ) پوسته‌های‌شان را ترک کرده و به مناطق سراب، ناهور و جـاغـوری متـواری گردیدند. افراد حوزۀ امنیتی نوآباد تعداد زیادی از سلاح‌های سبک شان را در پوسته رها کرده و فقط زره پوش‌های شان را بیرون بردند، افراد پوسته‌های شهرک مهاجرین از پوسته‌های شان بیرون شده و یونیفورم‌های شان را در خانه‌های اهالی ناحیه با لباس‌های معمولی وطنی تعویض نموده و هر یکی به صورت پراگنده پی کارشان رفتند. افراد پوستۀ "توحید آباد" نیز همگی متواری شده اند. مجموع این افراد متواری شده به تنهایی بیش‌تر از 200 (دوصد) نفر می‌شود.**

**در جریان جنگ در حدود 100 (نفر) از نیروهای پولیس رژیم به طالبان تسلیم شدند و چند روز پس از جنگ شهر غزنی، این افراد توسط طالبان رها گردیدند. چون طالبان ازین افراد تعهد گرفتند که دیگر نباید به نیروهای نظامی رژیم ملحق نشوند، آن‌ها پس از رها شدن از زندان طالبان نزد مقامات پولیس رژیم مراجعه نکرده و همگی به طرف خانه‌های شان رفته اند.**

**می‌توان به صورت تخمینی گفت که تقریباً 100 (صد) نفر از افراد پولیس و اردوی رژیم در جریان جنگ داخل شهر غزنی زخمی شده اند.**

**بنابرین مجموع تلفات نیروهای پولیس و اردوی رژیم پوشالی قرار ذیل بوده است:**

**کشته شدگان – 300 (سه‌صد) نفر**

**زخمیان - 100 (صد) نفر**

**فراریان – 200 (دوصد) نفر**

**تسلیم شدگان - 100 (صد) نفر**

**ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ**

**مجموعه – 700 (هفت‌صد) نفر**

**تـلـفـات نـیـروهـای اشـغـالـگـر امـریـکایـی در جـنـگ:**

**هیچ‌گونه تلفاتی از نیروهای امریکایی شرکت کننده در جنگ هوایی گزارش نشده است. خود امریکایی ها نیز درینمورد هیچ چیزی نگفته اند.**

**تـلـفـات اهـالـی مـلـکی شـهـر غـزنـی و حـومـه‌هـای شـهـر:**

**منابع مختلف، مجموع تلفات اهالی ملکی شهر غزنی و حومه‌های اطراف شهر در جریان جنگ پنج شبانه روزه را در حدود 100 (یک‌صد) نفر کشته و 200 (دوصد) نفر زخمی و چند نفر دست‌گیر شده در ناحیۀ پشتون آباد، یعنی مجموعاً 300 (سه‌صد) و چند نفر تخمین زده اند که در مقایسه با تلفات سنگین نیروهای نظامی دو طرف جنگ (بیش‌تر از 1600 (یک‌هزاروشش‌صد) نفر) نسبتاً اندک است. گرچه بیش‌تر تلفات وارده بر افراد ملکی درین جنگ، توسط قوای مربوط به رژیم و اشغال‌گران امپریالیست، به ویژه نیروهای هوایی اشغال‌گران امریکایی بر آن‌ها تحمیل گردیده است؛ ولی اگر حملۀ خود سرانه و بدون نقشۀ افراد طالبان بالای ناحیۀ پشتون آباد در حومۀ جنوب شرقی شهر غزنی پیش نمی‌آمد، تلفات اهالی ملکی شهر غزنی و حومـه‌هـای اطراف شهر ازین هم کم‌تر می‌گردید.**

**حرکت بسیار زشتی را که نیروهای نظامی مربوط به جناح‌های "ابوعمر"، "مبارز" و "خنجر" طالبان، در ناحیۀ "پشتون آباد"، که در حومۀ جنوب شرقی شهر غزنی و متصل به ناحیۀ "توحید آباد" موقعیت دارد، در شب چهارم جنگ و نیمۀ اول روز چهارم جنگ انجام دادند، باید به معنای واقعی کلمه یک جنایت آشکار جنگی به حساب آورد. درین ناحیه تعداد زیادی از متعلقین و متعلقات خانوادگی افراد دولتی، از قبیل ولسوال‌ها، قوماندان‌های امنیۀ ولسوالی‌ها، فرماندهان حربکی، منصب‌داران پولیس و سایرین، از ولسوالی‌های "اندر"، "گیرو"، "مقر"، "گیلان"، "قره‌باغ"، "واغظ" و سایر ولسوالی‌های پشتون نشین ولایت غزنی زندگی می‌کنند.**

**حمله بالای خانه‌های مسکونی این ناحیه اصلاً در نقشۀ جنگی طالبان شامل نبوده است. معهذا فرمان‌دهان پایین و افراد صفوف طالبان روی انگیزه‌های دشمنی‌های شخصی چنین حمله ای را انجام داده و بدون تفکیک مردان، زنان و اطفال ساکن درین خانه‌ها را مورد هدف قرار دادند، تعدادی را از بین بردند و تعدادی را دست‌گیر کردند. طبعاً مردان ملکی ساکن درین خانه‌ها نیز ناگزیر شدند طبق رسم و عنعنۀ مردمان افغانستان در دفاع از خانواده‌های‌شان و خانه‌های‌شان حداقل تفنگ‌هایی بردارند و علیه حمله‌آوران بجنگند. در یک مورد مشخص وقتی خانه ای مورد حملۀ راکت‌های 82 طالبان قرار می‌گیرد و دادوفغان زنان و اطفال خانه بلند می‌شود، مردان خانواده که فقط یکی دو تفنگ کلاشنکف داشته اند خود را می‌بازند و تسلیم می‌شوند. گفته می‌شود که این موضوع بعد از جنگ جنجال بزرگی در خود ولسوالی مربوطه به وجود آورده است. اهالی ساکن درین محله، بعد از ختم جنگ در داخل شهر، گروه‌های نظامی دفاع از خود تشکیل داده و چندین ساختمان بلند منزل در محله را پوستۀ نظامی ساخته و دسته‌های مسلح شان را سازمان‌دهی و تجهیز کرده اند.**

**در واقع این حمله تداوم جنایات جنگی ای است که هر دو طرف جنگ، چه نیروهای رژیم پوشالی، اعم از پولیس و حربکی، و چه طالبان، در مربوطات ولسوالی "اندر" غزنی انجام می‌دهند. درانجا هر دو طرف به طور روزمره، و همین که دست‌شان برسد، زنان و دختران هم‌دیگر را مورد تجاوز قرار می‌دهند و به این ترتیب نه "اسلامیت" می‌شناسند، نه "افغانیت" و نه "پشتونولی". رسوایی‌های آن‌ها به حدی بالاگرفته است که طالبان سایر مناطق ولایت غزنی کل قبیلۀ "اندر" را ملامت می‌کنند و آن‌ها را مردمان بدی می‌دانند.**

**اگر در رأس رهبری طالبان کماکان کسی مثل اخترمحمد منصور قرار می‌داشت، شاید پرداختن به این مـوضوع زایـد و بی‌مورد به نظر می‌رسید. ولی مولوی هیبةالله یک "عالم‌دین"، "شیخ‌الحدیث" و "مفتی‌شرع" است. یقیناً در برخورد با این "شخصیت"، صحبت از رعایت نورم‌های پذیرفته شدۀ دموکراتیک یا رعایت حقوق پذیرفته شدۀ بشری در جهان، منطقی به نظر نمی‌رسد. اما یک "عالم‌دین"، "شیخ‌الحدیث" و "مفتی‌شرع" که گویا قرار است روزی در موقعیت اولوالامر شرعی و رسمی افغانستان بر مسند قدرت "امارت اسلامی افغانستان" تکیه زند و "امیرالمؤمنین" گردد، مگر وظیفه‌ای غیر از تطبیق "شریعت" بر عهده دارد؟ آیا گناه یک شخص عاقل و بالغ که دست به وطن‌فروشی و خیانت ملی زده، به جنایت‌کاران اشغال‌گر و جانیان رژیم دشت‌نشانده پیوسته و طبق معیارهای طالبانی به "کفار محارب" تسلیم شده و علیه "امارت اسلامی افغانستان" اسلحه برداشته است، به گردن پدر پیر ناتوان یا زن و دختر بی‌اختیار و بی صلاحیتش نوشته می‌شود که آن‌ها به حساب جنایات این خاین ملی وطن‌فروش قربانی شوند، مورد تجاوز قرار بگیرند یا کشته و زخمی شوند؟ چرا جناب مولوی هیبةالله آخوند جنایت‌کاران مربوط به طالبان در ولسوالی اندر و ناحیۀ پشتون آباد شهر غزنی را به محاکمه نمی‌کشاند و مجازات نمی‌کند تا همه بدانند که طالبان، به ویژه شخص ایشان، نه تنها در قضاوت‌های مربوط به دعاوی غیر طالبان "قاطعیت" به خرچ می‌دهند، بلکه در تطبیق "شریعت" بالای افراد خود نیز بی‌هیچ ملاحظه و مسامحه‌ای اقدام می‌نمایند.**

**خسارات مالی وارده بر شهر غزنی و بازار آن:**

**طبق احصائیه‌های رسمی منابع رژیم دست‌نشانده، مجموعاً در حدود 170 دکان و مارکیت طعمۀ حریق گردیده و یا مورد چور و چپاول قرار گرفته است که خسارات مالی مجموع آن‌ها تقریباً 500 (پنج‌صد) ملیون افغانی برآورد گردیده است. البته یک تعداد از دکان‌ها و مارکیت‌های شهر در اثر اصابت راکت‌های 82 یا آرپی جی هفت طالبان طعمۀ حریق گردیده است، ولی نیروهای طالبان در چور و چپاول دکان‌ها و مارکیت‌های شهر دست نداشته اند. در چور و چپاول دکان‌ها و مارکیت‌های شهر اکثراً پولیس‌های قندهاری مربوط به قوماندان امنیۀ فعلی غزنی و تا حدی اوباش شهر دست داشته اند. در واقع همین ها بوده اند که بعد از غارت دکان‌ها و مارکیت‌ها آن‌ها را آتش زده اند تا علایم چور و چپاول شان از میان برود.**

**طالبان بعضی ار تأسیسات دولتی، از قبیل ساختمان کمسیون انتخابات رژیم، تعمیر یک شرکت ساختمانی قراردادی با قوامندانی امنیۀ ولایت، یک شرکت قراردادی مواد غذایی با نیروهای نظامی رژیم و تعدادی از پوسته‌های نظامی پولیس رژیم و آنتن های شرکت های مخابراتی در شهر را عمداً آتش زده اند. هم‌چنان نیروهای طالبان بعد از آتش زدن ساختمان کمسیون انتخابات رژیم متوجه می‌شوند که ساختمان شرکت قرار دادی مواد غذایی با نیروهای نظامی رژیم که در مجاورت ساختمان کمسیون قرار دارد نیز ممکن است آتش بگیرد، با بلندگو از اهالی محل تقاضا می‌کنند که چون ممکن است مواد غذایی موجود در ذخایر این شرکت طعمۀ حریق گردد، بهتر است اهالی محل هرچه زودتر بشتابند و ساختمان را از مواد غذایی خالی کنند. در نتیجه اهالی محل هجوم می‌آورند و تقریباً تمامی مواد غذایی موجود در آن‌جا با خود می‌برند. هم‌چنان نیروهای طالبان ساختمانی را که دفتر "علی اکبر قاسمی" در شهر غزنی در آن موقعیت داشته است نیز کم و بیش آتش می‌زنند.**

**برعلاوه تمامی داروندار لیلامی‌فروشان شهر غزنی در دو طرف دریای غزنی در مرکز شهر مورد بم‌باران و راکت‌زنی‌های طیارات و هلیکوپترهای امریکایی و رژیم قرار می‌گیرند و طعمۀ حریق می‌شوند. مجموع خسارات مالی این قشر نسبتاً فقیر حتی توسط مقامات رژیم پوشالی بهصورت تخمینی نیز مورد محاسبه قرار نگرفته است.**

**علل تلفات وسیع طالبان در جنگ:**

**این تلفات وسیع عوامل مختلفی دارد و مهم‌ترین آن‌ها عبارت اند از:**

**1 -- معامله‌گری با اشغال‌گران امپریالیست و خوش‌خیالی نسبت به عزایم آن‌ها.**

**2 -- دید غلط نسبت به مراحل مختلف جنگ مقاومت.**

**3 – دید غلط و نادرست در مورد ضرورت سرتاسری شدن جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم.**

**4 – بی‌برنامگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در مناطق تحت تصرف.**

**اول:-**

**طوری که می‌دانیم از مدتی به این‌طرف نمایندگان طالبان در کابل و قطر با نمایندگان دولت امپریالیـسـتـی اشـغـال‌گـر امریکا مذاکرات مقدماتی ای داشته اند. این مذاکرات سری پیش برده می‌شد و شواهد نشان می‌دهد که حتی سران رژیم دست‌نشانده نیز به نحو دقیق در جریان این مذاکرات قرار نداشته اند. در جریان این مذاکرات مقدماتی افواهات زیادی در میان مردم پخش گردید: از قبیل این که امریکایی‌ها پیش‌نهاد کنترل 7 ولایت توسط طالبان را پیش‌نهاد کرده اند و طالبان خواهان کنترل 13 ولایت از جانب خودشان بوده اند. اما طالبان این افواهات را تکذیب کرده، مذاکرات مستقیم رسمی با رژیم دست‌نشانده را، به دلیل «نامشروع بودن و بی‌صلاحیت بودن رژیم»، رد نموده و خواهان مذاکرات رسمی مستقیم با دولت امریکا گردیدند، بدون این که جریان مذاکرات مقدماتی مستقیم با امریکایی‌ها را به اطلاع عموم مردم برسانند.**

**چه کسی به رهبری و نمایندگان طالبان حق داده است که وارد این گونه ساخت و پاخت‌های سری با امپریالیست‌های متجاوز و اشغال‌گر گردند. آیا طالبان هنوز هم مثل دوران امارت اسلامی حاکم بر کابل، توده‌های مردم را «العوام کل انعام» می‌دانند و مداخله در سیاست و سرنوشت سیاسی جامعه را صرفاً از آنِ «شورای اهل حل و عقد» یا به طور خلاصه صرفاً از آن ملاها، و آن‌هم ملاهای مربوط به خودشان، می پندارند؟**

**تا جایی که به «نامشروع بودن» مربوط است، ریشۀ اساسی «نامشروع بودن" رژیم پوشالی در افغانستان، «نامشروع بودن» حضور نیروهای امریکایی و متحدین شان در افغانستان، یعنی متجاوز بودن و اشغال‌گر بودن شان در کشور است. به عبارت دیگر یک رژیم دست‌نشانده در یک کشور تـحـت تـجـاوز و اشـغـال امـپـریـالـیـسـتـی، علیرغم هر نوع صحنه‌سازی‌ها و صحنه‌آرایی‌های نمایشی، فقط می‌تواند یک رژیم "نامشروع" باشد و بس.**

**تلخ‌کلامی‌های دو جانبۀ امریکایی‌ها و طالبان بعد از جنگ شهر غزنی نشان می‌دهد که نمایندگان دولت امریکا در چند دور مذاکرات مقدماتی دوجانبه در کابل و قطر ظاهراً مدام روی این موضع‌شان انگشت ‌گذاشته بودند که: «جنگ راه حل بحران افغانستان نیست و این بحران را فقط می‌توان از طریق پیش‌برد مذاکرات برای صلح از میان برد، به جنگ پایان داد و صلح و امنیت را در افغانستان برقرار نمود.» (نقل به معنا)**

**نمایندگان طالبان و هم‌چنان رهبران طالبان پس از اصرار پیهم امریکایی‌ها در مذاکرات مقدماتی کابل و قطر روی این مسئله که گویا «جنگ راه حل بحران افغانستان نیست» به این خوش‌خیالی می‌افتند که نیروهای اشغال‌گر امریکایی در افغانستان، به ویژه نیروهای هوایی آن‌ها، دیگر در جنگ‌های افغانستان فعالانه مداخله نخواهند کرد و لذا خطر حملات وسیع هوایی طیارات و هلیکوپترهای امریکایی در نقشۀ جنگی‌شان برای "فتح" شهر غزنی را کلاً در نظر نگرفته بودند. اما موقعی که در جریان جنگ شهر غزنی با حملات وسیع نیروهای هوایی امریکایی مواجه شدند و به سختی ضربه خوردند، اکنون امریکایی ها را می‌کوبند که آن‌ها خود راه جنگ را برگزیده اند و با عواقب آن مواجه خواهند شد. گو این که آن‌ها انتظار داشته اند که امریکایی‌ها در جنگ شهر غزنی "بی‌طرف" بمانند و در این جنگ به نفع رژیم دست‌نشاندۀ شان "مداخله" نکنند تا گویا آن‌ها بتوانند از یک موقف نظامی برتر با رژیم پوشالی در مذاکرات بعدی برای صلح مواجه شوند و آن مذاکرات به نحوی به مذاکرات برای تسلیمی "حکومت وحدت ملی" غنی- عبدالله به امارت اسلامی طالبان مبدل گردد. عفو عمومی اعلام شده از سوی "امارت اسلامی طالبان" برای تمامی منسوبین نظامی رژیم پوشالی، حداقل منسوبین نظامی رژیم پوشالی در ولایت غزنی، یکی از پهلوهای چنین دیدی در نزد طالبان را نشان می‌دهد.**

**برعلاوه در هیچ‌یک از حملاتِ سابق نیروهای طالبان بالای مراکز سایر ولایات کشور، قرائت پیام خاص رهبر طالبان برای اهالی آن ولایات و برای اهالی تمام کشور، جزء آخری برنامۀ طالبان نبوده است. قرائت پیام خاص رهبر طالبان به عنوان اخرین جزء برنامۀ طالبان در ولایت غزنی مفهوم خاصی دارد. متأسفانه ما در مورد متن این پیام هیچ گونه معلوماتی در اختیار نداریم. اما در هر حال پیام مذکور یک پیام خاص بوده است و قویاً امکان دارد که توسط این پیام آغاز تعرض استراتژیک طالبان برای "فتح" کل افغانستان و مشخصاً "فتح" کابل اعلام می‌گردید.**

**اخطار یکی از فرمان‌دهان جنگ در شهر غزنی به یکی از افراد تحت فرمانش در جریان جنگ درین‌مورد می‌تواند نشان‌دهندۀ آغاز تعرض استراتژیک طالبان برای "فتح" کل افغانستان و مشخصاً "فتح" کابل باشد:**

**«از دست بی‌انضباطی‌های شما تا حال تعداد زیادی از مجاهدین شهید شده اند. اگر حکومت مجاهدین به وجود بیاید، یقین کنید که افراد بی‌انضباطی مثل شما محاکمۀ نظامی خواهند شد.»**

**دوم:-**

**سرنوشت کنونی جنگ شهر غزنی سرنوشت حملۀ عمومی نیروهای تنظیم‌های جهادی پشاور نشین در زمان حکومت نجیب مزدور را به خاطر می‌آورد. آن حمله را در واقع جنرال‌های پاکستانی "هم‌کار" تنظیم‌های جهادی مذکور برنامه ریزی کرده بودند. جنرالان مذکور سعی کردند که نیروهای "شورای نظار" تحت رهبری احمدشاه مسعود را نیز در این حمله یا حداقل در هم‌کاری با این حمله دخیل سازند. اما مسعود نقشۀ حمله بر شهر جلال آباد را رد نمود و در جنگ مذکور سهم نگرفت. دلیل اصلی اش هم این بود که بعد از خارج شدن قوای "شوروی" از افغانستان جنگ مجاهدین با نیروهای رژیم مزدور نجیب در مرحلۀ تعادل استراتژیک قرار گرفته است و هنوز مرحلۀ تعرض استراتژیک در جنگ فرا نرسیده است و به همین جهت حمله بالای شهر جلال آباد شکست می‌خورد و مجاهدین افغانستان تلفات سنگینی خواهند داد. وی حتی از بستن راه سالنگ بالای کاروان‌های تدارکی رژیم نجیب در کمک به حملۀ نیروهای تنظیم‌های جهادی پشاور نشین بالای شهر جلال‌آباد امتناع کرد و مدعی گردید که فقط می‌تواند مؤقتاً این راه را مسدود نماید، و آن‌هم با تحمل تلفات زیاد، ولی فعلاً قادر به بستن کامل این راه نیست.**

**جنرالان پاکستانی جنگ جلال‌آباد را آغاز جنگ فتح کابل به حساب می‌آوردند. ولی همان طوری که مسعود پیش‌بینی کرده بود آن جنگ به سختی شکست خورد و نیروهای تنظیم‌های جهادی با تحمل تلفات چند هزار نفری از میدان‌های جنگ جلال‌آباد پا پس کشیدند.**

**در رابطه با وضعیت کنونی جنگ در افغانستان می‌توان گفت که جنگ طالبان علیه نیروهای رژیم پوشالی فقط در مراحل نهایی دفاع استراتژیک قرار گرفته است و هنوز به تمام معنی به مرحلۀ تعادل استراتژیک با نیروهای رژیم پوشالی، مثل دوران حکومت نجیب، بعد از خروج قوای "شوروی" از افغانستان، قرار نگرفته است. دلیل آن هم این است که با وجود تقلیل نسبتاً قابل توجۀ نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی در افغانستان، این نیروها هنوز هم در کشور حضور دارند و به نفع رژیم پوشالی در جنگ سهم می‌گیرند و تا زمانی که این نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی در هر سطحی در افغنستان حضور داشته باشند، برقراری تعادل استراتژیک مکمل میان جنگ مقاومت و جنبش مقاومت، در مجموع، و جنگ امپریالیستی و وطن‌فروشانۀ ارتجاعی رژیم پوشالی ممکن و میسر نیست و خصلت نامساویانۀ این جنگ، علیرغم ایجاد تغییراتی در آن، در اساس تغییر نخواهد کرد.**

**به طور مشخص نیروهای طالبان در جنگ‌های امسال به مرحلۀ تصرف مناطق روستایی بیش‌تر و در بعضی مناطق به مرحلۀ تصرف نسبتاً با ثبات مراکز ولسوالی‌ها داخل گردیده اند. اما هنوز از مرحلۀ تصرف نسبتاً با ثبات شهرها یا مراکز ولایات فاصله دارند. تجارب تمامی جنگ‌های امساله و دو سال قبل طالبان برای تصرف مراکز ولایات معین به خوبی و روشنی نشان داده است که ثمرۀ این جنگ‌ها فقط هیاهو و تبلیغات زودگذر سیاسی به نفع طالبان بوده و در عوض از یک‌جانب هر بار تلفات سنگینی بر نیروهای آن‌ها وارد آمده و از جانب دیگر تصرف مراکز و یا بخش‌هایی از آن‌ها صرفاً چند روزی دوام کرده است. عملیات انتحاری (استشهادی) بر شهرها، به ویژه شهر کابل، نیز دارای چنین خصلتی است، کما این‌که مجموع این عملیات‌ها بی‌ثباتی و تزلزل رژیم را بیش‌تر می‌سازد. اما از جانب دیگر فقط به عنوان یک‌سلسله فشارهای نظامی برای گرفتن امتیازات در معامله‌گری‌های مربوط به پروسۀ "مذاکرات برای صلح"، در ایامی که راه اندازی این پروسه بر سر زبان‌ها می‌افتد، عمل می‌کند. بنابرین معمولاً تناسب منطقی میان قیمت‌های قابل پرداخت و امتیازات قابل حصول فرضی در معامله‌گری‌ها رعایت نمی‌گردد و اکثراً قیمت‌های پرداخته شده (تلفات، صدمات و خسارات) بیش‌تر و امتیازات قابل حصول فرضی یا واقعی کم‌تر است. جنگ پنج شبانه روزه در شهر غزنی یکی از نمونه‌های برجستۀ پرداخت قیمت زیادتر در مقابل امتیازات کم‌تر محسوب می‌گردد.**

**"متحدین" خارجی کنونی طالبان نیز مانند متحدین خارجی تنظیم‌های جهادی**

**افغانسـتان در زمـان حـکـومـت نـجـیـب مزدور، که در راه اندازی جنگ جلال آباد به قیمت تلفات چند هزار نفری تنظیم‌های جهادی افغانستان، اهداف و عزایم خاص خودشان را داشتند، در راه اندازی جنگ شهر غزنی اهداف و عزایم خاص خودشان را تعقیب می‌نمودند. بنابرین رهبری طالبان قبل از همه مکلفیت دارند که الزامات مرحلۀ کنونی جنگ علیه قوت‌های اشغال‌گر و رژیم دست‌نشانده را در نظر بگیرند و نه نیازمندی‌های تبلیغاتی و احیاناً سیاسی "متحدین" خارجی شان را و از طرف دیگر در قدم اول به منافع استراتژیک و دراز مدت جنگ مقاومت بیندیشند و بر اساس آن عمل کنند و نه منافع تبلیغاتی زودگـذر یـا امتیازات تاکتیکی اندک واقعی یا حتی خیالی.**

**سوم:-**

**جنگ مقاومت ضد متجاوزین و اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی خارجی شان و رژیم دست‌نشاندۀ شان باید یک جنگ مقاومت سرتاسری مردمان تمامی ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی ساکن در افغانستان، تمامی طبقات و اقشار اجتماعی مردمان افغانستان و نیروهای سیاسی متعلق به مفکوره‌ها و بینش‌های ایدیولوژیک- سیاسی مختلف، به استثنای مشت قلیلی از خاینین ملی- عناصر فیودالِ- بورژواکمپرادور مرتجمع و وطن‌فروش باشد. راه اندازی و پیش‌برد این جنگ وسیع و همه جانبه صرفاً وظیفه و مسئولیت انحصاری یک ملیت خاص، یکی دو طبقۀ اجتماعی خاص و یا یکی دو قشر اجتماعی خاص- مثلاً ملاها و طلاب مدارس دینی- و یا عاملین و حاملین یک مفکوره و بینش ایدیولوژیک- سیاسی خاص، مثلاً عاملین و حاملین قرائت طالبانی اسلام (طرف‌داران امارت اسلامی)، که اتفاقاً پایه و ریشۀ محکم و متین و سابقۀ تاریخی با ثباتی در نصوص اساسی اسلامی نیز ندارد، نیست؛ بلکه وظیفۀ ملی و وطنی تمامی ملیت‌ها و مردمان افغانستان و تمامی مردان و زنان این کشور است.**

**بینش طالبانی در مورد جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی، تحت عنوان حفظ "خالصیت اسلامی"، در واقع یک بینش انحصارطلبانه است و نقش محدود کنندۀ شدیدی در مورد این جنگ بازی می‌نماید و حداقل تا حد معینی، اگر نگوییم تا حد زیادی، به وسعت پایه‌های اجتماعی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست مدد می‌رساند. این بینش منفی انحصارطلبانۀ طالبان نه تنها تمامی نیروهای سیاسی مختلف غیر طالبانی در جامعۀ افغانستان را نادیده می‌گیرد، بلکه دید به شدت مضر و بلکه خطرناک آن در عدم بسیج آگاهانۀ توده‌های مردم در مقاومت همه جانبه علیه اشغال‌گران و رژیم، در واقع به نفع اشغال‌‌گران و رژیم تمام می‌شود.**

**طالبان به بسیج و سازمان‌دهی آگاهانۀ توده‌های مردم در جنگ مقاومت، و همین گونه در تمامی امور اجتماعی، اهمیتی قایل نیستند. آن‌ها در واقع عملاً و نظراً از توده‌های مردم می‌خواهند که با رضایت یا با اجبار فقط "رعیت" باشند، عشر بدهند، نظامیان طالب را در خانه‌های‌شان جا و غذا بدهند. در مقابل، نظامیان مذکور حق خواهند داشت که خانه‌های آن‌ها را سنگر جنگ بسازند و خانواده‌های آن‌ها را با خطر قتل‌عام توسط قوای اشغال‌گر و قوای پوشالی رژیم دست‌نشانده مواجه سازند، بدون این‌که به آمادگی مبارزاتی و شرکت آگاهانۀ شان در جنگ مقاومت اهمیتی قایل باشند. در نظر آنان "عوام‌الناس" که در نمازهای جماعت باید ساکت و سامت پشت "امام" شان بایستند و به دنبال او به رکوع و سجود بروند و در نمازهای جهر و غیرجهر بی‌صدا "نماز" بگذارند و دم برنیاورند، در تمامی مسایل اجتماعی و شخصی دیگر نیز باید همین گونه باشند و فقط از "امام" شان اطاعت کنند.**

**وقتی نیروهای طالبان به قصد تصرف شهر غزنی دست به جنگ زدند، توده‌های مردم در شهر غزنی و حومه‌های آن؛ که باید نیروهای آن‌ها را در منازل، مارکیت‌ها، دکان‌ها و مساجدشان جا و پناه می‌دادند و مخفی می‌کردند، در دسترخوان خود شریک می‌ساختند و غذا و آب شان را فراهم می‌کردند و در تمامی خطرات و اضطراب‌های جنگی آنان شریک می‌شدند، آن‌چنان غافل‌گیر شدند که تعداد قابل توجهی از آنان در روز دوم جنگ نه خود نانی برای خوردن داشتند و نه توانستند برای جنگ‌جویان طالبان دسترخوانی پهن کنند، چرا که تمامی بازارها و تمامی نانوایی‌های شهر از همان آغاز درگیری‌ها مسدود شده بودند. مسئولیت ناتوانی در پذیرایی از این مهمانان "خوانده‌شده" یا "ناخوانده" بر عهدۀ کسانی است که از لحاظ فراهم آوری خدمات لوجیستیکی برای نیروهای شان تا حد زیادی متکی به کمک‌ توده‌های مردم هستند، ولی به شرکت آگاهانۀ توده‌ها در کمک رسانی به جنگ مقاومت اهمیتی قایل نیستند.**

**البته درین شکی وجود ندارد که هواداران مطمئن بخش طالبان "مرکز" غزنی احتمالاً برای پذیرایی از نیروهای طالبان حداقل تا حد معینی آمادگی داشته اند. اما این‌ها شاید به زحمت فقط 5 (پنج) % مجموع نفوس شهر غزنی و حومه‌های آن را در بر بگیرد. 95 (نودوپنج) % باقی‌مانده هیچ‌گونه آمادگی نداشته اند. یک نیروی نظامی اساساً چریکی با این گونه محدودیت شدید و وسیع از لحاظ پایۀ توده‌یی- ناشی از سیاست انحصارطلبانۀ آن در جنگ مقاومتی که باید وسیعاً و عمیقاً ملی باشد- نمی‌تواند یک شهر چندصد هزار نفری مرکز یک ولایت را به نحو با ثباتی تصرف نماید و اگر تصرف نماید نمی‌تواند برای مدت طولانی حفظ کند.**

**تصرف چنین شهری و حفظ آن برای مدت طولانی مستلزم حملۀ نظامی از بیرون شهر، و در کمک به آن، قیام عمومی توده‌یی از درون شهر است. در نقشۀ جنگی طالبان برای تصرف شهر غزنی جزء دومی اصلاً وجود نداشته است و تا زمانی که آن‌ها به انحصارطلبی امارتی شان در جنگ مقاومت ادامه دهند، مراحل جنگ را دقیقاً رعایت نکنند و قبل از وقت برای تصرف شهرها نقشه بکشند، جزء مذکور هم‌چنان وجود نخواهد داشت. در نتیجه قادر نخواهند شد هیچ شهری را به طور مکمل تصرف نمایند و اگر قادر به تصرف کامل این یا آن شهر نیز گردند، قادر نخواهند بود برای مدت نسبتاً طولانی آن را حفظ نمایند و به هیچ وجه قادر نخواهند بود آن را پلۀ اول تعرض استراتژیک علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده بسازند و ناگزیر خواهند بود با تحمل تلفات سنگین از آن شهر عقب‌نشینی نمایند.**

**چهارم:-**

**طالبان هم اکنون بیش‌تر از پنجاه فیصد سرزمین افغانستان را تحت تصرف دارند. اما برای این منطقۀ وسیع هیچ‌گونه برنامۀ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مستقلانه ای ندارند. اکثریت قریب به اتفاق برنامه‌های مربوط به معارف، صحت، زراعت، باغ‌داری، آب‌یاری، مال‌داری، جنگل‌داری، سرک‌سازی و غیره غیره همگی در واقع بخشی از برنامه‌های اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده هستند. تطبیق عملی این برنامه‌ها در مناطق تحت تصرف طالبان مستقیماً ماهیت نیمه مستعمراتی دارند، ولی ماهیت نیمه مستعمراتی ای که در واقع متکی به ماهیت مستعمراتی در شهرها و مناطق تحت کنترل اشغال‌گران و رژیم است.**

**طالبان در تمامی مناطق تحت تصرف شان فقط برای مدارس دینی برنامه ریزی می‌کنند و ازین لحاظ تا حدودی برنامه‌های مستقل خودشان را دارند. اما در مورد مکاتب، اکثراً وظیفۀ خود می‌دانند که مکاتب دخترانه را مسدود نمایند یا محدودیت‌های عجیب و غریب دیگری را بر آن‌ها اعمال نمایند. در رابطه با مکاتب پسرانه بعضاً به مسدودسازی این مکاتب اقدام می‌نمایند و اکثراً فقط به صورت قسمی تدریس مضامین دینی درین مکاتب را بیش‌تر می‌سازند، برعلاوه افراد خودشان را درین مکاتب مقرر می‌کنند و از معاش معلمین این مکاتب عشر می‌گیرند. آن‌ها در مکاتب مناطق تحت کنترل شان، در صورتی که این مکاتب دایر باشند، حتی تبلیغات منظم ضد اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی را نیز پیش نمی‌برند و هیچ برنامۀ آموزشی و تدریسی مستقل دیگری نیز ندارند. آن‌ها در تمامی مناطق تحت کنترل شان حتی برای نمونه تا حال یک کورس سواد آموزی نیز دایر نکرده اند و معلمین و روشن‌فکرانی که در مناطق تحت کنترل آن‌ها زندگی می‌کنند نیز در اکثریت قریب به اتفاق موارد جرئت دست زدن به چنین کارهایی را ندارند.**

**برنامه‌های صحی در مناطق تحت کنترل طالبان کلاً برنامه‌هایی است که توسط انجوهای داخلی و خارجی مربوط به اشغال‌گران و تحت ادارۀ وزارت صحت عامۀ رژیم پیش برده می‌شود. طالبان فقط در حد مقرر کردن بعضی از روابط غیر متخصص شان در پروژه‌های مربوط به این برنامه‌ها، وادار کردن پرسونل زنانۀ این پروژه‌ها به پوشیدن چادری (برقع) و همراه داشتن محرم، مداخله می‌کنند.**

**مناطق تحت کنترل طالبان در مجموع مناطق روستایی و حداکثر بازارهای کوچک یک تعداد از ولسوالی‌های تحت تصرف شان است. قاعداً درین مناطق باید برنامه های وسیعی در امور زراعتی، مال‌داری، باغ‌داری، جنگل‌داری، مرغ‌داری، آب‌یاری و غیره باید روی‌دست گرفته شود. طالبان درین موارد نیز هیچ برنامۀ مستقلی ندارند و فقط در پروژه‌های برنامه‌ریزی شده توسط اشغال‌گران و رژیم تا حد تقرر افراد مربوطۀ شان در آن‌ها و حق‌گیری از گردانندگان آن‌ها مداخله می‌کنند. طالبان حتی در ساحۀ کشت کوکنار و تولید تریاک به مثابۀ گردانندگان بخش اولیه و ابتدایی کل پروسۀ تولید و قاچاق مواد مخدر، که منافع اصلی آن به جیب امپریالیست‌های اشغال‌گر و محافل مالی مربوطل آن‌ها می‌ریزد، عمل می‌کنند و حتی برای استفاده ازین "بمب اتم" شان نیز برنامۀ مستقلی ندارند.**

**تشکیلات سیاسی بدوی کنونی امارت اسلامی طالبان و تشکیلات نظامی شان نیز کلاً منطبق با تقسیمات ولایتی و ولسوالی‌های رژیم دست نشانده است و هیچ نشانه ای از مستقل بودن در آن‌ها مشاهده نمی‌گردد.**

**طالبان در برنامه‌های دیگر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیز حرکت مستقلانه ندارند و به مثابۀ ضمیمه ای از مجریان برنامه‌های اشغال‌گران و رژیم عمل می‌کنند. مثلاً در ساحۀ استخراج معادن کوچک و متوسط در مناطق تحت کنترل شان. با وجودی که درین کار قاچاق‌بران و انجنیران پاکستانی دخیل هستند و ازین لحاظ گویا "مستقلانه" از اشغال‌گران و رژیم پیش برده می‌شود. ولی درین کار نیز کسانی از رژیم مثل قوماندان‌های امنیۀ ولسوالی‌ها و بعضی ولایات و هم‌چنان بعضی از سران محلی جهادی‌ها به عنوان شرکای کار طالبان در پیش‌برد این کار دخیل هستند.**

**طالبان فقط در ساحۀ قضا تا حد زیادی "مستقل" از رژیم دست نشانده عمل می‌کنند. قضای طالبان ساده و بدوی است، ولی تا حد زیادی در مقایسه با قضای رژیم آلوده به رشوه و فساد نیست، کما این که واسطه‌بازی به نفع روابط طالبان در آن کم نیست. در هر حال اهالی مناطق تحت کنترل طالبان و حتی اهالی مناطق تحت کنترل اشغال‌گران و رژیم معمولاً قضای طالبان را، به دلیل فساد کم‌تر و فیصله‌های سریع آن، نسبت به قضای رژیم ترجیح می‌دهند و برای حل و فصل دعاوی شان به آن مراجعه می‌کنند.**

**در مجموع این‌چنین وضعیتی باعث می‌گردد که طالبان تا حد زیادی فقط رشد و گسترش نظامی داشته باشند و به عنوان یک الترناتیو یک‌جانبۀ نظامی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی مطرح گردند. ازین جهت "نظامی‌گری" یکی از خصلت‌های برجستۀ طالبان و در واقع برجسته‌ترین خصلت آن‌ها است و رهبران شان مدام و به‌صورت یک‌جانبه صرفاً به مسایل نظامی می‌پردازند و نقشه‌های بروقت و بی‌وقت مطرح می‌کنند. نیروهای نظامی آن‌ها با وجودی از لحاظ تجهیزات و تسلیحات نه تنها با قوت‌های اشغال‌گر امپریالیستی بلکه حتی با قوت‌های نظامی اردوی پوشالی نیز قابل مقایسه نیست، اما در کل نه تنها نسبت به نیروهای اردوی پوشالی بلکه حتی نسبت به نیروهای اشغال‌گر دارای انگیزه‌ها و روحیات قوی‌تر جنگی هستند و همین امر باعث می‌گردد که در مجموع در جنگ‌ها پیش‌رفت و گسترش داشته باشند. اما این مزیت و برتری نمی‌تواند یک عامل غیر محدود و بی‌انتها تلقی گردد بلکه حد و حدود و زمان مناسبش یا به عبارت دیگر تاریخ و جغرافیایش باید رعایت گردد، کما این که نقاط ضعف و بعضاً نقاط ضعف بسیار جدی خود را نیز دارد، نقاط ضعفی که مشخصاً در جریان جنگ شهر غزنی در موارد متعددی خود را نشان داده است.**

**طالبان در جنگ برای تصرف شهر غزنی چندین عامل مثبت به نفع رژیم پوشالی و اشغال‌گران امپریالیست را نادیده گرفتند، مشکلات مؤقتی آن‌ها را پر بها دادند و تنها روی روحیۀ جنگی نیروهای شان، در حد بالاتر از توان این روحیه و تأثیر واقعی عملی آن، تکیۀ یک‌جانبه کردند و در نتیجه تلفات سنگینی بر نیروهای شان تحمیل گردید و نواحی وسیعی از قسمت‌های فتح شدۀ شهر و حومه‌های آن را نیز در طی مدت کوتاهی از دست دادند.**

**بدین ترتیب جنگ پنج‌شبانه روزۀ طالبان در شهر غزنی، یک "خام‌بازی" و "خام اندازی" عاقبت نیندیشانۀ نظامی ، با سروصدای زیاد و دست‌اوردهای نظامی حقیقی نسبتاً اندک، بوده است.**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**\***

**"غزنوی" (23 عقرب 1397)**

**چند یادداشت‌ ضـروری بعدی مرتبط با گزارش جنگ شهر غزنی**

**یادداشت شماره اول :–**

**در جریان جنگ پنج شبانه روزه در شهر غزنی، بعضی از منسوبین دست‌اندرکار طالبان که گاه‌گاهی در ویب سایت آن‌ها گزارشات و مقالات مختصر تحلیلی ارائه می‌نمایند، با عجله و شتاب غیر قابل وصف فتوحاتی را به نیروهای طالبان نسبت دادند که حقیقت نداشت. گرچه این عجله و شتاب ناشی از خصلت این جنگ به عنوان جنگی به خاطر گرفتن امتیازات در عرصۀ مذاکرات با دولت امریکا بود، ولی در چنین اوضاعی نیز لازم نیست در ویب سایت طالبان اخبار بی پایه و نادرست پخش گردد. حتی امتیازگیری در عرصۀ مذاکرات نیز بر مبنای واقعیت‌های عینی میدان جنگ شکل می‌گیرد و نه از طریق پخش اخبار فتوحات به دست نیامده. شاید چنین اخبار به اصطلاح تبلیغاتی در همان لحظات اولیۀ پخش برای خوانندگانش احساسات زودگذر مساعد ایجاد نماید، ولی به محض این‌ که غیر واقعی بودن آن روشن گردید، این احساسات اولیه جای خود را به نوعی دل‌زدگی و حتی دل‌آزردگی از منبع خبر می‌دهد و می‌تواند بی باوری دوام‌دار نسبت به آن منبع ایجاد نماید. در چنین صورتی خبرپراگنی مقاومت با خبر پراگنی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی در یک صف قرار می‌گیرد و برتری اخلاقی و روانی آن از میان می‌رود. در واقع ایجاد چنین وضعیتی به ضرر مجموع مقاومت، و نه صرفاً به ضرر طالبان، است و در نهایت به نفع دشمن اشغال‌گر و رژیم پوشالی تمام می‌شود. در هر حال پخش اخبار ناصحیح، نادرست و مضر است.**

**در این ‌جا فقط دو ادعای نادرست مطرح شده در ویب‌سایت طالبان را متذکر می‌شویم:**

**1-- ادعای فتح زندان ولایت غزنی به نام زندان کوه‌باد و آزادی زندانیان طالبان. این زندان مورد حملۀ شدید نیروهای طالبان قرار گرفت و جنگ شدید و نسبتاً دوام‌داری در اطراف زندان رخ داد. ولی این جنگ باعث فتح زندان نشد. نیرومند بودن استحکامات نظامی اطراف زندان هم‌راه با مسلح و مجهز بودن کافی محافظین سرسخت زندان و شامل شدن کندک تقویتی اردوی رژیم، که در نزدیکی زندان قرار دارد، در جنگ به نفع محافظین زندان باعث گردید که این باستیل ولایتی کماکان پابرجا باقی بماند.**

**2-- نیروهای طالبان قادر به فتح ساختمان "پی. آر. تی." در شهر غزنی نشدند. این ساختمان وسیع با استحکامات و زیرزمینی‌های مستحکم و محفوظ، آخرین پناه‌گاه سردمداران رژیم در ولایت غزنی محسوب می‌گردد و فتح آن برای نیرویی مثل طالبان بدون سازمان‌دهی مؤثر یک قیام درونی توسط عوامل نفوذی و صرفاً با حمله از بیرون ممکن نیست و از قرار معلوم طالبان چنین امکاناتی در اختیار نداشته اند.**

**یادداشت شماره دوم:-**

**حملۀ طالبان بر شهر غزنی و باقی ماندن نیروهای آن‌ها برای چندین روز در بخش‌های وسیعی از شهر غزنی، علیرغم عقب‌نشینی بعدی آن‌ها ازین شهر، باعث گردید که قلمرو تحت کنترل رژیم درین ولایت به شدت محدود گردد. در حال حاضر غیر از مراکز ولسوالی‌های گیلان، مقر و قره باغ، تمامی ولسوالی‌های پشتون نشین دیگر ولایت غزنی، به شمول مراکز آن‌ها، از کنترل رژیم پوشالی بیرون است. مراکز کنونی به اصطلاح دولتی این ولسوالی‌ها فقط پوسته‌های امنیتی هستند و در حقیقت بخشی از پوسته‌های امنیتی کمربندی اطراف شهر غزنی محسوب می‌گردد که مداوماً تحت حمله قرار دارند. ولسوالی خواجه امیری عمدتاً هزاره نشین نیز تحت کنترل مکمل طالبان قرار دارد. در عین‌حال مناطق هزاره نشین ولسوالی‌های قره‌باغ و چغتو نیز در واقع تحت کنترل طالبان است. به عبارت دیگر فقط مراکز و مناطق وسیع ولسوالی‌های هزاره نشین جاغوری، ناهور و مالستان تا حال تحت کنترل رژیم و عوامل آن قرار دارد، اما این ولسوالی‌ها نیز دیگر به مناطق پارتیزانی طالبان مبدل شده و برای رژیم و عوامل آن دیگر کاملاً امن نیست. بنابرین جنگ در شهر غزنی اگر از یک طرف باعث وارد آمدن تلفات سنگین بر نیروهای طالبان گردید، اما از جانب دیگر از لحاظ نظامی باعث پیش‌روی نسبتاً وسیع نیروهای آن‌ها در مناطق اطراف ولایت غزنی شد.**

**یادداشت شماره سوم:-**

**جنگ شهر غزنی، به عنوان جنگی برای امتیازگیری در عرصۀ مذاکرات با اشغال‌گران امریکایی، از یک‌طرف به نفع طالبان تمام شد و از طرف دیگر باعث گردید که این مذاکرات از حالت پنهانی بیرون شود و شکل آشکار و علنی را به خود بگیرد.**

**طالبان همیشه خواهان ان بودند که با اشغال‌گران امریکایی وارد گفتگو و دادومعامله شوند و نه با رژیم پوشالی. اکنون گویا این خواست طالبان برآورده گردیده و زلمی خلیل‌زاد به عنوان نمایندۀ رسمی دولت امریکا با نمایندگان رسمی آن‌ها وارد گفتگو گردیده است، بدون این که دولت امریکا مالکیت رژیم پوشالی بر "مذاکرات برای صلح" در افغانستان را، ولو در ظاهر و در حال حاضر، عملاً در نظر بگیرد. البته این احتمال زیاد وجود دارد که این مانور امریکایی‌ها در آینده برای رژیم پوشالی مفید واقع گردد و آن‌ها بتوانند نمایندگان طالبان و رژیم پوشالی را پشت میز مذاکرات بنشانند. ولی احتمال این که امریکایی‌ها به تنهایی و بدون حضور نمایندگان رژیم پوشالی مذاکرات با طالبان را تا آخر ادامه دهند خیلی کم است. ازین نظر قویاً محتمل است که امتیازگیری کنونی طالبان در نهایت فقط یک امتیازگیری مؤقتی و تاکتیکی باشد و دادومعامله ای در سطح استراتژیک میان آن‌ها و امریکایی‌ها صورت نگیرد.**

**بیرون شدن مذاکرات میان امریکایی‌ها و طالبان از حالت پنهانی و علنی شدن آن طالبان را بیش‌تر از پیش به پشت میز مذاکرات سوق خواهد داد و این وضعیت خواهی نخواهی قیوداتی در عرصۀ فعالیت‌های نظامی آن‌ها به وجود خواهد آورد. ممنوع شدن حملات انتحاری و به قول خود ان‌ها حملات استشهادی از سوی رهبری طالبان، گرچه نتیجۀ فشار جلسات پیهم ملاها از کشورهای مختلف اسلامی، به شمول عربستان سعودی، بود؛ ولی می‌تواند مقدمه ای بر وضع سایر قیودات نظامی بر آن‌ها نیز باشد. در هر حال نشستن طالبان پشت میز مذاکرات برای صلح باعث خواهد شد که آن‌ها از حالت یاغی‌گری تام خارج شوند و نورم‌های پذیرفته شدۀ بین‌المللی این نوع مذاکرات را به تدریج بپذیرند و این یعنی وارد شدن به آستاتۀ دادوگرفت، معامله و دادوگرفت با سایرین. اگر این سایرین امروز می‌تواند دولت امپریالیستی اشغال‌گر امریکا باشد فردا رژیم دست‌نشاندۀ آن‌ها نیز می‌تواند باشد.**

**برعلاوه جنگ شهر غزنی از لحاظ زمینه‌سازی "کنفرانس صلح مسکو" نیز گویا به "نفع طالبان" تمام شد؟! برگذاری "کنفرانس صلح مسکو" و شرکت نمایندگان طالبان و نمایندگان "شورای عالی صلح"، که در واقع جزئی از رژیم دست‌نشانده و ساختۀ اشغال‌گران امپریالیست است، در کنفرانس مذکور حداقل به معنای تغییر سیاست طالبان در قبال شورای متذکره است، شورایی که زمانی رئیس سابقۀ آن، یعنی برهان الدین ربانی، توسط طالبان از بین برده شد. برعلاوه "کنفرانس صلح مسکو" ازین جهت نیز به "نفع طالبان" تمام شد که مناسبات آن‌ها با امپریالیست‌های روسی تحت عنوان به اصطلاح صلح‌خواهی را کاملاً علنی و آفتابی ساخت. به همین جهت دست روس‌ها در تماس‌ها و ارتباطات‌شان با طالبان بیش‌تر باز شد و این وضعیت یقیناً میزان و کیفیت "دست‌آوردهای" نقدی و جنسی قابل دریافت طالبان از "دوستان روسی‌شان" را افزایش خواهد بخشید.**

**چه بیچاره است مردمان کشور ما که در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی، که میراث‌خوار امروزی آن امپریالیزم روسیه است، به دام امپریالیست‌های امریکایی افتاد و امروز در جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین امپریالیست‌شان در مسیر افتادن به دام امپریالیست‌های روسی قرار گرفته است؟!**

**یادداشت شماره چهارم:-**

**با توجه به مطالب مطرح شده در فوق و با توجه به ماهیت طبقاتی فیودال- کمپرادوری طالبان و مناسبات بین‌المللی آن‌ها در گذشته و حال باید گفت که طالبان ضمن مخالفت با اشغال‌گران امریکایی، متحدین‌شان و رژیم دست‌نشاندۀ‌شان و پیش‌برد مقاومت ارتجاعی جنگی علیه آن‌ها طالب یک افغانستان "مستقل" نیمه مستعمره- نیمه فیودال هستند. واضح است که "استقلال" نیمه مستعمراتی- نیمه فیودالی به هیچ وجه نمی‌تواند یک استقلال حقیقی باشد. آن چه طالبان خواهان آن هستند استقلال ناقصی است که در به‌ترین صورت خود می‌تواند وابستگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، به شمول وابستگی نظامی، به امپریالیزم روسیه و سوسیال امپریالیزم چین را با خود هم‌راه داشته باشد، کما این‌که آن استقلال ناقص می‌تواند وابستگی‌های کنونی را نیز حفظ نماید.**

**اما از جانب دیگر، طالبان را با وجود این استقلال‌خواهی ناقص‌شان و با وجود ماهیت ارتجاعی مقاومت جنگی شان نمی‌توان- و نباید- در شرایط اشغال**

****

**امپریالیستی کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست، دشمن عمدۀ کشور و مردمان کشور قرار داد و آن‌ها را با اشغال‌گران امریکایی و غیر امریکایی و داعشی و رژیم دست‌نشانده در یک صف به حساب آورد. در عین‌حال طرح موضوع به معنای انصراف از پیش‌برد هرگونه مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی ضروری علیه طالبان نیز نمی‌تواند- و نباید- ‌باشد.**

**××××××‌**

**به‌مناسبت تجلیل از پنجاه و سومین سال‌روز بنیادگذاری**

**جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین در افغانستان**

**با فرارسیدن روز 13 میزان 1397 خورشیدی، 53 سال از حیات مبارزاتی پر فراز و نشیب جنبش مائوئیستی افغانستان سپری گردید.**

**جنبش مائوئیستی افغانستان با تشکیل سازمان جوانان مترقی افغانستان در 13 میزان سال 1344 خورشیدی پا به عرصۀ وجود گذاشت. نشست عمومی مؤسس سازمان در 13 میزان سال 1344 خورشیدی مؤفقانه برگذار گردید و "سازمان جوانان مترقی افغانستان" را بنیادگذاری نمود.**

**"حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در دهم جدی سال 1343 خورشیدی ایجاد گردید و "سازمان جوانان مترقی افغانستان" در حدود 10 ماه بعد از آن تاریخ بنیاد گذاشته شد. عدم سهم‌گیری مؤسسین "سازمان جوانان مترقی افغانستان" در کنگرۀ مؤسس "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و سپس تشکیل بک سازمان سیاسی مستقل ار آن حزب، دو علت داشتد: یک علت داخلی و یک علت بین‌المللی.**

**علت داخلی آن بود که رهبران "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" از لحاظ سوابق سیاسی عناصر بدنام و خاینی بودند که به "جنبش دموکراتیک" تحت رهبری عبدالرحمان محمودی و غلام محمد غبار در اواخر دهۀ بیست و اوایل دهۀ سی خورشیدی خیانت کرده بودند و در عین‌حال از لحاظ سیاسی پیوند نسبتاً نزدیکی با سردار داود خان و باندش داشتند.**

**علت بین‌المللی مرتبط با علت داخلی مذکور و مهم‌تر از آن، ظهور رویزیونیزم مدرن شوروی(رویزیونیزم خروشچفی)، بعد از درگذشت استالین، در حزب کمونیست آن کشور و برقراری سلطۀ سریعش بر حزب مذکور بود. این امر در واقع حزب مذکور را به یک حزب رویزیونیست یعنی ماهیتاً به حزب بورژوایی‌ای مبدل نمود که فقط در گفتار از کمونیزم و مارکسیزم- لنینیزم دم می‌زد، ولی در عمل راه احیای همه جانبۀ سرمایه‌داری در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را در پیش گرفته بود.**

**سلطۀ رویزیونیزم مدرن خروشچفی بر حزب کمونیست شوروی در کنگرۀ بیستم آن حزب در سال 1956 تثبیت گردید. تثبیت سلطۀ این رویزیونیزم بر حزب کمونیست شوروی به معنای تثبیت سلطۀ آن بر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، که تحت رهبری حزب مذکور قرار داشت، نیز بود. در نتیجه دولت مذکور ماهیت سوسیالیستی خود را از دست داد و به یک دولت سوسیال امپریالیستی مبدل گردید. به این ترتیب سوسیالیزم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سرنگون شد و سرمایه‌داری، به شکل سرمایه‌داری متمرکز بروکراتیک یا سرمایه‌داری دولتی، در آن احیاء گردید و از شوروی فقط نامی باقی ماند.**

**زمانی که کنگرۀ مؤسس "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در 10 جدی 1343 خورشیدی (30 دسامبر 1964) دایر گردید و حزب مذکور بنیان‌گذاشته شد، از درگذشت استالین بیش‌تر از 11 سال و از تثبیت سلطۀ رویزیونیزم مدرن خروشچفی بر حزب کمونیست شوروی، در کنگرۀ بیستم آن حزب، بیش‌تر از 8 سال می‌گذشت.**

**در آن زمان مبارزات حزب کمونیست چین، تحت رهبری مائوتسه دون، علیه رویزیونیزم مدرن خروشچفی به تازگی در سطح جنبش کمونیستی بین‌المللی علنی شده بود. با وجود این رفیق زنده یاد اکرم در تأئید و حمایت از مبارزات مذکور پیش‌گامانه، اصولی و شجاعانه ایستاد. این ایستادگی مبارزاتی نه تنها دلایل کافی برای عدم شرکت مؤسسین سازمان جوانان مترقی در کنگرۀ مؤسس "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" فراهم آورد، بلکه بنیان ایدیولوژیک- سیاسی اصولی کشوری و بین‌المللی برای راه‌اندازی حرکت ایدیولوژیک- سیاسی- تشکیلاتی کمونیستی حقیقی و مستقل از "حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، یعنی تدویر کنگرۀ مؤسس سازمان جوانان مترقی افغانستان و بنیادگذاری سازمان مذکور، نیز به وجود آورد. بدین ترتیب جنبش مائوئیستی افغانستان به پیش‌گامی رفیق زنده یاد اکرم، در وجود سازمان جوانان مترقی افغانستان، در 13 میزان 1344 خورشیدی ایجاد گردید. ازینجاست که ما این روز را به عنوان روز بنیادگذاری جنبش مائوئیستی افغانستان تجلیل می‌کنیم.**

**سازمان جوانان مترقی افغانستان طبق فیصلۀ نشست عمومی دوم خود در میزان 1346، در اواخر همین سال انتشار جریدۀ شعلۀ جاوید را به عنوان ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین روی‌دست گرفت. فقط یازده شماره از این نشریه اقبال انتشار یافت و پس از آن توسط ارتجاع سلطنتی توقیف گردید. با وجود این، همین یازده شماره از نشریۀ مذکور توانست باعث شکل‌گیری و گسترش جریان دموکراتیک نوین افغانستان یا جریان شعلۀ جاوید، به عنوان بزرگ‌ترین و رادیکال‌ترین جریان سیاسی کشور، در عرصۀ مبارزاتی جامعۀ افغانستان گردد.**

**اولین برآمد مبارزاتی وسیع جریان دموکراتیک نوین افغانستان یا جریان شعلۀ جاوید، در تظاهرات تجلیلیه از روز بین‌المللی کارگر در اول می 1347 (1968)، صورت گرفت. ناگفته پیداست که این برآمد مبارزاتی وسیع یک حرکت مبارزاتی خودجوش نبود، بلکه حرکت مبارزاتی ای بود که مبارزات تدارکی برای راه‌اندازی و پیش‌برد آن تحت رهبری سازمان جوانان مترقی افغانستان از همان روز تأسیس سازمان به‌راه افتاد و تا آن زمان پیش برده شد. ازینجاست که 13 میزان 1344، در عین‌حالی که روز بنیادگذاری جنبش مائوئیستی افغانستان است، روز بنیادگذاری جریان دموکراتیک نوین افغانستان نیز محسوب می‌گردد و باید تحت این نام نیز مورد تجلیل قرار بگیرد.**

**درین راستا، به ادامۀ تجلیل از 13 میزان در سال‌های قبل، از 13 میزان 1397نیز، به عنوان پنجاه‌وسومین سال‌روز بنیادگذاری جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان، تجلیل به عمل آمد. بدین مناسبت در حدود 1500 کاپی از پوستر حاوی عکس رفیق زنده یاد اکرم در مناطق مختلف کشور به جاهای مناسب نصب شد و یا دست‌به‌دست پخش گردید.**

**مهم‌ترین موانعی که امسال بر سر نصب یا پخش پوسترها و شعارهای تبلیغاتی مربوط به 13 میزان از لحاظ شرایط محیطی خودنمایی کرد، یکی هم‌زمان شدن کارزار تبلیغاتی ما در مورد 13 میزان و کمپاین تبلیغاتی انتخاباتی کاندیداهای ولسی جرگۀ رژیم پوشالی بود و دیگری کنترل پولیسی شدید ناشی از تشدید درگیری‌های جنگی در بعضی ساحات**

**در اثر کمپاین تبلیغاتی انتخاباتی کاندیداهای ولسی جرگۀ رژیم پوشالی، تقریباً در تمامی ساحات شهری تحت کنترل رژیم، اکثر جاهای مناسب برای نصب پوستر، قبل از 13 میزان با اوراق و پوسترهای تبلیغاتی انتخاباتی بزرگ کاندیداهای ولسی جرگۀ رژیم اشغال شده بود، به نحوی که در بعضی ساحات شهری رفقا ترجیح دادند که از نصب پوستر تبلیغاتی به دیوارها و جاهای دیگر صرفنظر کنند و به پخش دست‌به‌دست آن اقدام نمایند.**

**رفقای دیگری علیرغم مواجه شدن با وضعیت فوق‌الذکر سعی نمودند جاهای مناسبی برای نصب پوستر پیدا کنند. درین مورد مشکلی که خودنمایی کرد این بود که پوسترهای تبلیغاتی حزب در میان تعداد زیادی از پوسترها و نوشته‌های بزرگ تبلیغاتی انتخاباتی کاندیداهای ولسی جرگۀ رژیم قرار گرفت و حداقل تا حد معینی برجستگی خود را از دست داد. با وجود این مشکل، رنگِ سرخِ پوسترِ نسبتاً کوچک حزب، آن را از اوراق و پوسترهای بزرگ تبلیغاتی انتخاباتی کاندیداهای ولسی جرگۀ رژیم متمایز می‌ساخت و تا حد معینی برجستگی اش را حفظ می‌کرد.**

**تصمیم برای نصب تعداد معینی از پوسترها و شعارهای بزرگ تکه‌یی و کاغذی در تجلیل از پنجاه‌وسومین سال‌روز بنیادگذاری جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین، در مجموع نتوانست مورد اجرا قرار بگیرد. کارکنان شاروالی‌های رژیم، طبق دستور شاروالی‌های مذکور، از نصب پوسترها و شعارهای تبلیغاتی انتخاباتی بزرگ تکه‌یی و کاغذی کاندیداهای ولسی جرگۀ رژیم، به دیوارهای ساختمان‌ها و پایه‌های برق در ساحات شهری، جلوگیری می‌کردند. طبعاً این ممانعت، پوسترها و شعارهای بزرگ تکه‌یی و کاغذی مربوط به 13 میزان را نـیـز در بر گرفت.**

**اما اجرای این کار به‌طور کلی در مناطق روستایی، به‌شمول ساحات بازارهای کوچک خارج از شهرهای مراکز ولایات، امکان‌پذیر بود زیرا تبلیغات انتخاباتی کاندیداهای ولسی جرگۀ رژیم، به‌شکل پوسترها و سایر اسناد تبلیغاتی کاغذی، صرفاً ساحات شهری مراکز ولایات را در بر گرفته بود. در خارج از این ساحات امکان نصب پوسترها و شعارهای بزرگ تکه‌یی و کاغذی وجود داشت که متأسفانه مورد عفلت قرار گرفت.**

**مقدم بر آن، در مناطق روستایی، به شمول ساحات بازارهای کوچک خارج از شهرهای مراکز ولایات، پوسترها و سایر اسناد تبلیغاتی کاندیداهای ولسی جرگۀ رژیم اصلاً وجود نداشت و در آن جاهایی که استثناءً وجود داشت در حدی نبود که پوسترهای مربوط به 13 میزان برجستگی خود را از دست بدهد.**

**برعلاوه در مناطق روستایی تا یک هفته بعد از نصب پوسترهای 13 میزان حتی یک مورد از کنده شدن پوسترها مشاهده نشده است. البته کنده شدن پوسترها در ساحات شهری نیز امسال به ندرت اتفاق افتاده است. حدس قریب به یقین این است که این حرکت ضد دموکراتیک کار آن تسلیم‌شده‌ها و تسلیم‌طلبان قبلاً منسوب به جنبش چپ کشور بوده است که برای نشستن بر مسند وطن‌فروشانه و خاینانۀ ملی ولسی جرگۀ رژیم دست‌نشانده کاندید داشته اند.**

**کنترل پولیسی شدید عوامل رژیم در بعضی ساحات که ناشی از تشدید درگیری‌های جنگی درین ساحات بود، قسماً باعث لغو کارزار تبلیغاتی 13 میزان گردید و قسماً دامنۀ اجرای آن را محدود نمود.**

**ولی آن‌چه در اساس باعث محدودیت در برگذاری روز بنیادگذاری جنبش مائوئیستی و جریان دموکراتیک نوین در کشور و سایر روزهای تاریخی جنبش و جریان می‌گردد، یکی محدودیت حضور ما در نقاط مختلف یعنی حتی عدم حضور ما در مناطق و ساحات زیادی از کشور و دیگری دامنۀ به شدت محدود شرکت سایر منسوبین جنبش و جریان در این برگذاری‌ها. محدودیت اول را می توان- و باید- از طریق گسترش دامنۀ حضور مان در مناطق مختلف کشور رفع یا حداقل تخفیف داد. اما محدودیت دوم فقط از طریق فعال شدن روزافزون سایر منسوبین جنبش و جریان در برگذاری روزهای تاریخی، می‌تواند رفع گردد یا حداقل تخفیف یابد. مثلاً شرکت در برگذاری روزهای تاریخی 13 میزان، 7 قوس، اول می و غیره می‌تواند- و باید- تبارز دهندۀ روحیۀ مبارزاتی متعهدانۀ تمامی منسوبین جنبش و جریان باشد.**

**برین مبنا است که ما شرکت فردی و گروپیک تمامی منسوبین جنبش و جریان را در برگذاری روز جان‌باختگان جنبش و جریان در 7 قوس امسال به عنوان یک گام مبارزاتی مشترک جنبشی و جریانی وسیع پیش‌نهاد می‌نماییم و به نوبۀ خود حاضریم که مسئولیت‌های خود را در برگذاری از این روز متعهدانه و مشتاقانه بر عهده بگیریم و در عین‌حال به سایر رفقا و دوستان نیز در پیش‌برد مسئولیت‌های شان یاری رسانیم.**

**××××××××‌**



**××××‌**

***ش. – گزارش‌گر شعله جاوید***

**شنبه: 28 میزان 1397**

**شهر کابل نیز، همانند سایر مناطق شهری و روستایی تحت کنترل اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، صحنۀ به اصطلاح مبارزات انتخاباتی کسانی بود که می‌خواستند از نام دموکراسی قلابی اشغال‌گران امپریالیست به نفع خود استفاده نمایند تا در خوان‌ یغمای رژیم دست‌نشانده شریک شوند.**

**خیل عظیمی از جنایت‌کاران جنگی تسلیم شدۀ " طالبی" و "جهادی"، متنفذین شریر محلی، آخوندهای مرتجع، جنایت‌کاران "خلقی" و "پرچمی"، بروکرات‌ها و تکنوکرات‌های خاین ظاهر شاهی و داود خانی و تسلیم شدگان و تسلیم طلبان سابقاً چپ شعله‌یی برای ورود به پارلمان مرکزی رژیم دست‌نشانده صف بسته بودند.**

**در و دیوار جاده‌های کابل در تمام نواحی شهری پر بود از تصاویر متعدد و رنگارنگ با شعارهای فریبنده از قبیل: ساختن "خط ریل میان کابل و نیویارک"، "ساختن پل‌های عظیم هوایی میان دو کوه**

**گزارشی از جریان انتخابات پارلمانی رژیم دست‌نشانده**

**در شهر کابل**

**بلند کابل" و یا شعار "حل مشکلات ترافیکی شهر کابل از اولویت‌های کاری من است" و یا شعار "همبستگی ملی، صلح و امنیت سراسری را خواهم آورد" و غیره که هریک از این شعارهای رنگارنگ بدون درنظرداشت حیطۀ صلاحیت پارلمان پوشالی رژیم و لایحۀ وظایف هریک از وکلایی که درین خوان یغما شریک می‌شوند، برای فریب اذهان توده‌ها به کار گرفته می‌شد.**

**بالاخره پس از یک دور نفس‌گیر مبارزات انتخاباتی میان کاندیدان، و پس از سه سال تأخیر در برگزاری انتخابات پارلمانی، رژیم پوشالی امروز شنبه مورخ 28 میزان 1397 خورشیدی ساعت 7 صبح با حضور شاه شجاع چهارم (اشرف غنی) و تیم همراهش در لیسه نادریه شهر کابل، انتخابات مضحک نمایشی اش را رسماً آغاز کرد. داکتر عبدالله نیز با انداختن رأی خود در صندوق از مردم خواست تا به پای صندوق های رأی بروند.**

**انتخابات سرکاری رژیم پوشالی در شهر کابل، امروز از چند جهت به چالش مواجه شده بود:**

1. **تأخیر یا بازنشدن به موقع مراکز رأی‌دهی،**
2. **نرسیدن مواد انتخاباتی به مراکز،**
3. **مشکلات تخنیکی در دستگاه‌های بایومتریک و ناآشنائی کارمندان با این دستگاه‌ها.**
4. **زمان‌گیر بودن یافتن نام رأی‌دهنده در فهرست،**
5. **اشتباه فرستادن فهرست رأی‌دهی یک مرکز به مرکز دیگر،**
6. **اجازه ندادن به ناظران انتخاباتی برای ورود به مراکز رأی‌دهی،**
7. **سرقت فهرست رأی‌دهندگان از مراکز رأی‌دهی،**
8. **انفجارات متعدد در چندین مرکز رأی‌دهی شهر کابل،**
9. **عدم حضور فعال و عدم سهم‌گیری پراشتیاق مردم در این انتخابات،**

**تأخیر در باز شدن مراکز، نرسیدن مواد انتخاباتی، مشکلات تخنیکی، زمان‌گیر بودن پروسۀ رأی‌دهی، اشتباه فرستادن فهرست رأی‌دهندگان و اجازه ندادن به ناظران:**

**از شکایات سران رژیم شروع می‌کنیم تا ماهیت مضحک این انتخابات بهتر به تصویر کشیده شود:**

**سرور دانش معاون دوم ریاست جمهوری رژیم پوشالی پس از 45 دقیقه تماس‌های مکرر تلفنی بالاخره موفق شد رأی خود را در مسجد باقرالعلوم به صندوق بیندازد. وی از تأخیر در بازگشایی مرکز باقرالعلوم و نرسیدن به موقع مواد انتخاباتی به آن مرکز جلو رسانه‌ها انتقاد نمود.**

**حاجی محمد محقق به مسجد "نور وحدت " منطقۀ سرِکاریز گولایی دواخانۀ شهر کابل برای رأی‌دهی مراجعه کرد، اما این مرکز به دلیل نرسیدن کارمندان کمیسیون باز نشده بود. به این دلیل وی پس از دوونیم ساعت انتظار در صف رأی‌دهندگان یعنی تا ساعت 9 و نیم صبح موفق به رأی دادن نشده بود و به این خاطر در مصاحبۀ تلویزیونی با طلوع ازین وضعیت انتقاد نمود.**

**به همین ترتیب:**

**در ساحۀ دشت برچی تا ساعت 09:30 هیچ مرکز رأی‌دهی باز نشده بود و کارمندان سایت‌های انتخاباتی به مردم می‌گفتند که تا حال مواد اساسی انتخاباتی به دسترس شان قرار نگرفته است.**

**مرکز رأی‌دهی مسجد احمدی در منطقۀ رحمان مینۀ شهر کابل تا ساعت 10 صبح باز نشد.**

**مرکز رأی‌دهی مسجد سلمان فارسی تا ساعت 10 و نیم صبح بسته بود.**

**مرکز رأی‌دهی مسجد محمدیه واقع کارتۀ سه تا ساعت 11 صبح به دلیل نبود کارمندان انتخاباتی و عدم آمادگی کمیسیون مسدود بود و پس از ساعت 11 که این مرکز باز گردید بی‌نظمی مطلقی در آن حاکم بود. به همین دلیل تعداد اندکی از اهالی بدان مراجعه نمودند.**

**مرکز رأی‌دهی شهرک امید سبز تا ساعت 11 قبل از ظهر مسدود بود.**

**مرکز رأی‌دهی مسجد عثمان غنی واقع قلعۀ زمان خان ساعت 11 رسماً تعطیل اعلام گردید.**

**مرکز رأی‌دهی شهرک محمدیه واقع اخیر دشت برچی تا ساعت 12 و نیم ظهر بسته بود، اما پس از بازگشائی از تعداد 9 مرکز رأی‌دهی یک مرکز آن فعال گردید که این مرکز نیز پس از ساعت یک و نیم بعد از ظهر مسدود گردید.**

**به مرکز رأی‌دهی مکتب سیدالشهدا واقع دشت برچی از ناحیۀ 13 کابل مواد اولیۀ انتخابات تا ساعت یک و نیم بعد از ظهر نرسیده بود.**

**مرکز رأی‌دهی لیسۀ عالی شهرک خراسان از مربوطات ناحیۀ 16 کابل به خاطر این که تا ساعت 3 بعد از ظهر مواد انتخاباتی به این سایت نرسیده بود، تعطیل گردید.**

**پروسۀ رأی‌دهی در مرکز رأی‌دهی مسجد جامع نبی اکرم واقع شهرک امید سبز در غرب کابل به دلیل غیابت کارمندان کمیسیون انتخابات اصلاً به راه نیفتاد.**

**در مرکز رأی‌دهی لیسۀ غلام حیدر خان روند رأی‌دهی تا ساعت 9:00 صبح آغاز نشد و به ناظرین اجازه دخول به محل را نمی‌دادند. زیرا تمام برگه‌ها در این سایت مربوط به کوچی‌ها بوده است و تنها به کوچی‌ها اجازۀ دخول به مرکز داده می‌شد. ولی تا زمان ختم پروسه رأی‌گیری هیچ کوچی ای به این مرکز مراجعه ننمود.**

**در محلات مردانه و زنانۀ مرکز رأی‌دهی لیسۀ سیدالنصری، دستگاه بایومتریک خراب گردید و روند رأی‌دهی متوقف شد.**

**محلات رأی‌دهی مرکز رأی‌دهی مسجد امام زمان در ناحیۀ یازدهم مسدود بود و آن عده از رآی‌دهندگان که به این مرکز مراجعه کرده بودند دوباره به خانه‌های خود برگشتند.**

**در مرکز رأی‌دهی مکتب غفور ندیم تمام برگه‌ها از کوچی‌ها بود و لذا روند رأی‌دهی تا اخر متوقف بود و کسی درین مرکز رأی نداد.**

**مواد انتخاباتی در مرکز رأی‌دهی مسجد پنج پیران تا ساعت 11 قبل از ظهر نرسید و پس از ان مرکز مذکور مسدود گردید.**

**در مرکز رأی‌دهی مکتب نمبر 16 قلعۀ نجارها، محلات رأی‌دهی مسدود بود و به مردم اجازۀ ورود داده نشد. این سایت پس از ساعت یک بعد از ظهر باز گردید ولی کسی مراجعه نکرد.**

**در مرکز رأی‌دهی مسجد امام طهاوی دستگاه بایومتریک خراب بود. گرچه ساعت 11 قبل از ظهر اعلام شد که دسـتگاه دوبـاره فـعـال**

**شده، اما پس از نیم ساعت مجدداً خراب گردید و کسی رأی داده نتوانست.**

**در مرکز رأی‌دهی مکتب غلام حیدرخان به دلیل بی‌نظمی پروسۀ رأی‌دهی ملغی گردید. یک تعداد از رأی دهندگان که به محل رفته بودند غرض شکایت از روند جاری انتخابات به مسئول کمیسیون شکایات انتخاباتی درین مکتب مراجعه کردند، اما مسئول کمیسیون شکایات انتخاباتی رژیم از مکتب رفته بود و به دلیل غیابت وی شکایتی ثبت نگردید و مردم دوباره به خانه‌های خود برگشتند.**

**در مرکز رأی‌دهی لیسۀ شهرک وحدت در ناحیۀ هفدهم به مردم اجازه رأی‌دهی داده نشد و دلیل آن نیز معلوم نگردید. به این خاطر پس از ساعت‌ها انتظار مردم دوباره به خانه‌های خود بازگشتند.**

**مرکز رأی‌دهی مکتب متوسطۀ هزارۀ بغل، پس از ساعت ده صبح به دلیل نامعلوم مسدود گردید.**

**در محل زنانۀ مرکز رأی‌دهی مکتب متوسطۀ بی بی حوا روند رأی‌دهی پس از ساعت 9 و نیم صبح متوقف گردید و دلیل آن عدم آشنائی کارمندان با دستگاه بایومتریک و روند انتخابات قلمداد شد.**

**در مرکز رأی‌دهی واصل آباد مردم شکایت داشتند که یک تن از نامزدان پارلمانی این سایت را خریداری نموده است و صبح وقت صندوق‌ها را به نفع خویش پر کرده است. به این خاطر آن عده از افرادی که برای رأی‌دهی مراجعه کرده بودند، دوباره به خانه‌های خود بازگشتند.**

**سرقت فهرست رأی‌دهندگان:**

**مسئول مرکز رأی‌دهی لیسۀ بی بی عایشه واقع ناحیۀ دوازدهم شهر کابل اعلام نمود که دلیل بسته بودن این مرکز سرقت فهرست رأی‌دهندگان ازین مرکز می‌باشد. محمد اعظم مسئول این مرکز به رسانه‌ها گفت که افراد ناشناس در عدم موجودیت وی این فهرست را به سرقت برده اند.**

**اعتراضات مردمی:**

**ساعت یک بعد از ظهر رأی‌دهندگانی که به مرکز رأی‌دهی لیسۀ سردار محمد داود آمده بودند به دلیل بی‌نظمی، فروش رأی و ایجاد اختلال در وظایف کمیسیون انتخابات، شیشه‌های این لیسه را با سنگ شکستند و در قسمت دروازۀ ورودی با نیروهای امنیتی وارد درگیری شدند که پس از لحظاتی پولیس آن‌ها را متواری نمود.**

**انفجارات امروز در کابل:**

1. **ساعت 7:30 صبح انفجاری در پل "شینه" از مربوطات حوزۀ دوازدۀ شهر کابل صورت گرفت که در نتیجۀ آن عبدالوکیل "نظامی" مدیر پلان و استاد قوماندانی تحصیلات عالی و یک کارمند امنیت رژیم جان باخته و شماری هم زخمی شدند. بر اثر این انفجار، مرکز رأی‌دهی برای یک ساعت مسدود گردید، اما پس از بازگشائی این مرکز مردم از رفتن به پای صندوق‌های رأی درین مرکز خودداری نمودند.**
2. **ساعت 09:25 صبح انفجار دیگری در پل محمودخان رخ داد. شاهدان عینی می‌گویند که انفجار ناشی از یک ماین مغناطیسی درین مرکز باعث پراگنده شدن کسانی شد که به مرکز رأی‌دهی مراجعه کرده بودند.**
3. **ساعت 9:30 صبح انفجاری در مرکز رأی‌دهی لیسۀ نسوان احمدشاه بابا در ناحیۀ دوازدهم شهر کابل رخ‌داد که تلفاتی در پی نداشت؛ اما از اثر این انفجار مرکز رأی‌دهی برای مدتی مسدود گردید و پس از آن کسی به ان مراجعه نکرد.**
4. **ساعت 10:20 صبح انفجار دیگری در مرکز رأی‌دهی مسجد احمدی در قلعۀ شهادۀ شهر کابل رخ داد که به گفتۀ شاهدان عینی ناشی از ماین مغناطیسی بود و باعث زخی شدن یک تن گردید. این مرکز رأی‌دهی پس از انفجار مسدود گردید و پس از بازگشائی مجدد تعداد بسیار اندکی بدان مراجعه کردند.**

**به همین ترتیب از ساعت 10 صبح تا ساعت 6 عصر انفجارات متعددی به ترتیب ذیل در مراکز رأی‌دهی صورت گرفت که باعث کشته شدن، زخمی شدن و متواری شدن مردم گردید:**

1. **انفجار در مرکز رأی‌دهی لیسۀ مریم،**
2. **انفجار در مرکز رأی‌دهی جادۀ فیض محمد کاتب،**
3. **انفجار در مرکز رأی‌دهی مکتب قصبۀ کارگری،**
4. **انفجار در مرکز رأی‌دهی بهارستان،**
5. **انفجار در مرکز رأی‌دهی مکتب عبدالهادی داوی در مکروریان،**
6. **انفجار در مرکز رأی‌دهی کارتۀ وزیراکبرخان،**
7. **انفجار در مرکز رأی‌دهی مکتب خلیل الله فیروزی،**
8. **انفجار در مرکز رأی‌دهی پل خواجه بغرا واقع خیرخانه از مربوطات حوزه 15،**
9. **انفجار در مرکز رأی‌دهی چهارراهی پنجصد فامیلی،**
10. **اصابت یک راکت در بانک ملی که تلفاتی در پی نداشت،**
11. **انفجار در مرکز رأی‌دهی شهرک وحدتِ حوزه 17،**
12. **انفجار در مرکز رأی‌دهی بلاک 14 واقع ارزان قیمت از مربوطات حوزۀ 12،**
13. **انفجار در مرکز رأی‌دهی مکروریان 3 – حوزه 9،**
14. **انفجار در مرکز رأی‌دهی لیسۀ نادریه – کارتۀ پروان – حوزه 4،**
15. **انفجار در مرکز رأی‌دهی نوآباد – حوزه 10،**
16. **انفجار در مرکز رأی‌دهی قلعۀ نومان خان – حوزۀ 16،**
17. **انفجار در مرکز رأی‌دهی چهار قلعۀ چهار دهی – حوزۀ 6،**
18. **انفجار در مرکز رأی‌دهی سرمینه – حوزۀ 15،**
19. **انفجار در مرکز رأی‌دهی لبِ جر واقع ناحیۀ 11،**
20. **انفجار در مرکز رأی‌دهی سرِ کوتلِ خیرخانه.**

**وزارت صحت عامه رژیم با تایید رویدادهای امنیتی شهر کابل اعلام نمود که :**

***«در نتیجۀ رویدادهای امنیتی مجموعًا 36 تن کشته و حدود 180 تن زخمی شده اند.»***

**اما شاهدان عینی رقم کشته‌ها و زخمیان ناشی از انفجارات متعدد مراکز رأی‌دهی شهر کابل را بیش‌تر از آن دانسته و این ارقام را یک نوع سانسور مطبوعات به حساب می‌آورند.**

**در پایان روز، کمیسیون انتخابات رژیم پوشالی، فردا را برای ادامۀ پروسۀ رأی‌‍دهی تمدید نموده و اعلام نمود که به دلیل مشکلات فنی و امنیتی 401 مرکز رأی‌دهی در 14 ولایت باز نشده و به این خاطر روز یک‌شنبه پروسۀ انتخابات درین ولایات و درین مراکز از سر گرفته خواهد شد.**

**اما برخلاف گفته‌های مسئول کمیسیون انتخابات رژیم، کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر افغانستان اعلام نمود که: «صرفاً بحث 401 مرکز رأی‌دهی نیست بلکه باید به صراحت گفت که بیش از 1000 مرکز رأی‌دهی مسدود بوده است.» این تناقض صحبت‌ها میان این دو کمیسیون آشفتگی عمیق و وسیع رژیم پوشالی را برجسته‌تر می‌سازد.**

**"س."- گزارش‌گر شعلۀ جاوید:**

**شنبه و یک‌شنبه - ۲۸ و ۲۹میزان ۱۳۹۷**

**رأی‌گیری روز شنبه - ۲۸میزان ۱۳۹۷، به اشتراک ۱۶۱ کاندید انتخابات پارلمانی رژیم پوشالی و با نمایشات مضحک آنان برای راه یافتن به پارلمان فرمایشی، دست‌نشانده و خود فروختۀ رژیم، بعد از ۳ سال تأخیر شروع شد و قرار بود در همین یک روز به پایان برسد. اما به صورت تقلب‌کارانه روز یک‌شنبه را نیز در بر گرفت و دلیل این تقلب- که طبق معیارهای خود رژیم پوشالی غیر قانونی بود- مسدود بودن تعداد قابل توجهی از مراکز انتخاباتی**

**در روز شنبه و یا مسدود بودن چندین ساعتۀ آن‌ها در روز مذکور، به علت غیابت کارکنان و مسئولین انتخابات در مراکز انتخاباتی مربوطۀ شان، بود.**

**هرات درین چند وقت، میدان "مبارزات انتخاباتی" شده بود. هر یک از کاندیدان پارلمان رژیم پوشالی به خاطر منافع شخصی خود**

**روند ثبت نام و جریان انتخابات ولسی‌جرگۀ رژیم دست‌نشانده**

**در حوزۀ غرب و ولایت هرات**

**آستین بالا زده بودند تا بتوانند با شعارهای میان تهی و عوام فریبانه در پارلمان رژیم خود فروخته قبول شوند.**

**کاندیدان در "کمپاین‌های انتخاباتی" شان به‌گونه‌های مختلف از قبیل چسباندن عکس‌های متنوع در اکثر نواحی شهر و بالا کردن لوحه‌‌های بزرگ در بلند منزل‌ها و جاده‌‌های عمومی، استفاده از رسانه‌های صوتی، تصویری، عراده‌جات پوشانده از عکس‌های کاندیدان و مجهز با بلندگوها، سایت‌های اجتماعی(فیسبوک، تلگرام، انیستاگرام، تویتر)، محافل پر زرق و برق و با مصارف بالا و ... برای خود تبلیغ کردند.**

**سرانجام انتخابات میهن فروشانه و مضحک رژیم، که با سرمایه‌گزاری بیحد و وافری از سوی امپریالیست‌های امریکایی و متحدینش و رژیم پوشالی برنامه ریزی شده بود، رسماً روز شنبه ۲۸ میزان سال جاری ساعت ۷ صبح شروع شد. اشرف غنی ِمیهن فروش و دست نشاندۀ اربابان غرب (شاه‌شجاع چهارم)و عبدالله عبدالله رئیس اجرائیهِ سمبولیکِ و دست نشاندۀ امپریالیست‌های امریکایی و متحدینش، رأی‌دهی را افتتاح کردند. جریان رای‌دهی در یک تعداد از مراکز انتخاباتی ولایت هرات تا ظهر روز یک‌شنبه نیز دوام نمود.**

**در تمام حوزه غرب افغانستان یک‌هزار و یکصدوهجده (1118) مرکز رأی‌دهی موجود بود، که پنجصدو هفتادوسه (۵۷۳) مرکز آن به دلیل "بی امنیتی" به‌روی رأی‌دهندگان مسدود گشت. در روند ثبت نام و جریان انتخابات امسال به‌وضوح دیده می‌شد که مناطق بسیاری از حوزۀ غرب و مشخصاً ولایت هرات تحت تسلط رژیم دست‌نشانده قرار ندارد. مراکز رأی‌دهی که به‌دلیل چالش‌های امنیتی مسدود گشته بود نسبت به قبل خیلی زیادتر به چشم می‌خورد. در هرات یکصدوشصت‌و دو (۱۶۲) مرکز رأی‌دهی از مجموع ۴۶۲ مرکز رای‌دهی به‌روی رأی‌دهندگان، مسدود گشته بود.**

**انتخابات پارلمانی رژیم در هرات، امسال با بی‌میلی و کم‌توجهی زیادی از سوی مردم روبرو شد. طبق معلوماتی که کمیسیون انتخابات رژیم ارائه داد، در حدود پنجصد و پنجاه‌ هزار (۵۵۰۰۰۰۰تن) تذکرۀ هراتیان را استیکر زده بودند. ولی طبق نظارۀ عینی، گزارشات قرار گرفته در دسترس و گفته های ناظرین انتخابات، در حدود دوصدهزار (۲۰۰۰۰۰) نفر از نفوس چند میلیونی هرات در انتخابات شرکت داشتند. این در حالی بود که بسیاری از مردم مخصوصا کارمندان ادارات دولتی، شفاخانه‌ها، مکاتب و پوهنتون‌ها مجبور به استیکر زدن تذکره های خود شده بودند. ولی در زمان رأی‌دادن، به دلیل مخالفت با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی از شرکت در "انتخابات" پاپس‌کشیدند.**

**مقامات بلندپایۀ دولت در ولایت، امنیت انتخابات شهر هرات و ولسوالی‌های ولایت را تضمین نموده بودند ولی با آن‌هم حادثات و انفجارات زیادی در ولسوالی‌ها و اطراف شهر اتفاق افتاد که اخبار آن شدیداً توسط رژیم سانسور گردید و رسانه‌ها نتوانستند به پخش آن اقدام نمایند. نشد.**

**به‌صورت فشرده اتفاقات رخ‌داده در جریان رأی‌دهی در انتخابات مضحک رژیم دست‌نشانده قرار ذیل بوده است:**

**طالبان در ولسوالی‌های کشک کهنه، رباط سنگی، کهسان، کرخ، چشت، پشتون زرغون، شیندند، غوریان، انجیل و گذره عملیات مسلحانه داشتند که ۱۴ کشته و بیش از ۱۰۰ زخمی را به همراه داشت. در ولسوالی پشت‌کوه (یکی از ولسوالی‌های پنجگانۀ شیندند سابق) اصلاً هیچ مرکز رای‌دهی باز نشده بود.**

**در غوریان، اشتباهاً اوراق انتخاباتی از ولسوالی‌های دیگر انتقال داده شده بود که باعث بسته بودن مراکز انتخاباتی تا دیر زمان گردید.**

**پنج مرکز رأی‌دهی در کشک رباط سنگی اصلاً باز نشده بود. در اثر حمله طالبان مراکز برجنگ، چهاردره، یکه توت، یکه دوکان، و قنات وکیل نیز مسدود شده بودند. دو غرفه از شش غرفۀ سایت بازار رباط سنگی از ساعت دوازده شروع به کار کرد که بعد از لحظاتی یک غرفۀ آن با مشکل خرابی وسیلۀ بایومیتریک و غرفه دیگرش با تمام شدن اوراق انتخاباتی روبرو شد و اکثر مردم رباط سنگی به‌دلیل بروز این مشکلات از دادن رأی‌دادن بازماندند.**

**تقلبات وسیع و فراگیری در ولسوالی های شیندند و اوبه ولایت هرات صورت گرفته بود. خریدن رای ها و موظف کردن ناظرین و کارمندان زیربط مسوول مراکز رای دهی به‌دلیل منفعت و حمایت از فرد مخصوص تعیین شده برای مواد انتخابات، شامل بخشی از دغل بازی و تقلب گری های کاندیدان ولسوالی ها زیربط می‌شد.**

**نامنظم بودن انتخابات فرمایشی و نمایشی مضحک امسال، بی‌اعتباری رژیم دست نشانده و بی‌اعتمادی نسبت به آن را نزد مردم چندبرابر نمود. اعتراف به بی بندوباری و عدم نظم و دسپلین و انضباط در ِانتخابات توسط مسئولین انتخابات، مقامات بلندپایۀ دولت و حتی اشرف غنی رئیس جمهور رژیم دست‌نشانده، عبدالله عبدالله رئیس سمبولیک اجرائیه، معاون دوم ریاست جمهوری، رئیس شورای عالی صلح، رئیس کمیسیون مستقل انتخابات، کاندیدان مجلس و... نمایشات مضحک انتخابات را بیش‌تر از پیش فرمایشی‌تر نشان داد.**

**برای مردم رنج‌دیده، داغ‌دیده، ستم‌دیده و به‌خاک و خون کشیده شدۀ افغانستان، این‌‌چنین انتخاباتی جز درد و رنج و ستم چیز دیگری در بر نخواهد داشت.**

**این انتخابات در حقیقت امر یک حقۀ بزرگ امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان و رژیم دست‌نشانده می‌باشد. آن‌ها برای تثبیت حاکمیت و قدرت خود چنین نمایشاتی را به‌راه می‌اندازند تا به‌صورت نیرنگ‌بازانه و عوام فریبانه به مردم نشان دهند که گویا افغانستان یک کشور تحت اشغال امپریالیستی نیست و حاکمیت دست‌نشانده و پوشالی در آن، یک حاکمیت مستقل و دارای دموکراسی است. آن‌ها به‌خاطر منافع امپریالیستی، وطن‌فروشانه و ارتجاعی شان یک چنین نمایشات فریبنده را علیه توده ها به‌راه می‌اندازند.**

**در نتیجه باید گفت که: اگر ‌چنین انتخاباتی ده‌ها بار دیگر هم گرفته شود مشروعیت قانونی نداشته و علیه مردم رنج‌دیدۀ سرزمین ما و به نفع امپریالیست‌های امریکایی و رژیم دست‌نشانده و جیره خواران شان می باشد.**

**پس نباید فریب این اشغال‌گران و دست نشاندگان و دلالال شان را خورد. این انتخابات نشان داد که برای اکثریت بزرگی از مردمان کشور، چهره حقیقی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده روشن گشته است.**

**مردم شریف افغانستان باید بدانند که یگانه راه نجات و خلاصی از این همه بدبختی‌ها فقط و فقط یک مقاومت وسیع و همه جانبۀ ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی، بر محور تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیش‌برد آن است.**

**×××××××**

**×××××**



**۶۸**